

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

حضرت دانیال نبی

کتاب

اصول علم الرمل

و اسطرلاب

تہیہ و تنظیم و گردآوری:

حسین نمینی



کتابخانه تخصصی علوم غریبه، متافیزیک، ماوراء و باستانی

آدرس کانال مادر تلگرام:

<https://telegram.me/joinchat/CrNPQT^xvaIrIQKDpeg-sw>

یا

<https://telegram.me/ketabsabzz>

با عرض سلام خدمت همراهان خوب کانال و خیر مقدم به دوستانی که تازه به جمع ما اضافه شدند

دوستان خوبم، همینطور که میدونید کتابای علوم غریبه بیشترشون قدیمی و فاقد شناسنامه کتابه. اونچه که من برا بیوگرافی کتاب گذاشتم تو هیچ کانال کتابی نبوده. بلکه خودم زحمت کشیدم کتاب رو دانلود کردم و بعد تا آخر کتابو گشتم بخاطر اینکه بفهمم موضوع مطالبش چیه. اول تو یک برگه چک نویس کنم بعد ویرایش و تایپ کنم براتون. اینکار خیلی از وقتم رو میگیره. بعد کانالای دیگه بدون هیچ زحمتی مطالب کانال منو بر میدارن میزارن کانال خودشون. میخوام بگم به هیچ وجه به استفاده کانالای دیگه از مطالبی که مینویسم راضی نیستم و اصلا حلال نمیکنم. چون این بیوگرافیا رو خودم درست کردم. اینجور نیس که اونچه میخونید همش یک جای کتاب یا صفحه اولش باشه بلکه کل کتابو گشتم و دستچین کردم. و بدتر اینکه بخاطر بالا رفتن سرعت کارم برا باز شدن بعضی فایلها تا الان نه تا برنامه پی دی اف خوان عوض کردم انصاف نیس زحمتو راحت تو کانالشون بزارن وقتی که خودمو هم راحت میتونن پیدا کنن که اجازه بگیرن. گفتم تا بعضیا که حاصل زحمت منو راحت و بدون اجازه بر میدارن بدونن این کارشون به هیچ وجه انسانی نیست و من هم اصلا نمیگذرم. چرا که وقت زیادی رو برا انتخاب متن بیوگرافی کتاب میزارم.

از آنجا که دعانویسی دارای شرایط خاص و نیازمند تهذیب نفس و پاکی سرشت است و انجام آن از عهده هر فردی بر نمی آید، ادمین این کانال هیچ مسعولیتی در برابر استفاده نادرست و نابجا و سوء از کتب علوم غریبه که در کانال قرار داده میشود نداشته و هدف از قرار دادن اینگونه کتابها صرفا جهت مطالعه و آشنایی مختصر کاربران گرامی کانال با این علوم اسرار آمیز است نه برای استفاده شخصی و دنیایی و طلسم کردن افراد...

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الْحَمْدُ لِلَّهِ وَالصَّلَاةُ عَلَى نَبِيِّهِ مُحَمَّدٍ وَآلِهِ
وَصَحْبِهِ أَجْمَعِينَ الطَّيِّبِينَ الطَّاهِرِينَ

به نام خداوند بخشنده و مهربان
حمد و سپاس مخصوص خداوند (جله جلاله) است و
درود و سلام بر پیامبرش محمد (ﷺ) و جمیع یاران و
اصحاب پاک و مطهرش.

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين و صل الله على محمد واله لطيبين الطاهرين و رهطه
المجاهدين و لعنت الله على اعدائهم اجمعين اما بعد پس اين كتاب مستطاب
كلماتی است مليل صاحب معانی بزرگ نوشتم من اين كلمات را در علم رمل
پس اگر بوده باشد از هر علمی راهی بسوی معرفت خداوند. تبارک و تعالی و از
برای حوادث است قبل از حصول الحوادث و اين علم اول از کسی که بروز

کرده شاست بنابر چیزی که روایت شده است از اهل این علم حضرت آدم علی نبینا و علیه السلام بوده است بعد از آن بروز از شیث بعد از آن بروز کرد از شعیا بعد از آن از لقمان و ختم شده به حضرت دنیال نبی علیهم السلام و روایت شده است از ابن عباس و ابن عباس سؤال کرد از حضرت پیغمبر صل الله علیه و اله از علم رمل پس حضرت فرمود این رمل اثری است از جمله آثار بدرستی که ذکر کرده خداوند تبارک و تعالی در کتاب عزیز خود ((ایتونی بکتاب قبلُ هذا اواثا تمنن علم و کنتم صادقین)) و هم چنین روایت شده است از ابی الاسود و دیلمی که او سؤال کرد از حضرت پیغمبر صلی الله علیه و اله که چه میگوئی در علم رمل پس آن حضرت فرمودند بدرستی که نبی از انبیاء بوده است که علامت نبوتش در خط رمل بود پس کسی که موافقت خط او را علم پیدا کند بر من باذن خدای تعالی و در روایت دیگر به تحقیقی که بحق می رسد که نسبت داده میشود به جناب حضرت امیر المومنین علیه السلام آیا نمی بینی بدرستی که خداوند جل شانہ افاضه کرده است مولا پس علم مرتلا ترتبت و الهام کرده است بر ما در یس را بر علم نقاط بسبب فضلی که خود وحی کرده

حضرت دانیال نبی

است بسوی او کل چیزی را که شکل است و روایت شده است اول کسی که اراده کرد که حال خود را استعلام کند و استخبار کند حال خود را و حال اولاد خود حضرت آدم ابولبشر بود که سوال نمود که در کجا هستند و به چه شغل هستند و به حضرت آدم آموخت این علم را حضرت از جبرئیل علیه السلام ورسید و این علم از حضرت آدم به پنج پیغمبر که ذکر شد پس از آن مخفی ماند این علم در همه زمان تا اینکه وحی کرد خداوند تبارک و تعالی بشمعونیا که ظاهر کردن رسالت خود را پس قصد کردند بر او مخالفین پس او کوشه گرفت و دور شد از آنها و پنهان شد در بیابانها تا اینکه غلبه کرد کرسنگی نالید و زاری نمود بسوی خداوند پس نازل شد بر حضرت جبرائیل علیه السلام و تعلم نمود علم رمل را بر چهار نقاط و تعلیم نمود بر او که هر نقطه بمنزله عنصری است از عناصر و بر همین نقطه است تمام علم رمل پس آن حضرت ضرب کرد نقاط را بر رمال و از او یاد گرفتند و رفتند به سوی آبادانی و خود آن حضرت حمل کرد با خود رملها را و آمد و نشست بر دکان یکی از بازارهای مصر بعد آمدن آن حضرت گوسفند چرانی که راعی باشد و سؤال کرد از حضرت از حال پس فرمود آن

حضرت که اسم تو سرخاب می باشد و از برای تو یکهزار و چهار صد و هفتاد گوسفند می باشد و از آن گوسفندان سه گوسفند شیرده داری و هفت تایی دیگر در حال زاییدن است و پانزده حمار است و دوا سب است و از برای تو است برادری که در سفر است و از برای توست پس دختری که اسم او طیقات است و روایت شده که این اول رمل آن حضرت بوده است بعد شهرت پیدا کرد تا آنکه پدری آمد خدمت حضرت سوال کرد از حال پسر خود فرمود آن حضرت که پسر تو با دختر فلان زید و در مکان فلان می باشد پس آن پدر رفت پسر را در همان مکان دید پسر و دختر هر دو را کشت و هر دو را انداخت در چاه کهنه پس مخبر شدند از این عمل تا اینکه رفته رفته به گوش سلطان از زمان رسید پس طلب فرمود رفتند در چاه کهنه هر دو را از چاه بیرون آوردند بعد اعتقاد کردند و صحت اخبار آن حضرت پس سلطان عرض کرد که خوابی دیده ام فراموش شده بیان کن او را آن حضرت فرمود خواب دیده سگ سیاهی را که می بلید طعام خواص تو را پس بیدار شدی خوفناک فراموش کردی خواب را پس سلطان عرض کرد که تعبیرش را بیان فرمائید فرمود غلام سیاهی است که به لباس زنان خود

حضرت دانیال نبی

را در حرم سلطان رسانیده و خیانت به سلطان می نماید پس سلطان در جستجوی صدق این مطلب شد دید غلام سیاهی خود را تشبیه زنان نموده و نفس خود را الجود جای داده که او را فرقی با زنان نباشد و لباس زن پوشیده خود را کنیز قرار و قلم داده رفیق شده بود با حرم خاصه سلطان پس هر دو را کشت و همیشه اوقات از آن حضرت معجزات مشاهده میکرد پس استدعای سلطان بآن حضرت این شد که باشد و حضرت قبول فرمودند و خبر می داد آن حضرت از مغیبات تا آنکه روزی در مجلس سلطان خلوت بود صحبت می کردند از معجزات پیغمبر آن بعد عرض نمود سلطان در عصر ما پیغمبری میباشد در دنیا یا نه بزنید رمل به همین نیت و بعد از زدن حکم فرمود آن حضرت بوجود نبی در دنیا بلکه در ملک تو بلکه در باغ تو بلکه در مجلس تو و اسم اوست شمعونیا پس ایمان آوردند باو در منتشر شد امرا او زمانی که عدد نقاط رمل از فرد و زوج او نود شش است نامیده شده است تافصل حکمت وقوع نقاط رمل است بحیثیتی که دلالت بر حوادث بدرستی که خداوند تبارک و تعالی بذات قدیم خود مباشرت اشیاء می کند باسباب پس قرار می دهد خداوند از برای هر شیء سببی و از برای هر سببی

شرحی و علنی پس از کلیا اسباب این است که قرار بدهد در خلق خود علت معلولی فاعل و مفعولی پس جاری کرد فعل خود را در علل و فاعل بر نفسهای خود در معلومات و مفعولات بهمان علل و فواعل و انعلل و فواعل امری است اضافی پس هر علتی وفا علی معلول و مفعولند با النسبه بمادون خود استفاضه فیض می کنند ازاعلی و افاضه میکنند بسوی مادون خود تا اینکه منتهی میشود علت العلل و فاعل الفواعل و اوست مقام ادوایت و علامت او پس خود علت است و فاعل است بنفسها و نیست از برای او علتی و ناعلی بالاتر از او و هر چیزی که پائین تر از اوست علت اضافه است پس از این علت اضافه است افلاک پس افلاک علت از برای عالم ادنی و فاعلیت است در او و مقام و ایت است در عالم ملک از جهت خاطر این است گردیده است متحرکه و گردیده است مفاعیل چنانکه او عناصر و سفلیات و متولدات ساکینه و جاری نمی شود شیئی از تغیرات و تبدیلات مکر بواسطه افلاک و کواکب پس بتحقیقی که انکار کرده است چیزی را که از برای همان کس در این چنین علمی پس بدرستی که عقاقر سفلیه موثر است پس چگونه میباشد افلاک علویه ایا نمی بینی تو که آفتاب روشنایی

حضرت دانیال نبی

میده‌د و کرم میکند و خشک میکند و قمر سرد است بلی بدرستی که آن قمر نیست مستقل در تاثیر و بدرستی که ایشان متحرکات می باشند و هر حرکتی لابدست از برای محرک و محرک خداوند سبحانه است به جمیع اشیاء پس حرکت می دهد او بهر نحو که خود می خواهد و جاری می کند در ایشان چیزی را که می خواهد پس ایشان الت تاثیرند نیست موثر مستقل و خداوند قادر سبحانه می باشد لاغیر مثل شمشیر از برای احدی از شما حرکت او از انسان است و قطع میکند انسان به همان شمشیر هر چه دل او میخواهد اگر نبود تحریک انسان آن شمشیر را هرگز نبود از برای شمشیر حرکتی و گاهی نسبت می دهد قطع را بسوی شمشیر هم چنان که نسبت میدهند علم را بدست با آنکه محرک آن انسان نیست از برای او حرکتی و بتحقیق که گفته است خداوند تبارک . تعالی پس ویل از برای ایشان از آن چیزهائی که نوشت دستهای ایشان و ویل است از آن چیزهائی که کتابت می کند بعد نسبت داده است حرکت را بسوی دست از جهت صدور کتابت از دست و اضافه کرده است بسوی دست از جهت بروز کتابت از دست پس هم چنین افلاک نسبت میدهند بسوی او تاثیرها از

جهت بروز از او و نیست موثری در وجود بغیر از خداوند سبحان بالجمله
بتحقیقی که تحقیق کردیم این مسئله را در سایر کتب ها در رساله از
حکمت و مباحثات ما پس طول ندهیم کلام را بسبب ذکر در این جا پس
دست خداوند تعالی موثر است در تاثیر در سفلیات افلاک و علویه پس
متحرک نمی شود و شئی ساکن نمی شود و آن افلاک علویه مگر بهمان
دست خداوند سبحانه و جمیع تغییرات و حوادث حادثه در سفلیان این است
و جز این نیست آن تغییرات بحرکات علو و اوضاع علویات و قرانات علویات
و انضار علویات و اتصال علویات و انفصال علویات بر حسب قوایل سفلیه
است پس وضع واحد با انسبه بمدد شئی تاثیر می کنند تاثیر غیر از تاثیر
در دیگر چنانکه هوای حار مثلا می سوزاند و دم و صفرا وی را و تعدیل
میکند مرطوبی را زیاد می کند در جفاف سودا و بر او خشک می کند گیاه را
و می رویاند دیگری را و می سوزاند معدن را و تعدیل می کند دیگری را
پس بدرستی که جمیع چیزی را احداث می کند در اکوان به فاعل و قابل
بسر اختیاریست که جاریست در جمیع ذرات پس وضع واحد از افلاک و هم
تاثیر میکند در سلاطین تاثیری و در کهول تاثیری می کند غیر آن تاثیری

حضرت دانیال نبی

و در اقلیم تاثیر می کند و هم چنین تاثیر در اقلیم دیگر غیر آن تاثیر و هم چنین است در هر انسان محسبب قابلیت او در مکان و در هر شیئی بر حسب او پس متحرک نمی شود و ساکن نمی شود شیئی و متغیر نمی شود شئی از چیزی که بوده مگر بوضع فلکی که وضع کرده است خداوند او را پس کسی که شناخت تاثیر هر وضعی را در هر قابلی از قوایل قادر است بر استدلال از کل حادث بر کل حادث آیا نمی بینی تو بدرستی که به بیندم توبیرا معتدل است بهوای حاره می شناسد و می فهمد که حریت بوی ضرر می کند باین هوای و مزاج خشک اذیت می کند و هکذا اقص خصوص در زمانی که معرفت داشته باشد ارتباط اشیاء را بعضی با بعضی و بودن بعضی را دلیل و بعضی مدلول و بودن بعضی را منسب و بعضیرا منتسب و بودن بعضیرا سبب و بعضی را مسبب و معرفت . پیدا بکم و کیف و وضع می کند پس بدرستی که همهچه شخصیتی که عارف بجمیع اینها شد قادر است بر استدلال از روی یقین مثلا در زمانی که احساس کردی تو به سبب وجود حرارت استدلال میکنی بر غلیان خونههای محرین پس استدلال می کنی باین که سبب غضب و خود غضب سبب جلال و قتال می باشد پس یقینا

خواهد حادث شد در او و جلال و حرب و حادث می شود در او کبر و ار و ارتفاع و افتخار در زمانی که بوده باشد حرارت از کواکب مربیه مرنفوس را پس لابد است از اینکه حادث می شود در او امراض از قبیل محرقه و مطفه و ذکر کردیم این مثلا را از برای تعلیم نوع استدلال ولا بدیم از معرفت مقتضیات موانع چه بسا از اغوتات می شناسد مردی بعضی مقتضیات را و از برای او موانع کثیره است پس حکم میکند بحدوت مقتضی پس نمی رسد بمطلوب و کمست کسی که احاطه داشته باشد بجمع مقتضیات موانع از جهتة اینست که گفته شده است که علم نجوم کثرت از او ادراک نشده و قلیل از او نافع نیست و بعضی گفته اند که بعضی از او ممکن است و غرض ما از وضع این رساله نیست ضبط جمع مقتضیات این علم و موانع این علم و اینست جز این نیست غرض ما بیان نوع علم است از جهتة معرفت سبعة اسباب وجود و زیادتی معرفت به سبعة علم خداوند تبارک و تعالی در خلق کردن و اعتبار با وضاح خلق چنانکه فرموده اند ((اولم ینظرو افی ملکوت السموات والارض و قوله قل انظرو واما اذا فی السموات والارض ولا بدیم)) از برای حکیم ناظر در ملکوت سموات و ارض و جمیع اشیاء و از


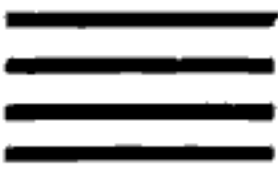
حضرت دانیال نبی



معرفت نوع علل و اسباب پس در زمانی که دانستی این مطلب را بدان
وضع واحد از افلاک چنان که دانستی اقتضاء میکند در هر قابلی حدوث را
پس نیت خطور می کند خاطری در حال قلب سائل مگریوضع خاص و
قابلیت خاص پس وضع واحد اقتضاء می کند سؤال این سائل این مسئله
خاصه را و حادث شدن این مسئله خاصه در حدوث خود در مسئول خود
ولابدیم ارتباط بین سائل و مسئول عنه و سؤال در وقت خاص البته از
جهته خاطر این است که ثابت شده است در علم جفر لفظ سؤال و تصرف
می شود در حروف سؤال استخراج می کند جواب را موافق سؤال در
زمانی که بوده است کل این مذکورات بسبب اینوضع خاص علوی پس
ضرب کردن عالم برمل رملیرا واقع بسازد نقاط را در موضع واقف می شود
مسئول عنه از جهته ارتباط آن نقاط با آن مسئول و صادر می شود از اراده
رمال که حادثه است از این وضع بر حسب اقتضا و قبول نفس پس بیدار
می شود شخصی بیدار شدنی در نفس او و در دماغ و حرکت جسمانی او
پس متحرک است اعضای او و دست او بر حسب ان اشباح و وضع می کند
نقاط را پس متنبه میشود در آن نقاط پس حکایت می کند آن اشباح

مناسبت مرسول عنه را چنانکه متبع آن اشباح در نفس سائل و ساق سائل بحسب اقتضا بسوی طلب مسئل عنه بمناسبت حادثه بین او و بین مسئل عنه پس سؤال بکن از رمال پس متوجه است نفس رمال بسوی طلب معرفت مسئل و اخبار سائل اگر نبود مناسبت بین جمیع ایشان مقدم نمی شود سائل بسوی سؤال از آن شئی خاص و مقدم نمی شود مسئل عنه بسوی استعلام و استخبار از او آیا نمی بینی تو بدرستی که انسان مقد نمی شود و بسوی سؤال مطلب اگر چه ذکر کرده باشد او را متوجه نمی شود بسوی غیر او توجهی و ذکر نمی کند او را و بسا از اوقات مقدم میدارد به سؤال و مقدم نمی دارد رمال بسوی استعلام و پس چیزیکه نمی باشد از برای نفس کلا واحدآن را این دوتا مناسبتی بسوی مسئل عنه پس میل نمی کنم بسوی طلب او پس در زمانی که آمده باشد مناسبت انطباع پیدا می کند این چیزی را که منطبع است در نفس مسئل عنه در حرکات پس از آن منطبع می شود در نقاط پس در زمانی که دانستی این مذکورات را بدان بدرستی که اشیاء فلکیه ظاهر می شود در نفس نقاطه بحسب قابلیت نفس مسئوله و ظن مسئوله و اعتقاد او و توجه او آیا نمی بینی تو بدرستی

که کسی که عمل می کند بدایره ابدح ایضا حکم می کند و موافق است با
واقعہ و هر گاه نظر کنی در رمل عامله بسکر می بینی او را مخالفه هر
چیزی را که حکم شده است بقائده دایره ابدح و دایره بروج و همچنین است
رمل عامد با بروج در قاعده سکر مخالفست چیزی را که حکم شده پس
جایز نیست عمل کند عامله به دایره ابدح از کسی که عامل بعمل دایره
سکن است و هم چنین عکس آن زیرا چه بسا اشکال است که در شکل
قویست به دایره ضعیف است در دایره و دیگر که دال است بر شئی بظایده
دال است به چیزی که دیگری بسبب و دیگری پس بسبب دایره حکم می
کنم چیزی را و بدایره دیگر اقتضا میکند نقیض او را پس ممکن نیست از
برای کل واحد اینکه عمل کند بر رمل صاحب پس بدرستی که الحکم
گاهی منطبع است در هر رملی که اعتقاد دارد صاحب او پس کسی که
ضرب می کند و رمل و تغییر بدهد او را موافقت نمی کند واقع حکم را البته
در این عمل سریست معرفه پیدا نمی کند و اکثر از ایشان و ایشان شعور
ندارند بفهم این مطلبی را و غنیمت بشمار شاید تو بشناسی از چیزی که
ذکر کردیم و نیت راهی و وجه استدلالی مخصوص برمل بلکه هر گاه

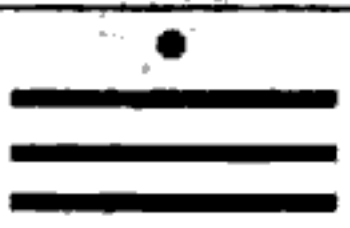


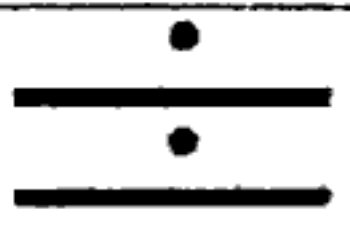
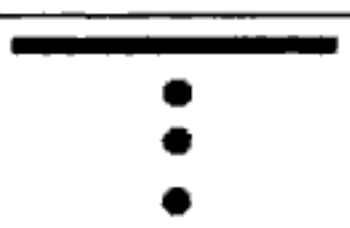
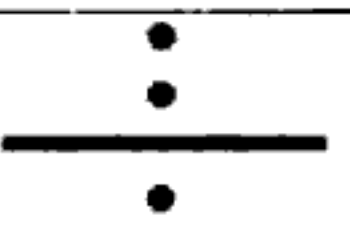
وجه استدلالی مخصوص برمل بلکه هر گاه انسان القا کند و نگلهائی چند را از ارض ممکن است استدلال به همان سنگها بر حوادث بلند ممکن است استدلال کند کسی که وضع کند متعدّدات را در عالم ازوهها و درختها و سنگها و خانهها بلکه وضع جلوس جماعت در خانه و وضائات البیت و غیر از اینها پس بدرستی که جمیع متعدّدات واقع هستند هر یکی مخصوص در آن زمان که وضع شده است بسبب اوضاع فلکیه و منتهی است باو پس اکتفا میکنم در اینجا بچیزی را که ذکر کردیم آن را از ا مخفیة یافت نشده باشد در کتابی و جاری نشده است در خطابی.

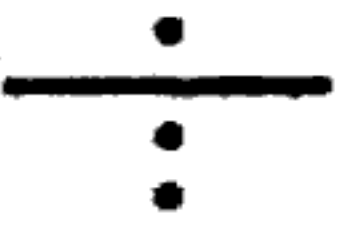
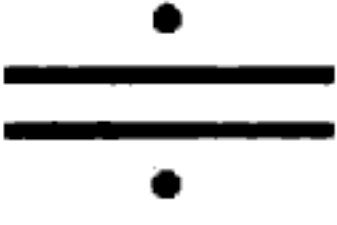
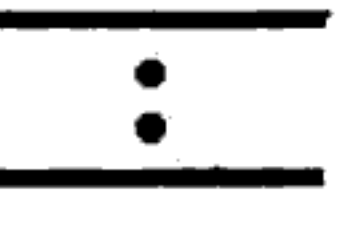
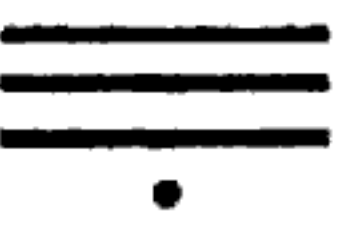


اساس و ابتدای رمل این شکل است  که به آن ابو رمل (پدر رمل) می‌گویند و این شکل  که به آن ام الرمل (مادر رمل) گفته می‌شود. اشکال رمل از نقطه و خط تشکیل شده، هر دو نقطه یک خط قبول می‌کند، نقطه‌ها را فرد و خط را جفت گویند اشکال رمل از ترکیب نقطه‌ها ساخته می‌شود با این فرق که به جای دو نقطه یک خط می‌توان گذاشت.

مثلاً  را می‌توان به شکل  هم نوشت.

اشکال رمل

بنا بر قول حضرت دانیال نبی فهرست اشکال رمل به شرح زیر است.

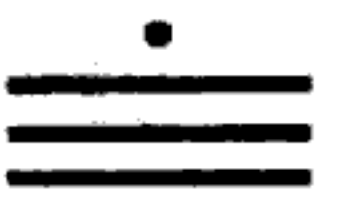
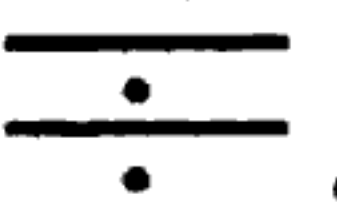
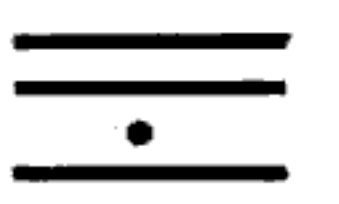
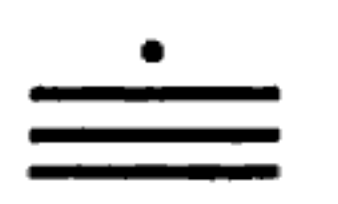

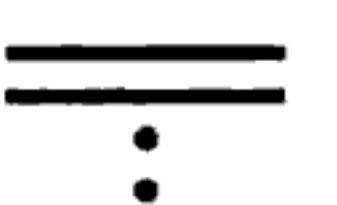
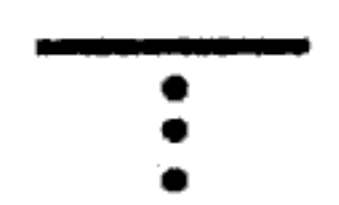
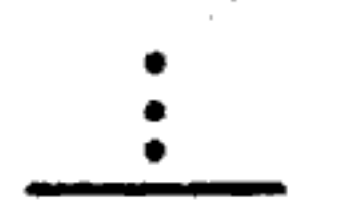
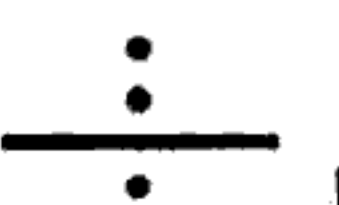
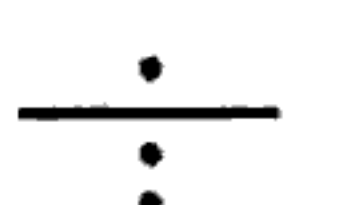

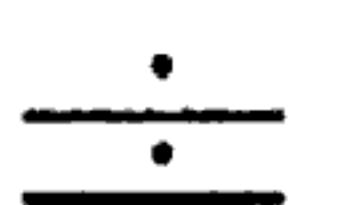
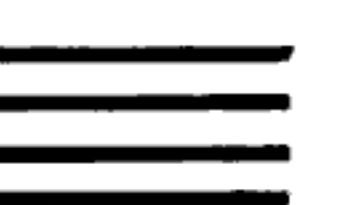
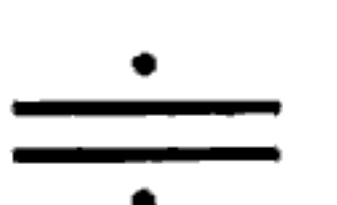
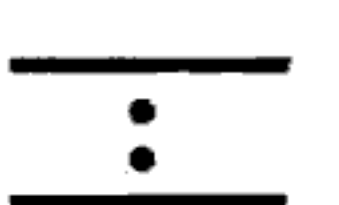
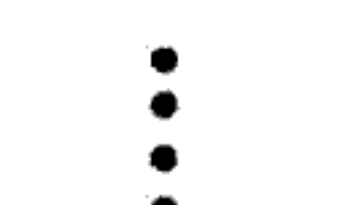
	۹. بیاض		۱. لحيان
	۱۰. نصرت خارج		۲. قبض داخل
	۱۱. نصرت داخل		۳. قبض خارج
	۱۲. عتبه خارج		۴. جماعت
	۱۳. عتبه داخل		۵. فراخ

	۱۴. ناقيه الخط		۶ عاقله
	۱۵. اجتماع		۷. انگیز
	۱۶. طریق		۸ هامره

تطبيق اشكال رمل با حروف و اعداد

تطبيق اشكال رمل با ۲۸ حروف ابجد و عدد آنها بر طبق جدول زیر

است.

	۱ ۱		۲ ب		۳ ج		۴ د
	۵ ه		۶ و		۷ ز		۸ ح
	۹ ط		۱۰ ی		۱۱ ک		۱۲ ل
	۱۳ م		۱۴ ن		۱۵ س		۱۶ ع

۲۰

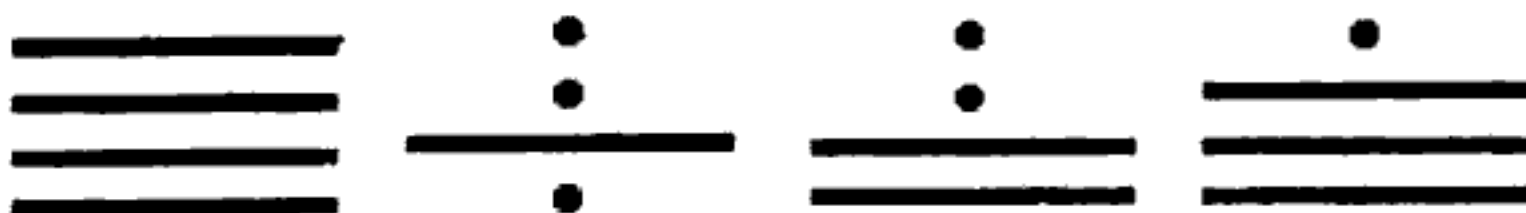
حضرت دانیال نبی

۲۰ ر	۱۹ ق	۱۸ ص	۱۷ ف
۲۴ خ	۲۳ ث	۲۲ ت	۲۱ ش
۲۸ غ	۲۷ ظ	۲۶ ض	۲۵ ذ

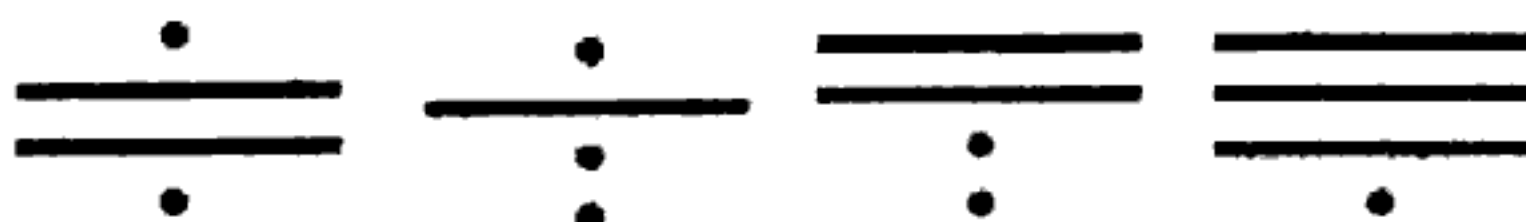
تطبیق اشکال رمل با عناصر اربعه

ارتباط چهار عنصر اصلی با اشکال رمل

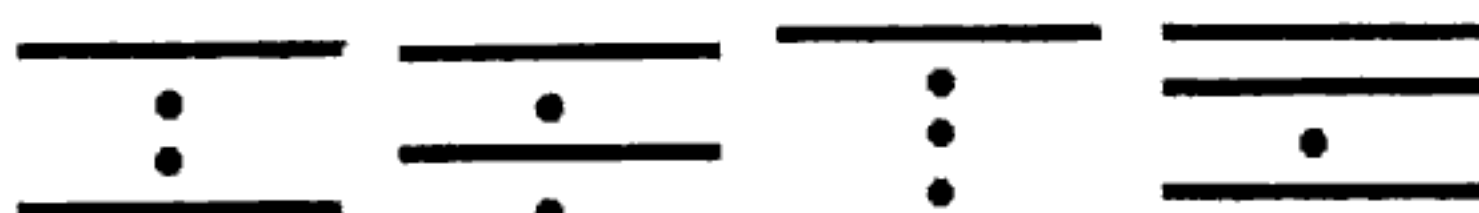
شکل آتش



شکل خاک



شکل باد



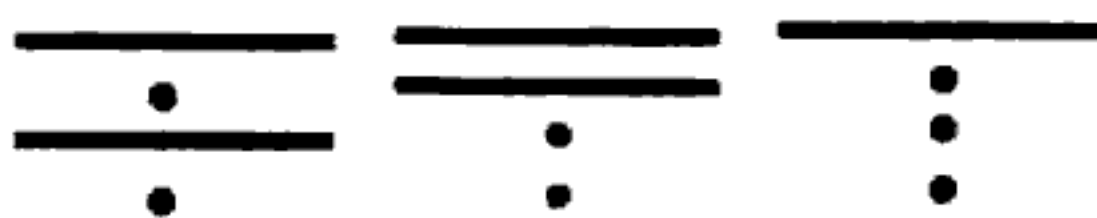
شکل آب



اشکال سعد و اشکال نحس

شکلهای رمل همچنین به دو دسته سعد و نحس نیز تقسیم می‌شود
 اشکال نحس بر فلاکت نحوست دلالت دارد و اشکال سعد بر سعادت و رفاه
 هر کدام از آنها به چهار قسم تقسیم می‌شود.

اشکال سعد



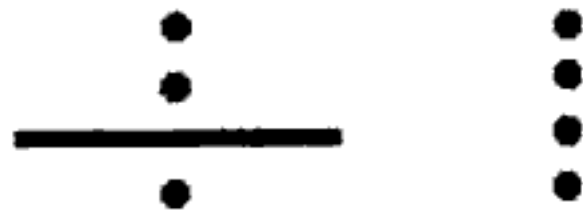
سعد داخل



سعد خارج

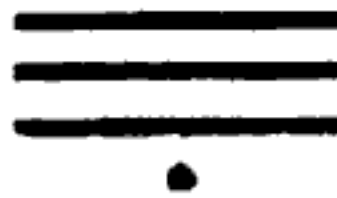


سعد ثابت



سعد منقلب

اشکال نحس



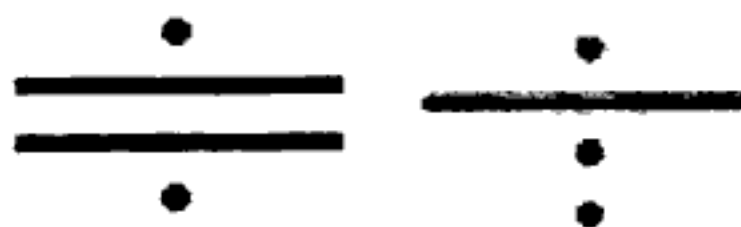
نحس داخل



نحس خارج

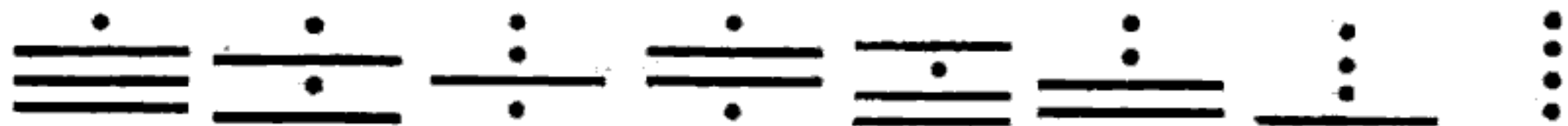


نحس ثابت

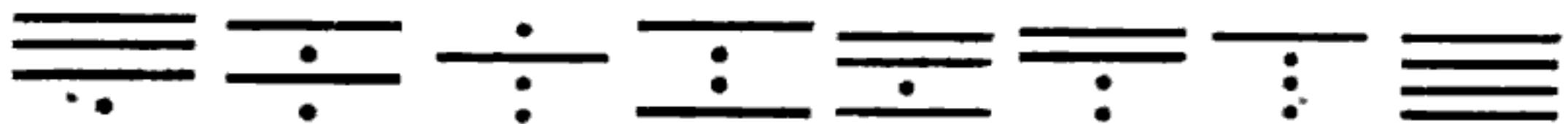


نحس منقلب

اشکال مذکر

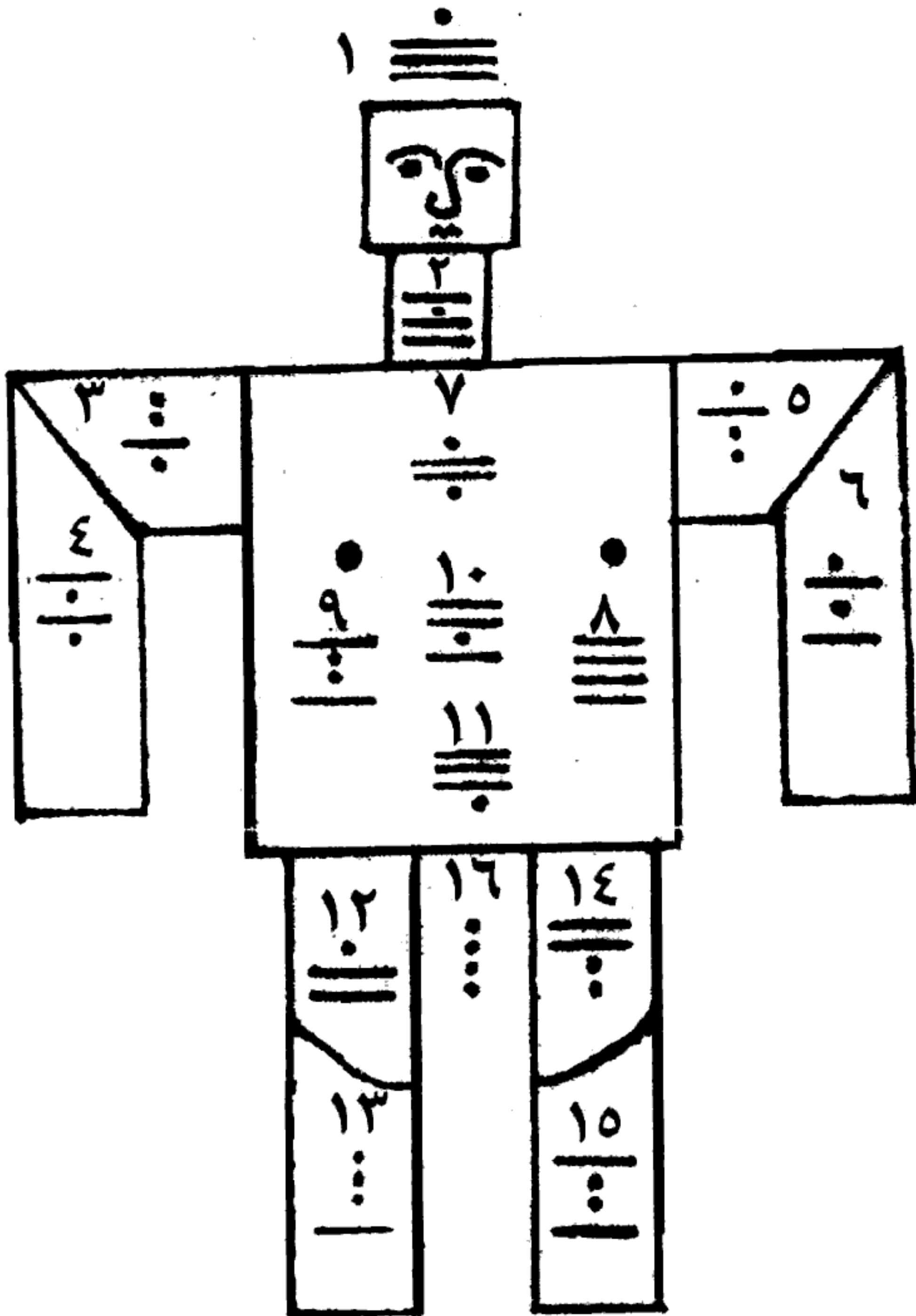


اشکال مؤنث



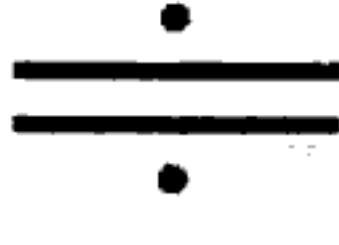
برای بیمار

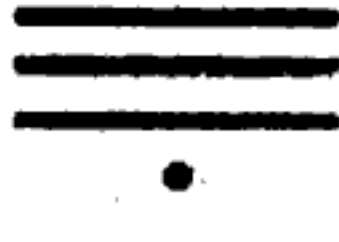
رمل را می‌ریزی و علامت هر عضو را بر شکل زیر مشخص کرده‌ایم.




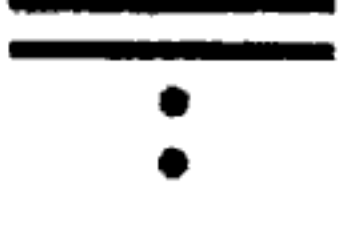
پس از ریختن رمل برای بیمار به خانه اول و ششم نگاه کن از تلفیق آنها شکلی در خواهد آمد و مطابق شکل حاصله وضع بیمار را مطابق اشکال زیر بیان کن.

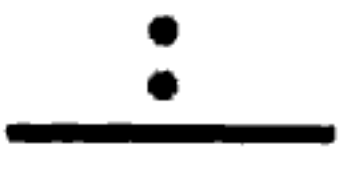
خواهد داشت.

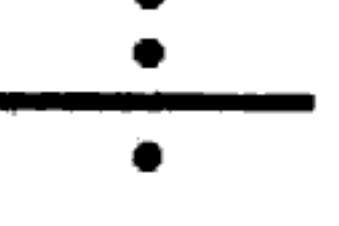
۱۰. اگر شکل  در آمد خلاصی بیمار سخت است و باید منتظر فوت وی بود.

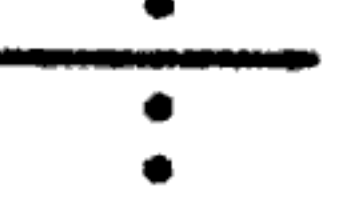
۱۱. اگر شکل  در آمد خوب نیست اشارت بر مرگ بیمار دارد.

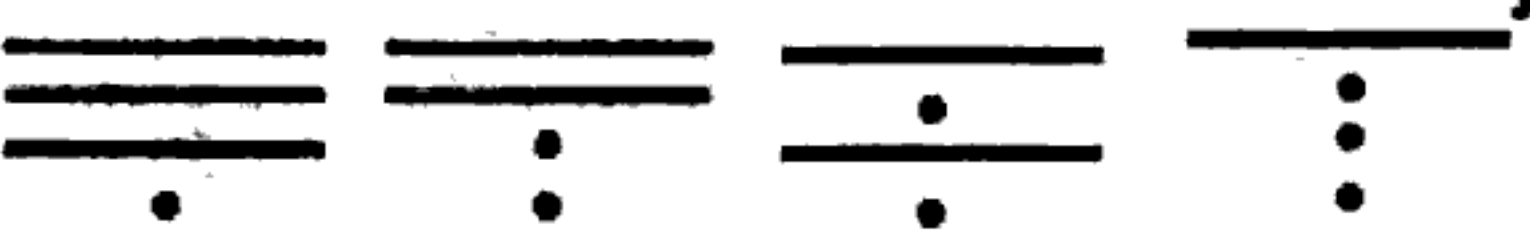
۱۲. اگر شکل  در آمد جای نگرانی نیست بیمار از این بیماری جان سالم بدر برد.

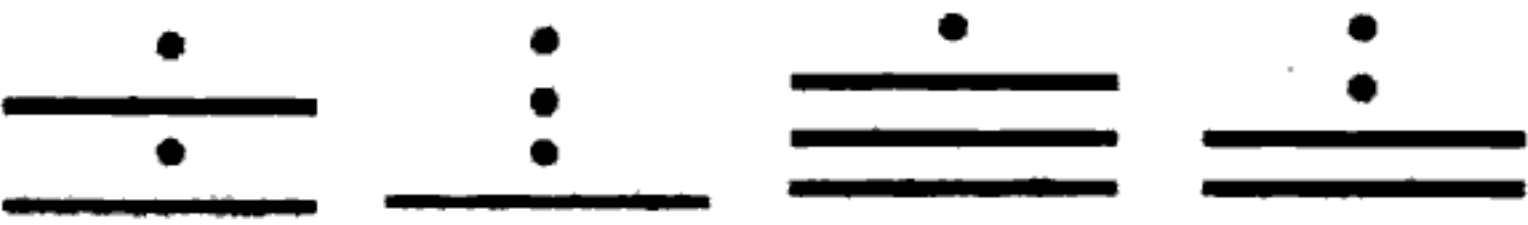
۱۳. اگر شکل  در آمد بیماری طولانی شود اگر زن باشد سخت شود و اگر مرد باشد بهبودی حاصل کند.

۱۴. اگر شکل  در آمد بیماری طولانی و سخت و خواهد شد.

۱۵. اگر شکل  درآمد بیماری بهبودی خواهد یافت.

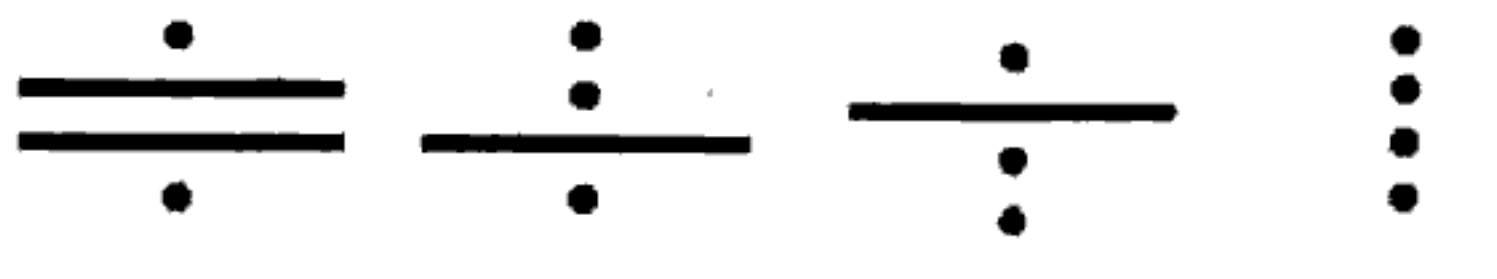
۱۶. اگر شکل  در آمد بیمار جان سالم بدر برد.

• اگر این اشکال  حاصل شود بیماری شدیدتر خواهد شد.

• اگر این اشکال  حاصل شود بیماری شدیدتر خواهد شد.

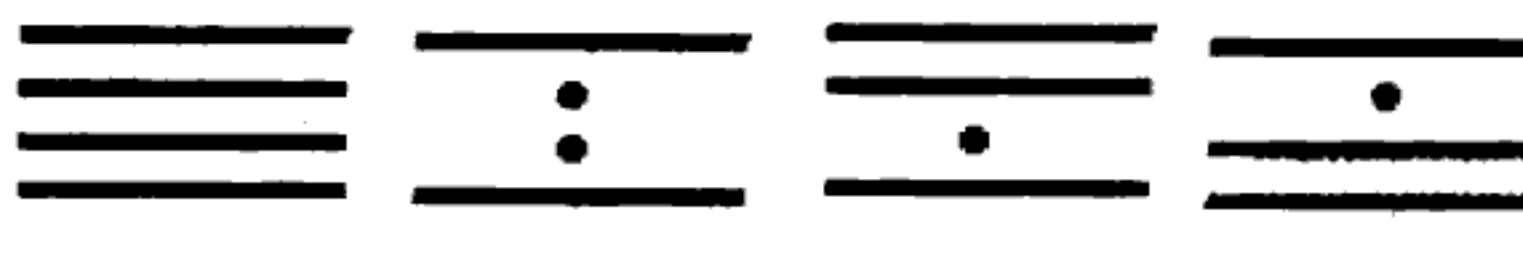
حاصل شود بیماری سبک تر شود.

• اگر این اشکال



حاصل شود نشان این است که بیماری به طور متناوب شدت و ضعف خواهد داشت.

• اگر این اشکال




حاصل شود نشان اینست که بیماری تا فوت بیمار ادامه خواهد داشت.

برای تشخیص وضع بیماری

اگر می خواهی بدانی که بیماری بهبود می یابد یا خیر به خانه ها دقت کن خانه ششم مربوط به بیماریست. خانه هشتم مربوط به موت است اگر شکل حاصل در هر دو خانه سعد باشد بهبودی است شکل حاصل نحس باشد نشانه فوت بیمار است به خانه ششم و هشتم خوب دقت کن اگر سعد خارج درآمد بیمار به سختی شفا یابد اگر نحس داخل بود بیمار سختی بیند اگر شکل نحس خارج باشد فوت و مرگ را نشان دهد.

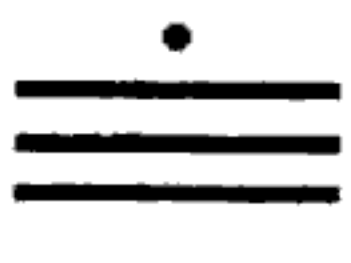
اگر در خانه ششم و هشتم این شکلهای



در


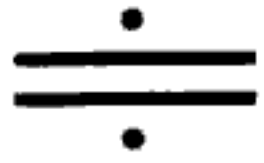

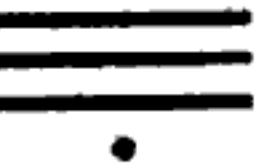

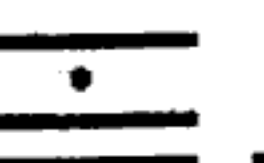
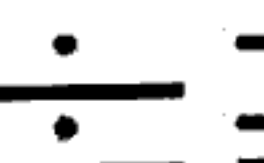
آمد مربوط به تدفین و تشییع جنازه است.

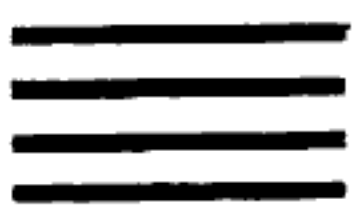

• اگر در خانه ششم و هشتم این شکل

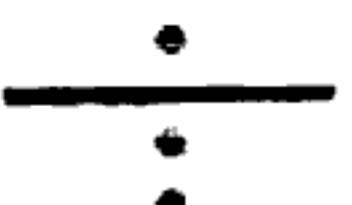




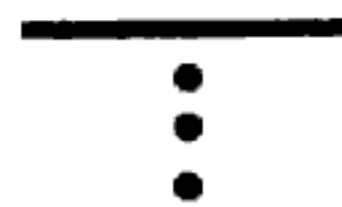
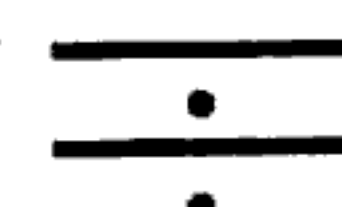
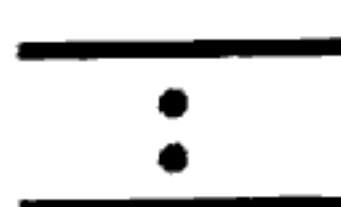
در آمد نشان بیماری

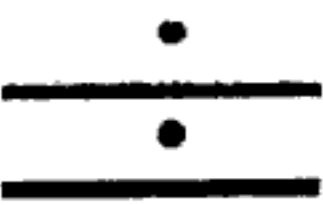

سخت ولی در انتها بهبودی حاصل شود.

• اگر در خانه ششم یکی از اشکال







در آمد مرگ و فوت است.

• اگر در خانه ششم یکی از اشکال آتش


در آمد سردرد و چشم درد در اثر غلبه صفرا به وجود آمده است.

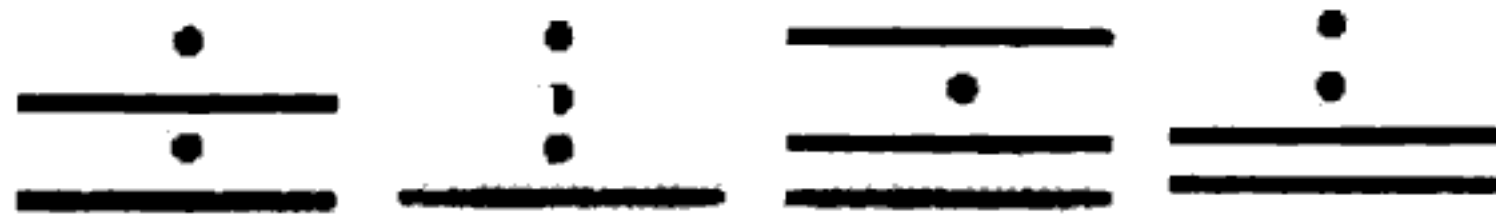
• اگر در خانه ششم یکی از اشکال خاکی


حاصل شود نشانه تلف شدن و شدید بودن بیماری می باشد.

• اگر در خانه ششم یکی از اشکال بادی یا هوایی




به دست آمد بیماری با تغییر آب و هوا بهبودی یابد.

• اگر در خانه ششم اشکال آبی یعنی


به دست آمد نشانه بلغمی بودن بیمار است.

اشکال دیگر عناصر اربعه

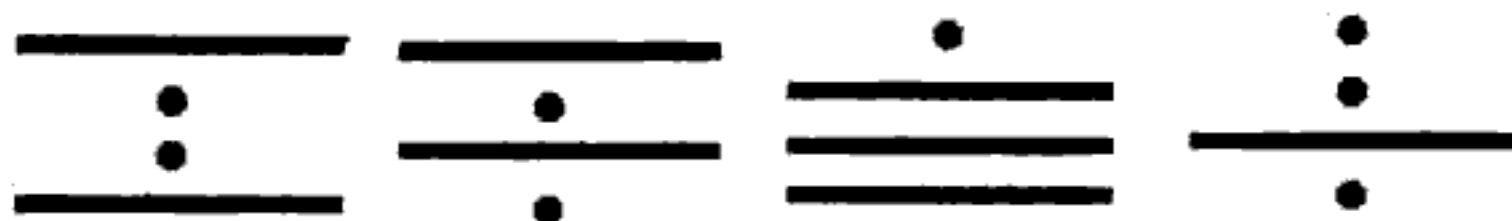
اشکال آتش



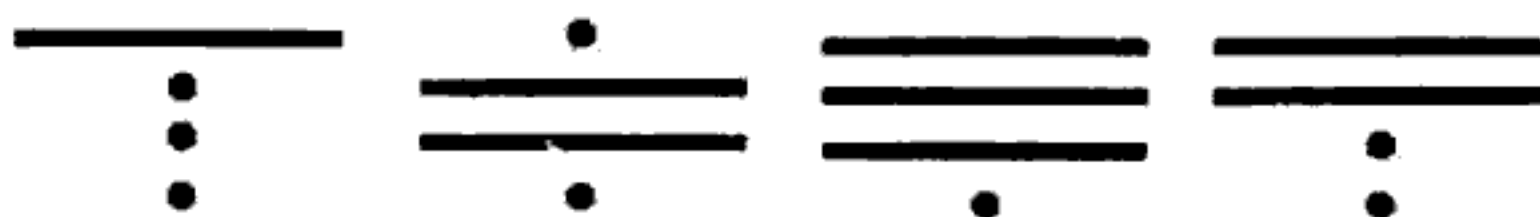
اشکال خاک


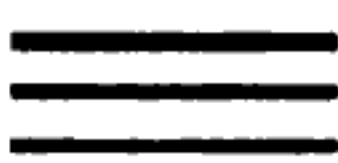



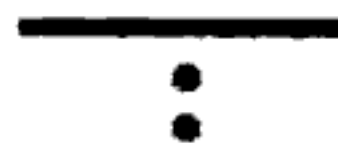
اشکال بادی یا هوایی



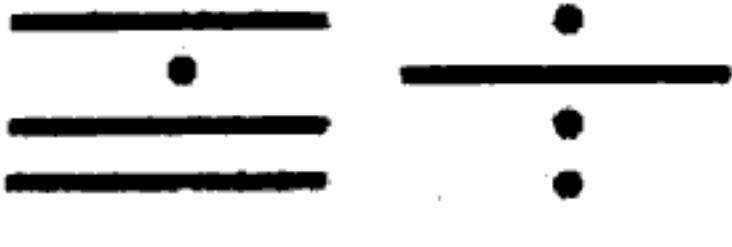
اشکال آبی

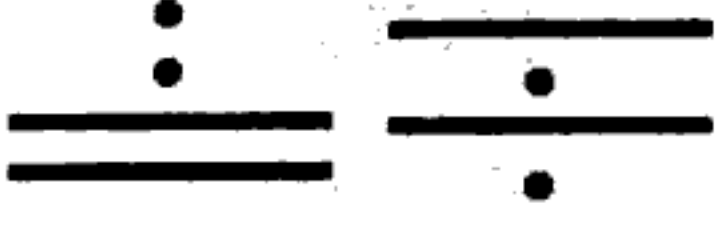


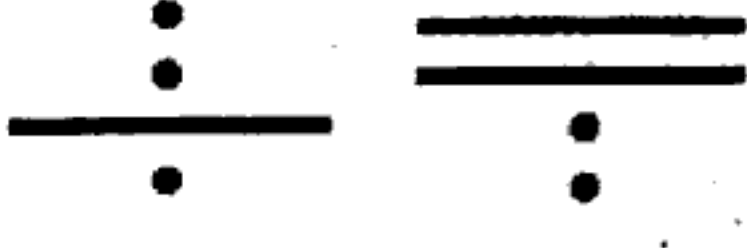
- اگر در خانه‌ی ششم یکی از این شکل‌ها   در آمد، نشان □ درد است و لی باذن الله مریض بهبودی یابد.

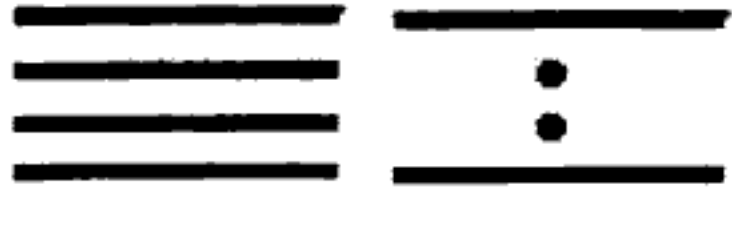
- اگر در خانه ششم یک از این شکل‌ها   در آمد، نشانه این است که بیماری صفاوی دارد و احتمالا دچار یرقان شده

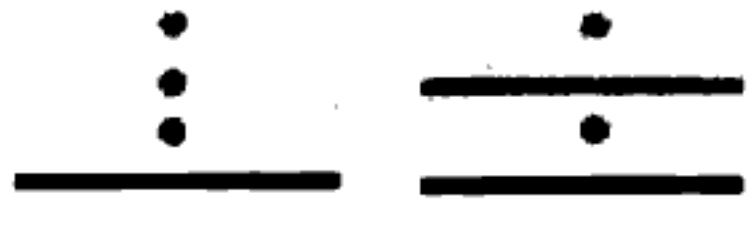
است.

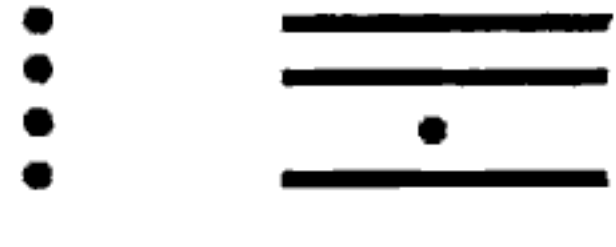
- اگر در خانه ششم یکی از این شکل‌ها  در آمد، نشان غلبه خون می‌باشد.

- اگر در خانه ششم یکی از این شکل‌ها  در آمد فرد به وسیله چشم زخم بیمار شده است.


- اگر در خانه ششم یکی از شکل‌ها  در آمد نشانه این است که بیمار به مالیخولیا دچار شده است.

- اگر در خانه ششم یکی از این شکل‌ها  در آمد، بیمار را به جادوی سختی دچار کرده‌اند.

- اگر در خانه ششم یکی از شکل‌های  در آمد بیمار را دشمنی چشم زخم زده است.

- اگر در خانه ششم این شکل‌ها  حاصل شد بیمار به خاطر دریافت یک خبر دچار ترس شده است

لا يعلم الغیب الا الله

- چنانچه شکل  در هر خانه حاصل شود نشان از بهبودی بیماری می‌دهد.

اگر در خانه اول تشکیل شود محلی که بیماری بر بیمار مستولی شده مشخص نیست.

اگر در خانه دوم تشکیل شود. نشان این است که بیمار از خوردن غذایی بیمار شده است.

اگر در خانه سوم تشکیل شود نشانه صفاوی بودن منشاء بیماری است.
اگر در خانه چهارم تشکیل شود بیمار به خاطر پول و مال مریض شده است.

اگر در خانه پنجم تشکیل شود، بیمار به خاطر اولاد مریض شده است.
اگر در خانه ششم تشکیل شود، نشان مالیخولیا بودن بیمار است. اگر در خانه هفتم تشکیل شود. علت بیمار وجود زنی است و ناشی از غبطه خوردن است.

اگر در خانه هشتم تشکیل شود. معلوم می شود بیمار یک خلاف بزرگ مرتکب شده و باید توبه شدید کند.


اگر در خانه نهم تشکیل شود. علت بیماری صفا است.
اگر در خانه دهم تشکیل شود. بیمار از ترس موفقیت یک شخص بیمار شده است.

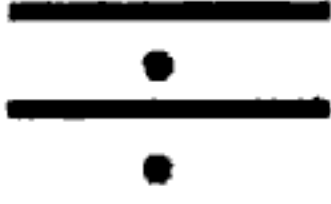
اگر در خانه یازدهم تشکیل شود، علت بیماری از سوداست.
اگر در خانه دوازدهم حاصل شود، به شر دشمن دچار گردیده است.
اگر در خانه سیزدهم تشکیل شود، بیمار از حیوانی ترسیده است.
اگر در خانه چهاردهم حاصل شود، بیمار طپش قلب داشته از چیزی عصبانی شده است.

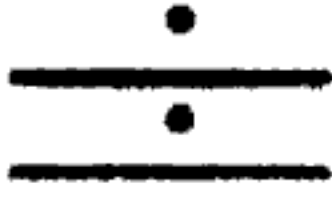
اگر در خانه پانزدهم این شکل درآمده باشد بیمار افسون شده و به سحر مبتلا است.

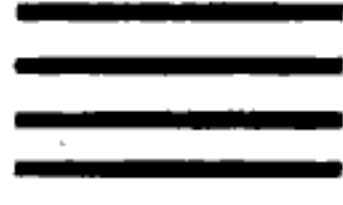
اگر در خانه شانزدهم به دست آمد، بیمار را اسب لگد زده است.

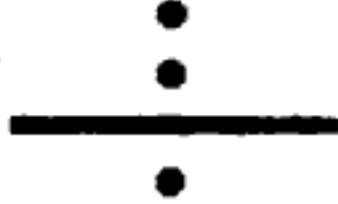
لا يعلم الغیب الا الله

چنانچه در خانه ششم شکل  درآمد بیمار تحت تاثیر صفرا مریض شده سردرد دارد، دچار چشم زخم شده، سر گیجه دارد و لرزش زانو و هر از گاهی دچار طپش قلب است و این بیماری به مدت هفت روز ادامه

خواهد داشت. چنانچه در همان خانه شکل  در آمد، بیمار دچار کوفتگی شده کتف، سر و گردن وی درد دارد و گاهی بیماری وی عود گاهی فروکش می کند، این بیماری شدت خواهد یافت.

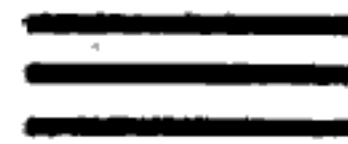
چنانچه در آن خانه شکل  در آمد بیمار قلب درد دارد و فکش می جنبد و دچار لرزش است، لرزش وی ناشی از ترس است یا در تاریکی یا در خواب اجنه بر وی ظاهر شده است.

چنانچه شکل  در آن خانه ظاهر شد بیمار دچار قولنج گردن و کمر شده ولی محل دقیق آن مشخص نیست و زمین گیر شده عاقبت خوشی بر او متصور نیست.

چنانچه در آن خانه شکل  ظاهر شد. بیماری در اثر آب حادث شده است دچار قبض شده و بیماری وی سه روز دوام خواهد داشت.



چنانچه شکل • حاصل شد بیماری سخت در پیش است که تحت تاثیر اجنه قرار گرفته یا در خیالش ظاهر شده است در یک منطقه متروکه یا ویرانه به این بیمار دچار شده ات و قلبش متورم شده است.



چنانچه شکل • در آمد بیمار در تاریکی دچار دردسر شده چشمانش سیاهی میرود و زانوانش لرزان است، این بیمار در حق بنی بشر مرتکب خلافی شده است.



چنانچه شکل در آن خانه درآمد، بیمار دچار تب خفیف و تب نوبه شده است و چشم زخم شدید بر او تاثیر گذاشته بیمار کم کم ضعیف شده و فوت خواهد شد.

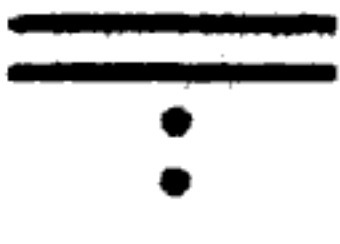



چنانچه شکل درآمد بیمار دچار آشوب شده و حالت تهوع دارد این بیماری در محلی که یکطرف آن گورستان و طرف دیگر رودخانه بوده مورد حمله ناشناسان قرار گرفته است بیماری او گاهی شدت یافته گاهی تضعیف می شود.

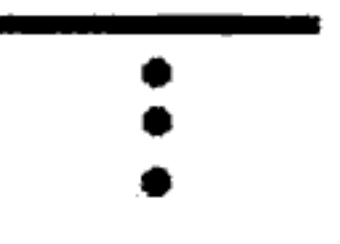


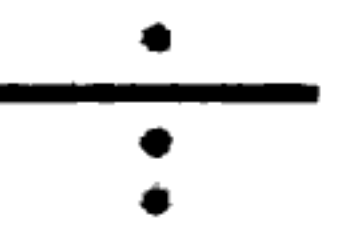
چنانچه شکل در آمد بیمار دچار دردهای ناشناخته بوده گاهی سر و زمانی قلب درد دارد. درد از سمت چپ شروع شده در همان سمت بدن شدت دارد. این بیمار فشار خون داشته چشمانش هم درد دارد. در نزدیک یک قبر یا ضریع بیمار شده در آن محل یک جن آتشی بر او ظاهر شده و او را از یک واقعه ترسناک به خوف انداخته است و همچون


رویای شبانه بر وی ظاهر شده است، چشمان وی پر اشک بوده و گریان است بر این بیمار واقعه‌ای سخت گذشته است.


چنانچه شکل  در آمد نشان این است که بیمار در اثر شر و تدابیر دشمن به آن دچار شده و علت در خارج جسم وی است.

چنانچه شکل  در آمد بیمار تحت تاثیر هوا و باد مریض شده و صفرا نیز بر وی غلبه کرده است.

چنانچه شکل  در آمد بیمار در اثر صفرا مریض شده وی تصور می‌کند که دچار ضعف و بیماری است.

چنانچه شکل  در آمد دارای جراحت بوده و خون او عفونت پیدا کرده است.

چنانچه شکل  در آمد بیماری وی ناشی از سحر و جادوست

و چنانچه این شکل  در خانه ششم در آمد بیمار از بلغم مریض شده و دل آشوب دارد و معده درد نیز دارد اگر بیمار زن باشد موقع عادت ماهانه وی است.

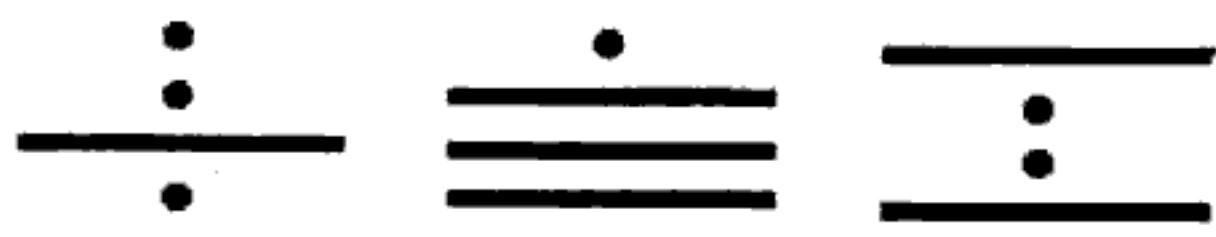
ایضا در دانستن بیماری

نقطه‌های رمل را فرد و خطها را زوج ردیف کن پس از انداختن رمل

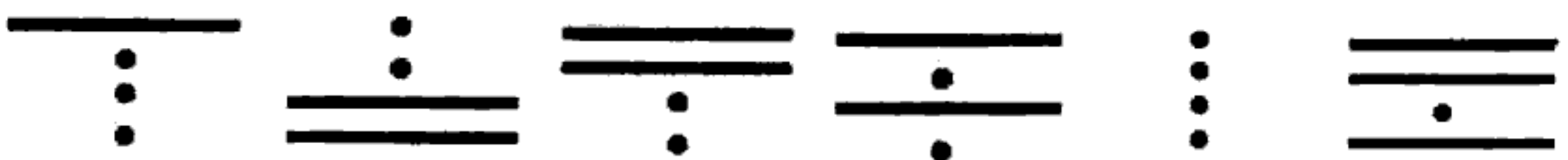
نقطه‌ها را شمرده سه به سه ساقط کن چنانچه باقیمانده عدد یک در آمد مرگ، عدد ۲ بهبودی عدد ۳ شدت بیمار را نشان می‌دهد.

لا يعلم با لغيب الا الله.

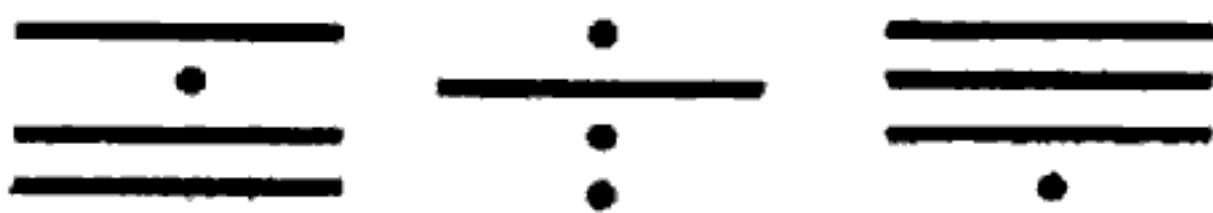
اگر می‌خواهی بدانی تداوی بیمار نتیجه بخش است یا خیر از بین خانه یکم تا یازدهم یک خانه انتخاب کن و آنرا با خانه ششم ردیف قراربده، و هر شکل که در آمد به آن نظر کرده حکم کن.



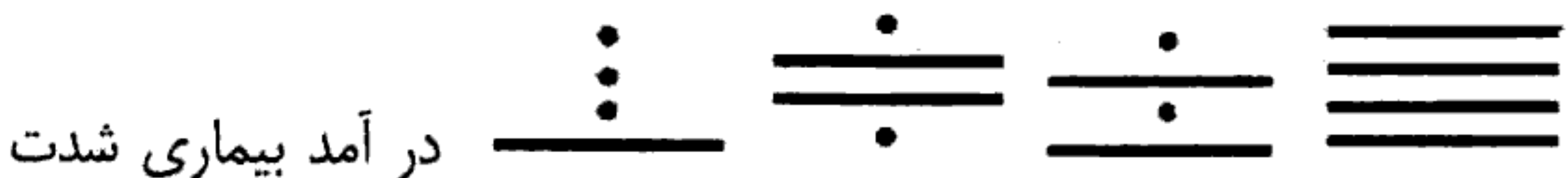
چنانچه یکی از شکلهای



در آمد بیمار بهبودی یابد.



و اگر یکی از شکلهای



در آمد بیماری شدت

یافته درمان جواب نخواهد داد.

خانه یکم پزشک است، خانه چهارم تداوی، خانه ششم سختی مرض، خانه دهم بیماری و با مقایسه این خانه‌ها می‌توان کما بیش بر مؤثر بودن درمان حکم کرد.

سایر اصول تشخیص بیماری‌ها

عدد نام بیمار و نام مادر و روز شروع بیماری را به حساب ابجد حساب کن (ابجد صغیر) جمع کل را عدد ۲۰ را اضافه کن و از جمل کل سی سی ساقط کن و مشاهده کل که کدام از ارقام زیر باقی مانده است.

شکل جن

۲، ۴، ۵، ۶، ۷، ۹، ۱۲، ۱۷، ۱۸، ۲۱، ۲۵ و ۲۶

شکل نامرئی

۱۴ و ۱۶ و ۲۰ و ۲۲ و ۲۷

شکل انسان

۱ و ۳ و ۸ و ۱۰ و ۱۳ و ۱۵ و ۱۹ و ۲۳ و ۲۴ و ۲۷ و ۲۹ و ۳۰

مشخصات ابجدی روزهای هفته

شنبه	یکشنبه	دوشنبه	سه شنبه	چهارشنبه	پنجشنبه	جمعه
۴۶۲	۱۳	۶۱۱	۱۰۳۴	۲۷۵	۷۱۰	۱۱۸

الواح مرگ و زندگی

نام بیمار و نام مادرش را هم به ابجد حساب کن پنج پنج از آن کم کن اگر باقیمانده عدد ۱ در آمد حکما باید بیمار را مورد مداوی قرار گیرد. اگر باقیمانده عدد ۲ در آمد بیمار به وسیله شخص چشم زده شده.

اگر باقیمانده عدد ۳ درآمد بیمار را جادو کرده‌اند تحت تاثیر سحر و افسون مریض شده است. اگر باقیمانده عدد ۴ درآمد، در جسم بیمار جن حلول کرده است. اگر باقیمانده عدد ۵ درآمد بیمار به وسیله باد مریض شده است.

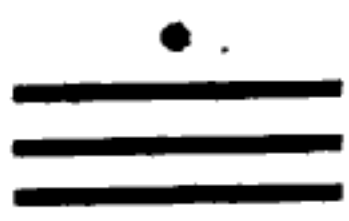
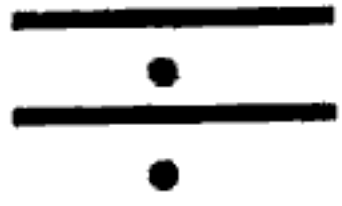
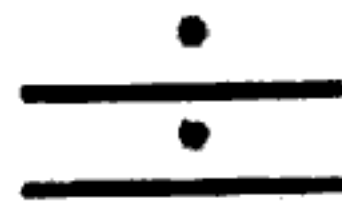
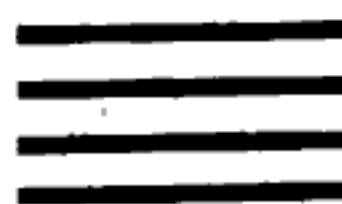
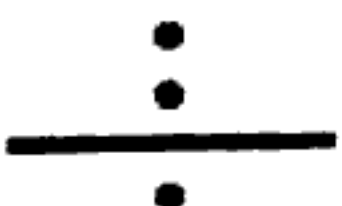
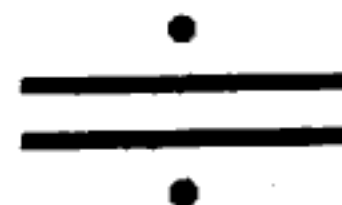
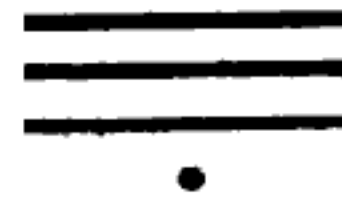
سپس مجدداً عدد اسامی فوق را جمع کرده سی سی ساقط کن و برای وضع عدد باقیمانده به جدول مرگ و زندگی رجوع کن.

جدول مرگ		
۴	۵	۶
۸	۹	۱۰
۱۲	۱۵	۱۸
۲۱	۲۴	۲۵
۲۷	۲۹	۳۰

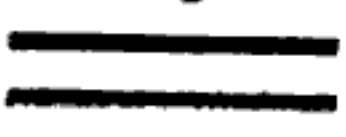
جدول زندگی		
۱	۲	۳
۷	۱۱	۱۳
۱۴	۱۶	۱۷
۱۹	۲۰	۲۲
۲۳	۲۶	۲۸


شکل انسان

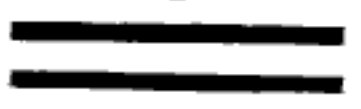
اشکال زیر مربوط به شکل و شمایل و قیافه انسان است.

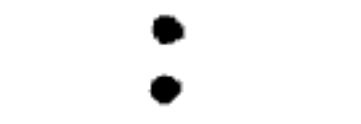
۱.  **لحیان:** قد متوسط چهره بزرگ بلند چشمان درشت و نشان شخص تحصیل کرده.
۲.  **قبض داخل:** قد متوسط، موی سیاه و صاف روی صورت یا چانه دارای علامتی خاص، طبیعت چاقدار و صورت خندان و خوش منظره.
۳.  **قبض خارج:** بلند قد و سرخ روی و چشم آبی و دارای یک خال در صورت و سر دراز که معاشرین وی افراد مجرم و کم عقل است.
۴.  **جماعت:** میان قد، زیبا چشم و زیبا روی و خوش منظره در چشمانش اشاره‌ای خاص نهفته است ریش پر پشت دارد، دارای طبیعت سخت و محکم است.
۵.  **فراخ:** سرخ روی باریک اندام، سیاه موی و سیاه چشم ریش پر پشت و زبان شیرین دارد و همیشه بازنی همراه است.
۶.  **عاقله:** میان قد گردن کوتاه بر روی صورت علامتی دارد. سنگین دست سرو گردنش شبیه شغال باشد. چانه‌ای باریک دارد و در چشمانش نیز اشاراتی دارد.
۷.  **انگیز:** سیاه چشم و پهن چهره و دماغ کوتاه شبیه گربه


است و انگشتانش دائم در حال حرکت و بازی و فساد و فناپذیر.


۸.  **هامره:** بلند قد سرخ روی و گربه مانند در صورت نشانی دارد شخصی که بر اثر غلبه خون عمل می کند فتنه گر و مکار می باشد.

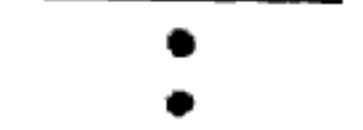
۹.  **بیاض:** بلند قد و خوش چهره و سفید گون و راست قامت و ابرو پیوسته شخص متلون و دائم نقش عوض کننده می باشد.

۱۰.  **نصرت خارج:** بلند قد، صورت کوچک و چشمان درشت روی صورت دارای علامت است، جزء رجال دولتی و افراد نخبه است.

۱۱.  **نصرت داخل:** قد میانه چهره سفید دماغ کشیده. چهره دلپسند دارای طبیعت چست و چالاک.

۱۲.  **عتبه خارج:** قد بلند و چهره کشیده. ضعیف البنیه و سخن گفتن عصبی متکی به خود و دروغگو و کمر باریک بوده بد دهن در سرش علامت زرد رنگ وجود دارد.

۱۳.  **عتبه داخل:** وجود برجسته، چهره سرخ و سر بزرگ و به زبانهای قدیمی سخن می گوید. اوضاع را به هم می ریزد، آشوب برپا کننده و اهل شر و مظالم.

۱۴.  **ناقى الخط:** در صورت علامت سالک دارد، فرد کینه توز، دندان کوتاه و چشمان گربه ای دارد، در صورت نشانه دارد میان قد

شرور است.

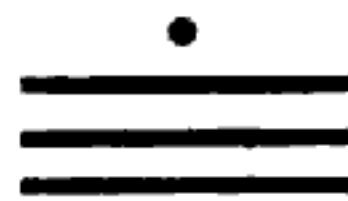
•
•

۱۵. اجتماع: چشم سیاه، کبود چهره و زبان چرب و نرم دارد و موهای فر دارد و نقاش یا نویسنده است.

•
•
•

۱۶. طریق: قد بلند سفید گون کمر باریک ابرو پیوسته و سفید چشم و در کارها هول و عجله کننده است.

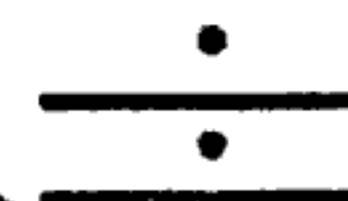
ارتباط با مشاغل.



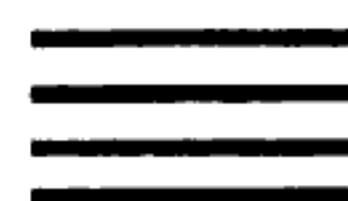
۱. حکیم، امام، مؤذن.



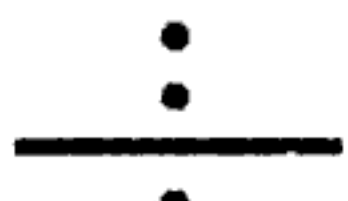
۲. صراف، زرگر، جواهر ساز.



۳. چاقوساز و اسلحه ساز.



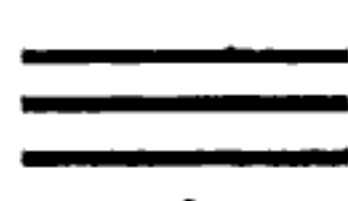
۴. بقال، پارچه فروش، ترازو دار.



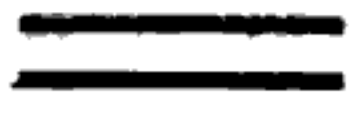
۵. حمامی، آهنگر، آشکار و دلاک.





۶. تجار و دلالها واسطه گری.

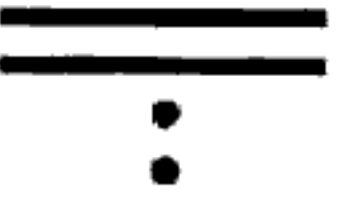



۷. قبرکن، توالت پاک کن.

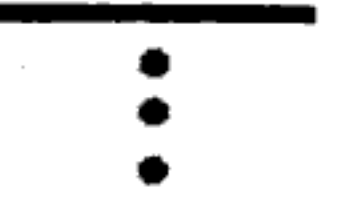
۸.  قصاب، کبابی و یا مشاغلی که با آتش سر و کار دارد.


۹.  پنبه چی، تاجر پنبه و پنبه فروش.


۱۰.  کارمند و کارگزار دولتی و کارپرداز و مدیران اداری.

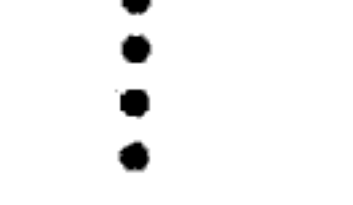
۱۱.  سرباز، کشتی ران و مؤذن.

۱۲.  چاپاری، مأمور پست یا راهدار.

۱۳.  طال، مؤذن.

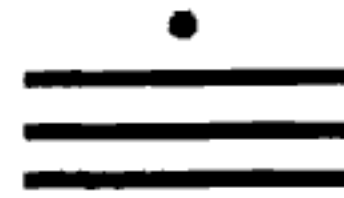
۱۴.  مقلد، دلچک و رمال و حقه باز.

۱۵.  کمدساز، کتابفروش و قفسه ساز.

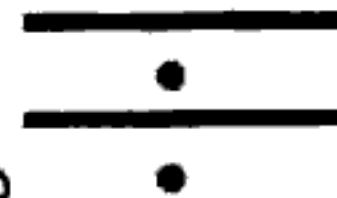
۱۶.  کفاش، سیاح و جهانگرد.

فتح الابواب

در این بخش در باب فتح الباب گشودن درب خانه و آنچه در آن است، می‌پردازیم.



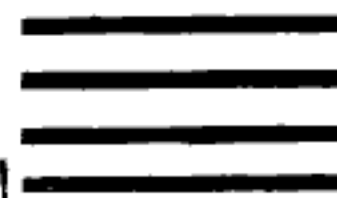
۱. این خانه‌ای است در جای دور افتاده واقع شده داخل خانه زن بیوه‌ای که آواز خوان است زندگی می‌کند و در آن رو به غرب است.



۲. داخل این خانه شخص مهمی ساکن است در منطقه‌ای دور افتاده واقع شده شبیه قصر می‌باشد و در آن گاو و گوسفند و حیوانات اهلی نگهداری می‌شود دیوار جنب در خرابه است و درب آن رو به جنوب است.



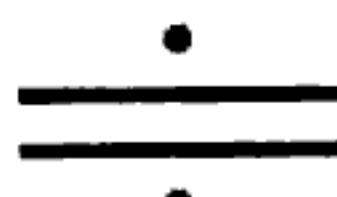
۳. این خانه در منطقه‌ای گود و سنگلاخ بنا شده و داخل آن زنان زیادی ساکنند درب خانه در پشت خانه واقع شده و نزدیک آب جاریست و نزدیک آن یک درخت کهن که بدون میوه است وجود دارد درب خانه رو به جنوب است.



۴. این خانه نزدیک یک سنگلاخ و در گودی واقع شده و داخل آن حیوانات اهلی است و در آن زن خوش‌زبانی زندگی می‌کند و درب آن رو به جنوب است.

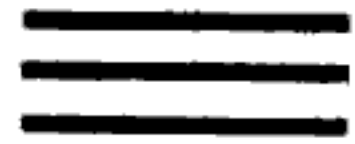


۵. این خانه‌ای زیباست که در نزدیکی یک باغچه و چشمه واقع شده داخل آن شخص شیرین‌زبان و بزرگ‌دست ساکن است درب آن رو به غرب است.



۶. در نزدیکی این خانه شخصی که با گل کار می‌کند وجود دارد، یکی از دیوارهای این خانه مخروب و یکی از دیوارهای دیگر در حال فرو ریختن است، دستشویی خانه تقریباً مخروبه است و داخل آن یک زن

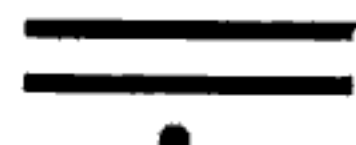
فوق العاده چاق زندگی می کند و درب آن رو به غرب است.



۷. قسمت غربی این خانه مخروبه و دیوار آن در حال ریختن است و بیشتر شبیه آخور و طویله است و درب آن رو به جنوب است.



۸. نزدیک این خانه آتش وجود دارد و شبیه یک قصبه است و اهالی آن با آتش کار می کنند و داخل خانه انواع پرندگان خوش الحان وجود دارد. داخل خانه زنی بیمار و بستری زندگی می کند. در خانه رو به مشرق است.



۹. این خانه خوش ترکیب است و نزدیک آن درخت آب وجود دارد داخل خانه مردان متأهل همراه با یک زن صورت بزرگ زندگی می کنند و در آن رو به مشرق است.



۱۰. خانه ای است شبیه یک قصر دو درب در دو طرف دارد. یکی رو به آب دیگری رو به تاریکی داخل خانه شخصی غول پیکر به عنوان محافظ وجود دارد دارای اجاق بسیار است و صاحبخانه اکثر مواقع کنار پنجره می نشیند یکی از درب ها رو به جنوب دیگری رو به مغرب است.



۱۱. این خانه شبیه کوشک و باغ است دارای پنجره های زیبای بسیاری است دارای باغی است که پر از گل است داخل آن زنی لوند و کم پوشش و بی حیا زندگی می کند درب آن رو به جنوب است.

۱۲. —————
 خانه‌ای است شبیه خرابه و داخل آن شخصی زندگی می‌کند که چاق بوده و زخمی در پا دارد. این شخص از یک محل سبز رنگ و بام آن سقوط کرده است درب خانه رو به مشرق است.

۱۳. —————
 خانه‌ای دارای پرتگاه زیبا و پر از پنجره سمت راست این خانه پر از درخت است صاحبخانه شخصی شریف است و درب آن رو به مشرق است.

۱۴. —————
 این خانه دیوارهایی کج دارد که در بعضی جاها فرو ریخته و نزدیک خانه یک سنگ چرب و روغنی وجود دارد داخل آن یک زن قد بلند فاحشه زندگی می‌کند درب خانه رو به مغرب است.

۱۵. —————
 این خانه زیبا و بزرگ و دربهای آن رنگارنگ است و مهمانخانه بزرگ و زیبایی دارد داخل خانه شخص مهمی زندگی می‌کند. در کنار خانه درب نوساز خانه محل نگهداری حیوانات است و از پنجره‌ها قفس پرند آویزان است، درب خانه به جنوب باز می‌شود.

۱۶. —————
 این خانه در انتهای یک جاده طولانی واقع شده دیوار ندارد و نزدیک آن درخت‌های زیادی وجود دارد که دیوار کوتاه و پرچین مانند محاصره کرده است صاحبخانه به مسافران یا خدمتکاران شبیه است و درب آن رو به مشرق است.

ارتباط با جهت ها

در این بخش با ریختن رمل جهت ها مشخص می شود. ۱۶ خانه های رمل چهار دسته بوده هر دسته اشاره به جهت خاص دارد.

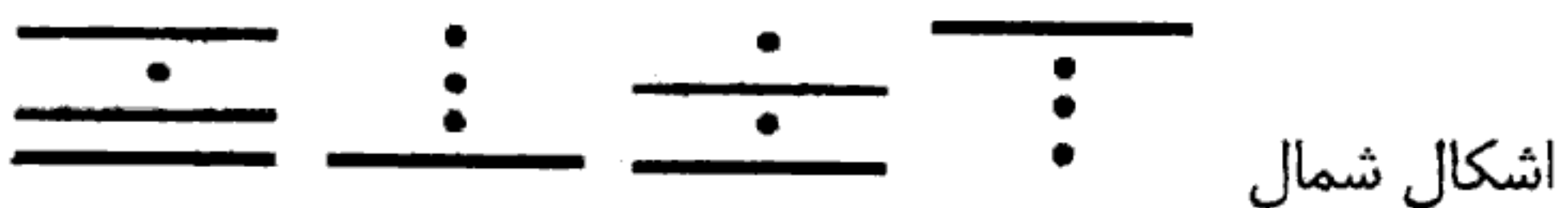
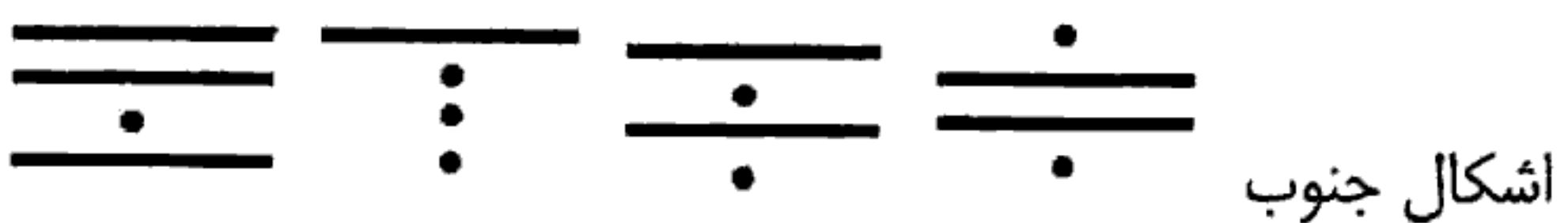
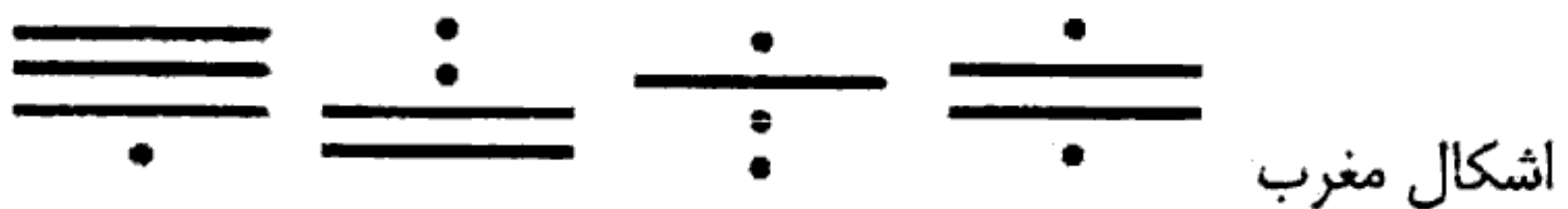
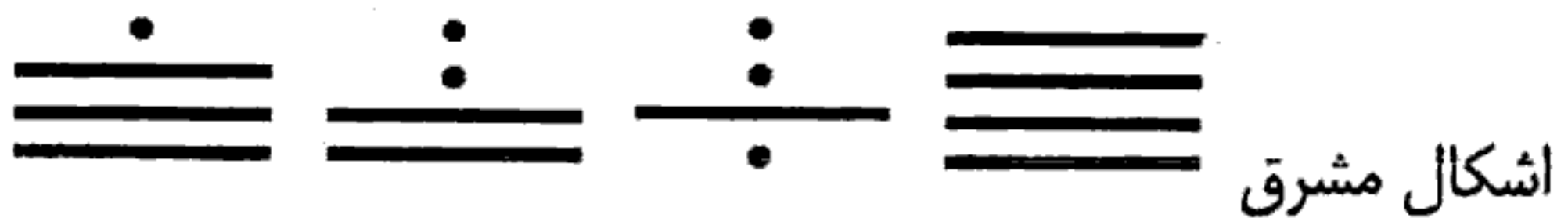
شکل ۱۳ و ۹ و ۵ و ۱ اشاره به سمت مشرق دارد.

شکل ۱۴ و ۱۰ و ۶ و ۲ اشاره به سمت غرب دارد.

شکل ۱۵ و ۱۱ و ۷ و ۳ اشاره به سمت جنوب دارد.

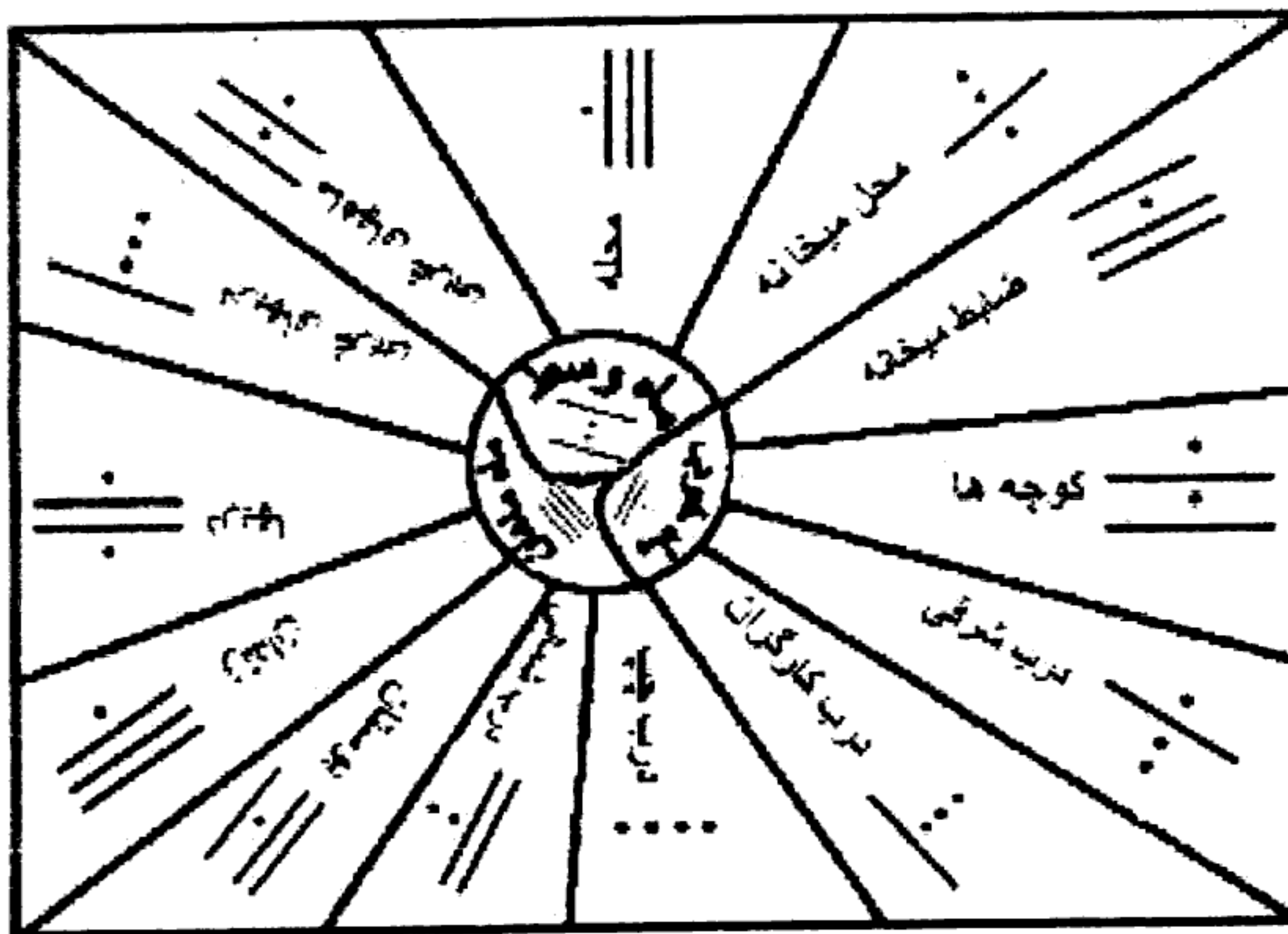
شکل ۱۶ و ۱۲ و ۸ و ۴ اشاره به سمت شمال دارد.

اشکال فوق به شرح زیر است.



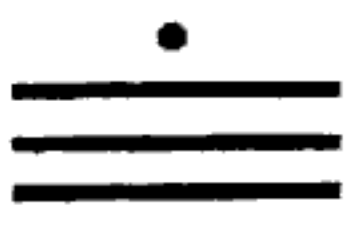
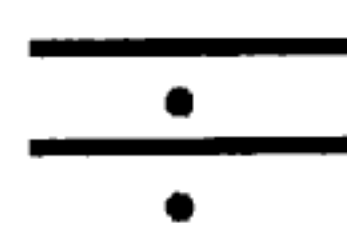
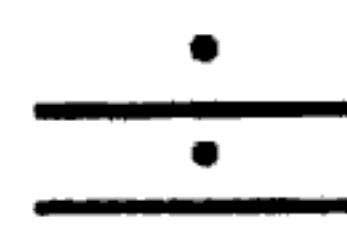
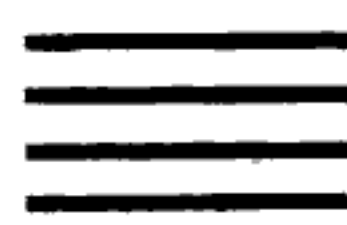
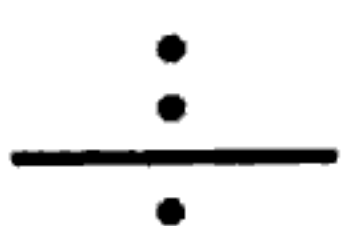
چهار جهت اصلی و فرعی

این نقشه نشان دهنده کلیه جهات است و شکل های رمل در آن مشخص شده است.



تشخیص عمق دفینه‌ها

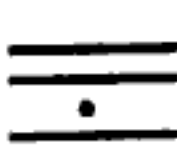
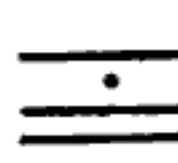
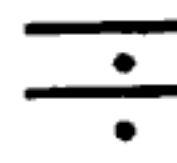

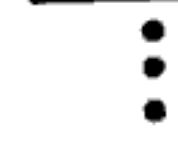

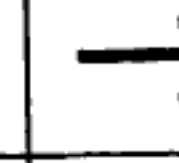
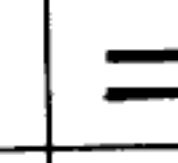
عمق معادن و دفائن را می‌توان مطابق اشکال زیر تخمین زد.

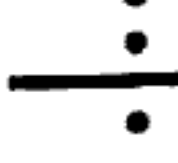

۱. این شکل نشان دهنده عمق دو وجب است. 
۲. این شکل نشان دهنده عمق شش وجب است. 
۳. این شکل نشان دهنده عمق چهار وجب است. 
۴. این شکل نشان دهنده عمق هشت وجب است. 
۵. این شکل نشان دهنده عمق هفت وجب است. 

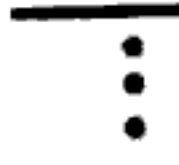
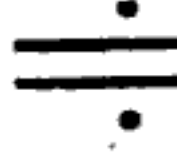
۴.  این شکل نشان دهنده عمق هشت وجب است.
۵.  این شکل نشان دهنده عمق هفت وجب است.
۶.  این شکل نشان دهنده عمق هشت وجب است.
۷.  این شکل نشان دهنده عمق هفت ساعد است.
۸.  این شکل نشان دهنده عمق دو بازو است.
۹.  این شکل نشان دهنده عمق هفت وجب است.
۱۲.  این شکل نشان دهنده عمق شش وجب است.
۱۳.  این شکل نشان دهنده عمق نه وجب است.
۱۴.  این شکل نشان دهنده عمق هشت وجب است.
۱۵.  این شکل نشان دهنده عمق پنج وجب است.
۱۶.  این شکل نشان دهنده عمق ده وجب است.

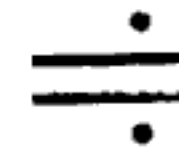
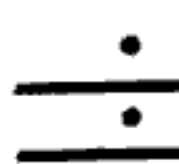
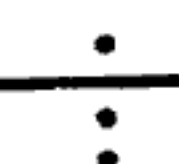
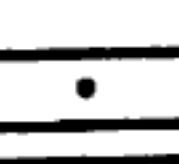
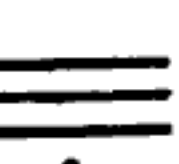
تشخیص اینکه در محل دفینه وجود دارد یا خیر.

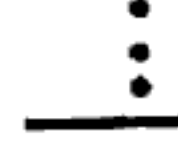
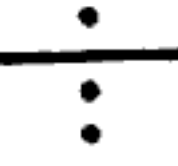
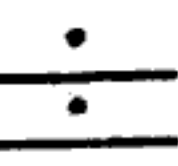
خانه دوازدهم نشان دهنده محل دفینه است و شبیه رحم است و دفینه از آن خارج می‌شود. و طریق تشخیص محل دفینه چنین است.
به خانه هشتم و دوازدهم نگاه کن اگر اشکال زیر وجود داشت آنجا دفینه است و اگر نبود دفینه نیست.

							
۱۲	۸	۱۲	۸	۱۲	۸	۱۲	۸

اگر در خانه هشتم شکل  و در خانه دوازدهم شکل  بود گنجینه وجود دارد ولی دست خورده و غارت شده است.

اگر در خانه هشتم اشکال  و در خانه ۱۲ شکل  بود دفینه وجود دارد.

و برای تشخیص اینکه این دفینه‌ها موکل دارند یا خیر به خانه هفتم نگاه کن اگر این اشکال وجود داشت      موکل وجود دارد و برای تشخیص شکل موکلین دفینه‌ها دنبال این اشکال بگرد اگر بود شکل موکل به صورت مار است.

و اگر شکل    وجود داشت موکل شبیه انسان است و در صورت وجود اشکال دیگر موکلی در کار نیست.

برای کشف دفینه روی کاغذ چهار گوشه و هر گوشه آن یکبار رمل را بریز متوجه باش.

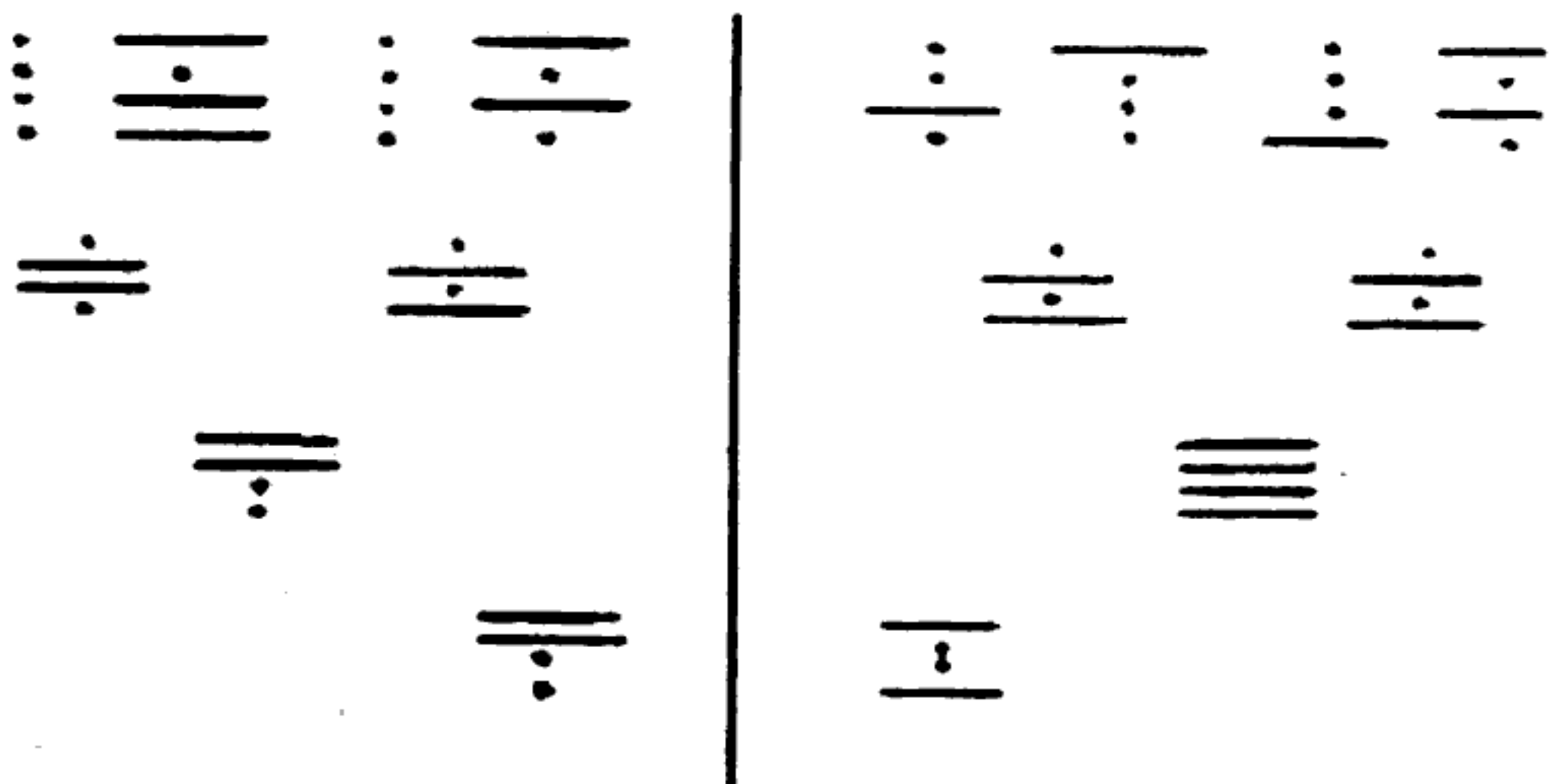
جدول کبیر

÷ ≡ ÷ ÷ ÷ ÷ ÷ ÷ ÷ ÷ ÷ ÷ ÷ ÷ ÷ ÷

۱۶	۱۵	۱۴	۱۳	۱۲	۱۱	۱۰	۹	۸	۷	۶	۵	۴	۳	۲	۱
۱۷	۱۶	۱۵	۱۴	۱۳	۱۲	۱۱	۱۰	۹	۸	۷	۶	۵	۴	۳	۲
۱۹	۱۸	۱۷	۱۶	۱۵	۱۴	۱۳	۱۲	۱۱	۱۰	۹	۸	۷	۶	۵	۴
۲۲	۲۱	۲۰	۱۹	۱۸	۱۷	۱۶	۱۵	۱۴	۱۳	۱۲	۱۱	۱۰	۹	۸	۷
۲۶	۲۵	۲۴	۲۳	۲۲	۲۱	۲۰	۱۹	۱۸	۱۷	۱۶	۱۵	۱۴	۱۳	۱۲	۱۱
۳۱	۳۰	۲۹	۲۸	۲۷	۲۶	۲۵	۲۴	۲۳	۲۲	۲۱	۲۰	۱۹	۱۸	۱۷	۱۶
۳۷	۳۶	۳۵	۳۴	۳۳	۳۲	۳۱	۳۰	۲۹	۲۸	۲۷	۲۶	۲۵	۲۴	۲۳	۲۲
۴۱	۴۰	۳۹	۳۸	۳۷	۳۶	۳۵	۳۴	۳۳	۳۲	۳۱	۳۰	۲۹	۲۸	۲۷	۲۶
۵۲	۵۱	۵۰	۴۹	۴۸	۴۷	۴۶	۴۵	۴۴	۴۳	۴۲	۴۱	۴۰	۳۹	۳۸	۳۷
۶۱	۶۰	۵۹	۵۸	۵۷	۵۶	۵۵	۵۴	۵۳	۵۲	۵۱	۵۰	۴۹	۴۸	۴۷	۴۶
۷۱	۷۰	۶۹	۶۸	۶۷	۶۶	۶۵	۶۴	۶۳	۶۲	۶۱	۶۰	۵۹	۵۸	۵۷	۵۶
۸۲	۸۱	۸۰	۷۹	۷۸	۷۷	۷۶	۷۵	۷۴	۷۳	۷۲	۷۱	۷۰	۶۹	۶۸	۶۷
۹۴	۹۳	۹۲	۹۱	۹۰	۸۹	۸۸	۸۷	۸۶	۸۵	۸۴	۸۳	۸۲	۸۱	۸۰	۷۹
۱۰۷	۱۰۶	۱۰۵	۱۰۴	۱۰۳	۱۰۲	۱۰۱	۱۰۰	۹۹	۹۸	۹۷	۹۶	۹۵	۹۴	۹۳	۹۲
۱۲۱	۱۲۰	۱۱۹	۱۱۸	۱۱۷	۱۱۶	۱۱۵	۱۱۴	۱۱۳	۱۱۲	۱۱۱	۱۱۰	۱۰۹	۱۰۸	۱۰۷	خالی
۱۳۶	۱۳۵	۱۳۴	۱۳۳	۱۳۲	۱۳۱	۱۳۰	۱۲۹	۱۲۸	۱۲۷	۱۲۶	۱۲۵	۱۲۴	۱۲۳	۱۲۲	۱۲۱

برای درک جدول کبیر فوق مثال می‌زنیم.

شخصی مراجعه کرده می گوید برای من رمل بیانداز و برای نیت وی این شکل درآمد.



تا خانه ۱۵، ۳۶ عدد نقطه فرد داریم اولین شکل $\overline{\cdot}$ و سی نقطه زوج به جدول زوج نگاه می کنیم زیر ۱۲ پیدا می کنیم به خانه ۱۲ نگاه می کنیم این شکل

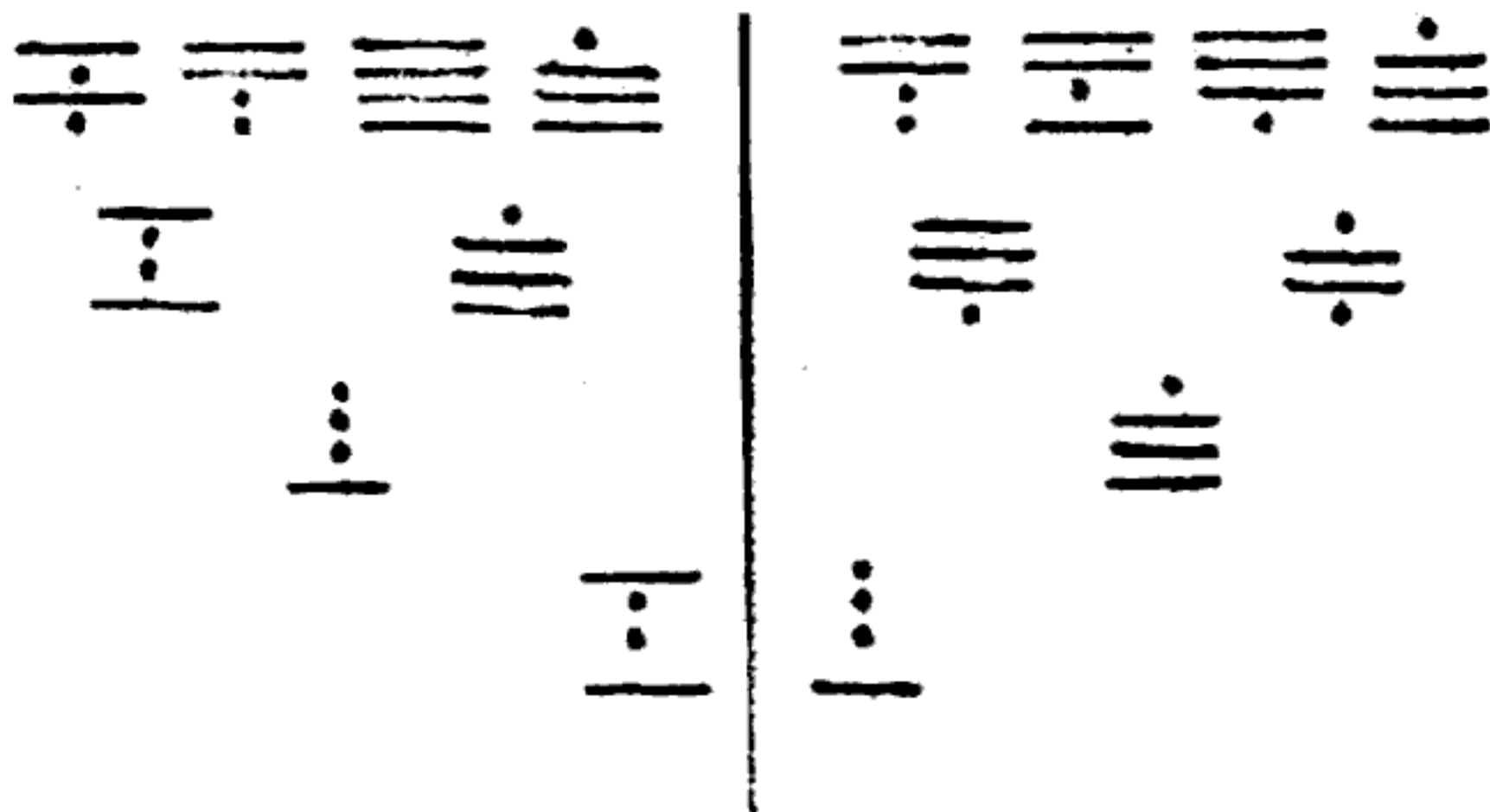
را پیدا کردیم خانه یکم و خانه ۱۲ را با هم تلفیق کرده این اشکال

حاصل شده است و به خاطر زوج درآمدن به فرد می گوئیم (از صاحب فال برای یک خدمت دولتی دعوت به عمل خواهد آمد) بقیه بر همین منوال.

حال به جدول بزرگ می پردازیم. نقطه های فرد رمل را می گیریم تا خانه ۱۶، ۳۸ عدد می شود ۱۶ و ۱۶ کم می کنیم باقی ۶ نقطه می ماند به خانه ششم نگاه

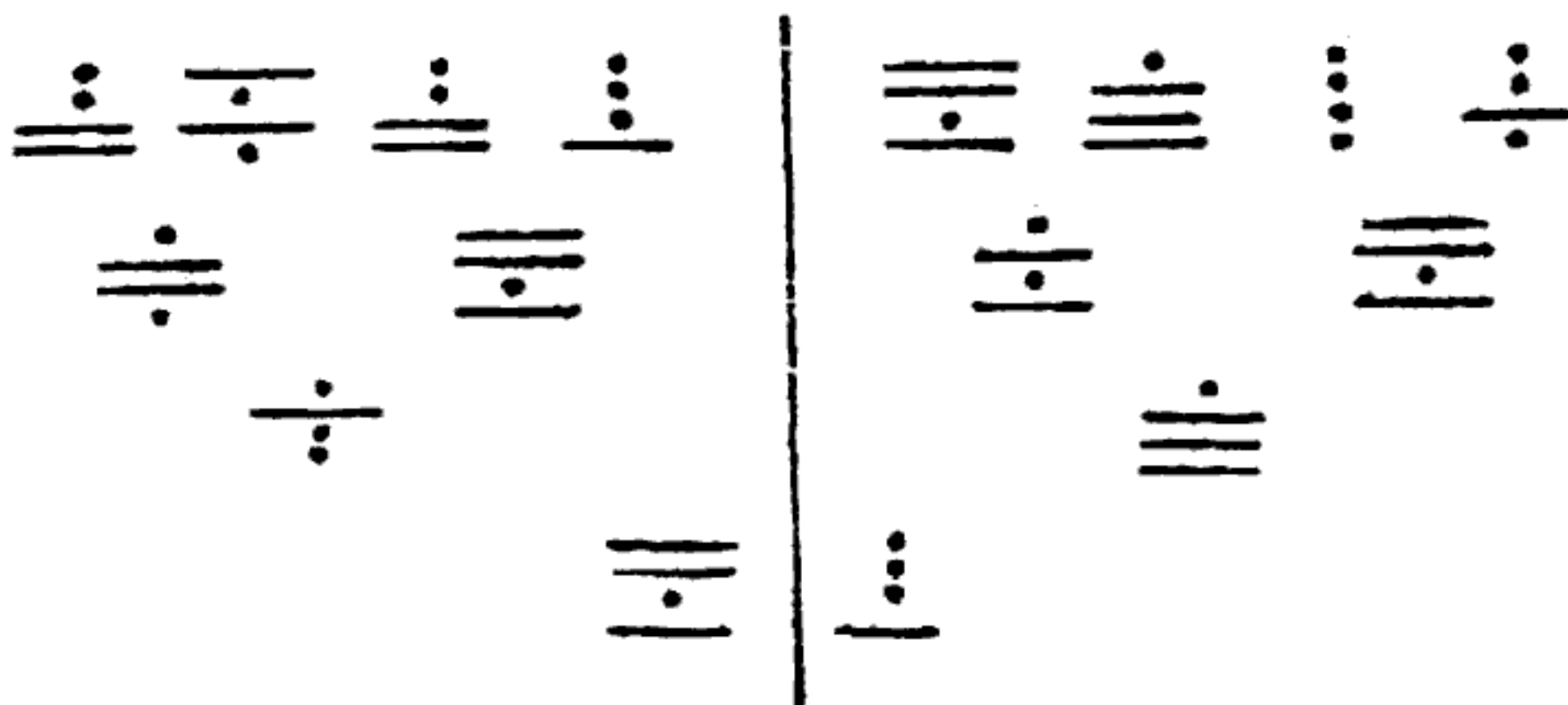
می کنیم این شکل \vdots را پیدا می کنیم و به شخص می گوئیم (۲۸ روز

دیگر به مرادت خواهی رسید) این شکل \vdots را در سه خانه دیگر مشاهده می کنیم گاهی در خانه ۱۱ برای فهمیدن خانه حاجت به اشکال جدول اضافه می کنیم. مثال انسانی را طلب می کنیم.



شکل فوق درآمد، ۱۶ و ۱۴ کم کردیم عدد ۱۵ حاصل شد نگاه به خانه پانزدهم می‌کنیم $\frac{\cdot}{\text{---}}$ را دیدیم، عدد جدول بزرگ ۱۱۹ در خانه ۱۲ بررسی می‌کنیم از ۱۱۹، ۱۲ را کم می‌کنیم ۱۰۷ باقی ماند و به شخص می‌گوییم «در این کار ضرر است تا ۱۰۷ روز می‌بایست از آن صرف نظر کنی».

برای شخص دیگری رمل می‌اندازم.

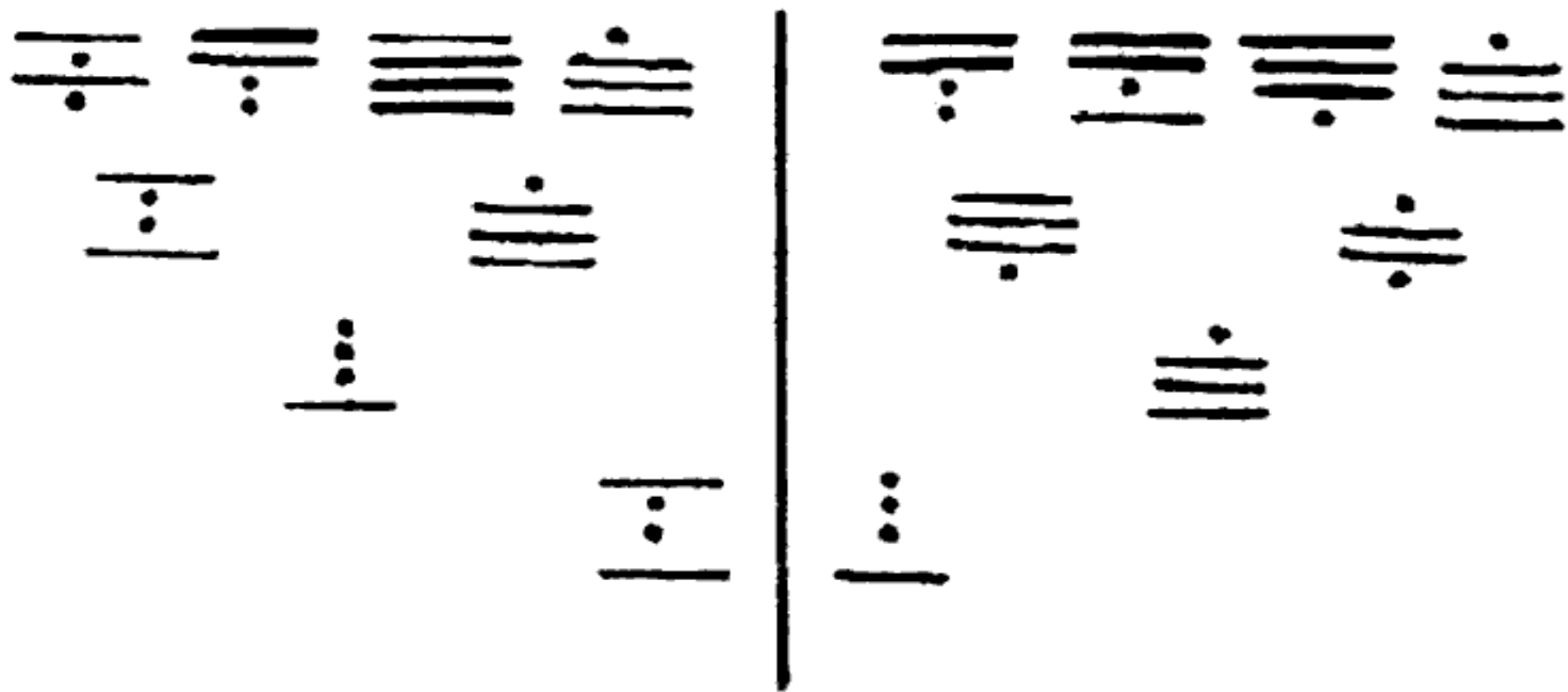


شکل فوق درآمد.

۳۳ عدد فرد داریم، ۱۶، ۱۶ ساقط می‌کنیم باقی مانده ۱ می‌باشد. در خانه ۱ $\frac{\cdot}{\text{---}}$ را پیدا می‌کنیم عدد جدول کبیر ۱ است می‌گوییم «به مرادت امروز خواهی رسید».

مثال برای کاربرد جدول زوج و فرد.

شخصی رجوع کرده، برای وی رمل می‌اندازیم.



شکل فوق حاصل شد، تا خانه ۱۵ نقطه‌های فرد را مشخص کردیم ۲۲ درآمد به خانه یکم نگاه کردیم به خاطر فرد بودن به جدول فرد رجوع می‌کنیم رقم ۸ را مشاهده می‌کنیم در خانه هشتم به شکل $\frac{\cdot}{\cdot}$ بر می‌خوریم و اگر زوج باشد خانه یکم را با خانه هشتم مخلوط می‌کنیم این شکل درآمد $\frac{\cdot}{\cdot}$ به فرد مراجعه کننده می‌گوییم «برود تا چند روز دیگر صبر کند» تا خانه ۱۶، ۲۵ عدد فرد وجود دارد که از آن ۱۶ را کم می‌کنیم ۹ باقی می‌ماند.

در خانه ۱۹ $\frac{\cdot}{\cdot}$ شکل مشاهده می‌شود در جدول کبیر این شکل معادل ۴۶ است به شخص می‌گوییم «این کار را تا ۴۶ را تمام کن یا در غیر این صورت آن را ترک کن».

«مرادت دختر و عاشق است ولی آن را ترک کن». زیرا دلیلش چنین است

این خانه ها خارج بوده و دل آن دختر

پیش شخص دیگری است.

جدول زوج و فرد.

جدول زوج	
۱۲	۱۲
۱۰	۱۴
۸	۱۶
۶	۱۸
۴	۲۰
۲	۲۲
۱۲	۲۴
۱۰	۲۶
۸	۲۸
۶	۳۰
۴	۳۲
۲	۳۴
۱۲	۳۶
۱۰	۳۸
۸	۴۰
۶	۴۲
۴	۴۴
۲	۴۶
۱۲	۴۸
۱۰	۵۰

جدول فرد	
۹	۱۲
۷	۱۴
۵	۱۶
۳	۱۸
۱	۲۰
۸	۲۲
۶	۲۴
۴	۲۶
۲	۲۸
۹	۳۰
۷	۳۲
۵	۳۴
۳	۳۶
۱	۳۸
۸	۴۰
۶	۴۲
۴	۴۴
۲	۴۶
۹	۴۸
۷	۵۰

ارتباط رمل با سیارات.

رمل با سیارات و روزها و شبها به شکل زیر مرتبط می باشد.

۱. زحل  روز شنبه، شب چهارشنبه
۲. مشتری  روز پنجشنبه، شب دوشنبه
۳. مریخ  روز سه شنبه، شب شنبه.
۴. خورشید  روز یکشنبه، شب پنجشنبه.
۵. زهره  روز جمعه، شب سه شنبه.
۶. عطارد  روز چهارشنبه، شب یکشنبه.
۷. قمر  روز دوشنبه، شب جمعه.
۸. رأس الذنب  .

علم رمل.

و آن عبارت است از معرفت طریق استدلال بر وقایع خیر و شر از اشکال مخصوصه و کیفیت استخراج و دلالت آن. آنچه در این قسم دانستن آن اهم باشد در چند فصل بیان کنیم.

در بیان واضع و کیفیت وضع.

اما واضع مشهور چنان است که دانیال پیغمبر (ص) بود و آنچه گویند این علم از معجز □ اوست چنانکه او مدتی خلق را به حق دعوت می کرد و هیچ کس بدو نمی گروید و التفات به سخن او نمی کرد و از آن شهر بیرون شده به شهر دیگر که او را نمی شناختند رفت و تخته حاصل کرده ریک سرخ بر آنجا ریخت و در دکانی به نشست و خطی چند آنجا کشید و از احوال گذشته و آینده خبر می داد و جمله خیایا و دزدیده می گفت.

تا مدتی بر آن بگذشت و آواز او به پادشاه آن اقلیم رسید او را طلب نمود و بر سبیل امتحان چیزی چند از او پرسید.

چون از همه چنانچه واقع بود خبر داد از او درخواست کرد تا ملازم او شود و او را این علم بیاموزد.

دانیال التماس او را مبذول داشته او را با چهار کس از ملازمان ارشاد می کرد و تعلیم می داد تا ایشان در این فن ماهر شدند چنانکه از تمام مغیبات اخبار می کردند.

روزی دانیال به ایشان گفت: رمل بریزید و بنگرید که در این عصر کسی هست که پیغمبری را شاید یا نه؟ ایشان رمل زدند و احتیاط کردند گفتند هست گفت: بنگرید تا در کدام اقلیم است احتیاط کردند و گفتند در این اقلیم است گفت: بنگرید تا در کدام شهر است:

گفتند در این شهر است گفت در کدام محل است گفتند در این محله است
گفت در کدام خانه است گفتند در این خانه است گفت اکنون حلیه او را بنویسید
تا کدامست ایشان صورت و شکل آنرا بنوشتند.

و چون بنوشتها نگریستند همه صفت او بود گفتند پیغمبر تویی و در حال به
او بگرویدند و خلق را بمتابعت وی فرمودند و در آن وقت جمیع احوال خیر و شر
از این معلوم می کردند.

و از ابوالاسود دثلی نقل است که از پیغمبر (ع) پرسیدند که.

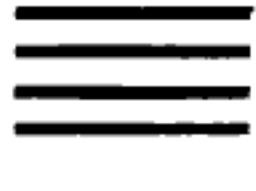
«ما تقول فی خط الرمل قال (ع) ان نبیا من الانبیاء کان یاتیه امره فی خط
الرمل فمن وافق خطه علم باذن الله تعالی»
و از عبدالله عباس روایت است که گفت:

«هو اثر من جمله الاثار الی ذکرها الله تعالی حیث قال ایتونی بکتاب من
قبل هذا او أثارة من علم کنتم صادقین»

و اما وضع او بر ۴ نقطه است چنانکه ترکیب عالم کون و فساد از ۴ عنصر

⋮

است بر این وجه:

نقطه اول را ناری خوانند و دوم را هوایی و سوم را آبی و چهارم را خاکی بر
ترتیب وقوع عناصر و چون وضع از مفردات بود و بعد از آن چون ترکیب کردند
بر این مثال شد  آن را جماعت نام کردند و بعد از آن نقصان می کردند و
می افزودند تا ۱۶ خانه که حاصل ضرب ۴ در ۴ است حاصل شد.

پس هر شکل را که نقطه فرد بود اگر آن نقطه در اول باشد همچو لحيان
آتشی خوانند.

و اگر در آخر همچو انگیس خاکی و اگر در وسط باشد اگر به جای هوا بود
هوایی و اگر به جای آب بود آبی و اگر دو باشد همچو اجتماع ممتزج و قبض

الداخل دو نقطه دارد هوایی و خاکی.
 اما او را جهت آن خاکی خوانند که نقطه هوا میان آتش و آب است او را از
 هیچ یک یاری نبود به خلاف خاک.
 پس قوت نقطه خاکی چون بیشتر بود خاکی خوانند و علی هذا القیاس.

در علم رمل زدن.

اول ۴ خانه از خطوط بنهند هر خانه ۴ خط و باید که نقطه‌های خطوط به
 شمرند و گفته‌اند باید که هر خطی کمتر از شش نقطه و بیشتر از ۱۲ نباشد به
 وقت رمل زدند از دست چپ آغاز کنند و از آنجا که آغاز کردند، باشند دو دو طرح
 کنند تا آنکه ۲ یا یکی شود.

پس از آنچه در آخر خطوط بماند از هر خطی خانه بیرون آید و آنچه اول زده
 باشند در اول بنهند از دست راست و خانه دیگر را به همین ترتیب تا آخر و از
 این چهار شکل دیگر را بیرون آرند.

چنانکه از اول هر شکل از امهات یکی بر دارند و خانه پنجم بیرون آرند و از
 دوم هر یکی ششم و از سیم هر یکی هفتم و از چهارم هر یکی هشتم و بعد از
 آن ۱ و ۲ در زیر هر دو نهم بیرون آید.

چنانکه اول یکم و اول دوم با هم جمع کنند اگر فرد باشد فردی بنهند و اگر
 زوج باشد زوجی.

و همچنین تا آخر و از سوم و چهارم به همین ترتیب دهم بیرون آرند و از
 پنجم و ششم یازدهم و از هفتم دوازدهم بعد از آن از نهم و دهم سیزدهم بیرون
 آرند و از یازدهم و دوازدهم چهاردهم و از سیزدهم و چهاردهم پانزدهم.

پس از این شکل ۱۵ که میزان رمل است و از اول شانزدهم بیرون آرند و اگر
 یکی از این اشکال هشت گانه که لحيانست و انگیس و حمرة و بیاض و کوسج و

نقی الخد و عتبه داخل و عتبه خارج در پانزدهم افتد رمل خطا بود.
و سر این آنست که زوج از دو فرد حاصل می شود و از زوج فرد حاصل نشود
الا از زوج و فرد و چندان نقطه که در امهات باشد هم چند آن در بنات بود.
پس آنچه از بنات حاصل آید مساوی آن باشد که از امهات حاصل شده باشند
پس حینئذ سیزدهم که نتیجه نتایج امهات است و چهاردهم که نتیجه نتایج بنات
است مساوی یکدیگر باشند و چون این هر دو به ضرورت مساوی باشند نقاط
پانزدهم فرد نتواند بود و هر گاه فرد باشد خطا بود.

اما هرگاه زوج باشد لازم نیست که صواب باشد و بیاید دانست که مجموع
نقاط اشکال ۱۶ گانه زیاده از ۹۶ و کمتر از آن نتواند بود زیرا اشکال کمتر از
رباعی و زیاده از ثمانی چنانکه بدان اشاره شد، نیستند و آنچه متوسط هستند یا
خماسی باشند یا سداسی یا سباعی و رباعی یک پیش نیست و آن طریق است و
ثمانی نیز یک پیش نیست و آن جماعت است.

و خماسی چهارند عتبه داخل و عتبه خارج و کوسج و نقی الخد و سداسی
شش اند قبض الداخل و قبض الخارج و نصره خارج و اجتماع و عقله و سیاعی
چهار لحيان و انگیس و حمرة و بیاض.

و مجموع این اشکال شانزده است شانزده را در وسط اشکال که سداسی است
ضرب کنند ۹۶ حاصل شود.

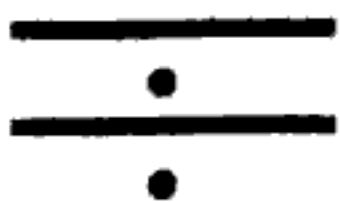
و از اشکال رمل هر آنچه اول او فرد بود و آخر او زوج آن را خارج خوانند و
آنچه اول او زوج باشد و آخر او فرد داخل و آنچه اول و آخر او فرد باشد منقلب و
آنچه اول و آخر زوج باشد آن را ثابت خوانند.

در معرفت صور اشکال شانزده گانه.

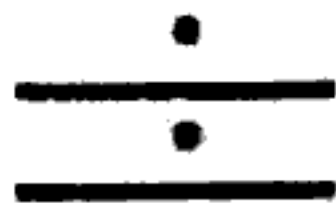
و طبایع و جهات ایشان.



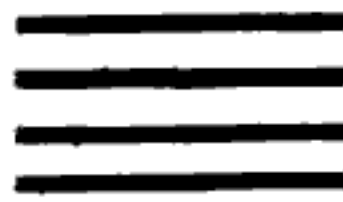
لحيان صورت او يك فرد است و سه زوج اين چنين



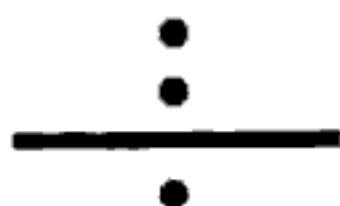
قبض الداخل زوج است و فردی، پس زوجی و فردی چنين



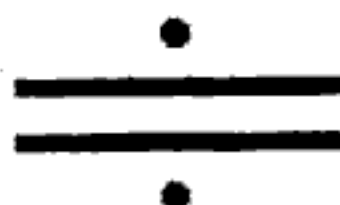
قبض الخارج فردی و زوجی پس فردی و زوجی



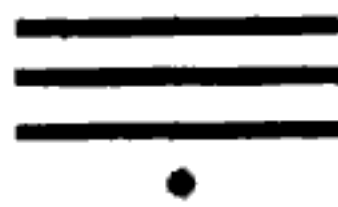
جماعت چهار زوج



کوسج دو فرد و زوجی و فردی



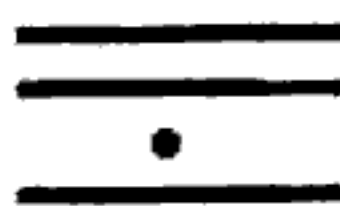
عقله فردی و ۲ زوج و فردی



انکيس سه زوج و فردی



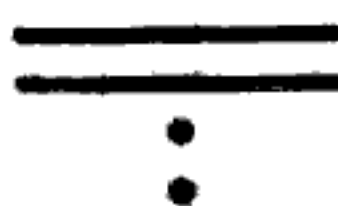
حمره زوجی و فردی و ۲ زوج



بياض ۲ زوج و فردی و زوجی



نصرت خارج ۲ فرد و ۲ زوج



نصرت داخل ۲ زوج و ۲ فرد



عتبه خارج سه فرد و زوجی



و در ترتیب اشکال ایشان خلاف بسیار است اکثر ارباب این صناعت بر آنند که بر این وجه است که نهاده شد و از این اشکال حمره و نق الخد و نصره خارج و قبض الخد آتشی اند و مشرقی و لحيان و عتبه داخل و اجتماع و کوسج هوایی و مغربی اند و بیاض و قبض الداخل و طریق و جماعت آبی و شمالی و نصره داخل و انگیس و عتبه الخارج و عقله خاکی و جنوبی.

در معرفت صواحب اشکال و سعاشت و نحوست و دلالت هر یکی.

لحيان به مشتری تعلق دارد و از بروج بحوت و سعد است دلالت کند بر نباتات و از لون سفیدی که با زردی زند و با سرخی مایل باشد و بر کوههای بلند و بناهای عالی همچو قلاع و قصور و بر مفتیان و قاضیان و زهاد و اشراف که دراز بالا و خوش لقا و پهن روی و گاو چشم و دراز موی و خوش خلق باشد.

و از معادن بر رصاص و از مطعوبات بر حلاوت و از مسمومات بویهای خوش و چون در خانه ضمیر افتد چنانکه در آخر بدان اشارتی کرده شود ضمیر از سعی کردن بود در طلب حق راستی یا پیش قاضی رفتن یا مشورتی با صاحب رای کردن یا سؤال از غایتی با فرزندان خویش.

قبض الداخل نیز به مشتری تعلق دارد و او مذکر است و سعد دلالت دارد بر

معدنیات و نباتات و در رنگ سپید مایل به زردی و از طعم به چیزهای ترش و شیرین و بوی‌های خوش و بر بازار صرافان و قیانداران و بر مردم کریم نهاد و طالبان حق و درازبالا و فراخ چشم و بزرگ سروخو به صورت.

و چون در خانه ضمیر بود سؤال از مال باشد و از بستگی احوال یا زنی نیکو و یا از چهارپایان یا غایتی یا طمع از کسی.

قبض الخارج بذنوب تعلق دارد به شرکت زحل و مذکر و نحس دلالت کند بر معدنیات و بر چیزهای سرد و مردمان فاسق و شریر و راه زنان و اهل ظالم و سیاه چرده و خردمند و زیرک و باریک ساق و سیاه موی و سال خورده.

و اگر در خانه ضمیر افتد سؤال از نفس خود بود از غایتی یا از چهار پایی و غیره یا سفری خواهد کردن یا از چیزی که از دست رفته باشد.

جماعت به عطارد تعلق دارد و ممتاز به نسبت او هم دلالت بر معدن و هم به نبات کند و به رنگ‌ها کحلی و لشگرها و اهل بازار. و جمعی که در مساجد جمع شوند و مردمان دزاز و فربه و تنگ چشم و بر باران و سیل و بر دریا‌های بزرگ و رعد و برق.

و اگر در خانه ضمیر افتد سؤال از خریدن چیزی بود یا سفری یا دوستی یا از کاروانی که در راه بود یا از لشکریان و خصومت کردن ایشان یا از زن آبستن و خلاصی او.

کوسج به زهره تعلق دارد. از بروج به میزان و سعد است دلالت کند بر چیزهای سرد و تر و رنگ‌های سفید و مواضع کریه همچو اصطبلها و بر مردمان کم ریش و خوش روی و بر خنایی و اهل سحق و اهل مکر و سخن چینان.

و اگر در خانه ضمیر افتد سؤال از سعادت بود که برسد یا بهتانیکه بر کسی نهاده باشند که آیا حال او چون شود یا از مالی یا غایتی یا تزویجی یا بیماری یا از برای شریک و برادری یا دوست یا از سفری یا از چهارپایی که از او دور باشند یا کسی که در بند فرزندان بود یا گنجی خواهد که بر آرد.

عقله به زحل تعلق دارد و از بروج بجدی و مذکر است و نحس دلالت کند بر چیزهای سرد و خشک و نباتی و ترشی‌ها و رنگ‌های سیاه و بر سنگلاخ‌های قدیم و زندان‌ها و حصنها و صندوق و تابوت و کشتی‌ها و بر مردمان فرومایه و کوتاه بینی کثر و زنان آبستن و دردمندان و کنیزان سیاه و کسانی که محبوس باشند.

و اگر در خانه ضمیر افتد سؤال از بیمار باشد یا از زنان آبستن یا تزویج یا غایبی که بنیاید یا از کسی که محبوس بود.

انگیس به زحل تعلق دارد و از بروج بدلو نحس است و دلالت کند بر چیزهای سرد و خشک و نباتی و به رنگ‌های سیاه و ترشی‌ها و بوی‌های ناخوش و بر جایی مثل کاریزها و مواضع تاریک و زیر زمین‌ها و بر مردمان دون و بندگان و دهاقین گندم گون سیاه و بزرگ و لب و بدخوی و بینی کج و دراز گردن باشد که دندان کج بود و اگر در خانه ضمیر افتد سؤال بود از زمینی که خواهد عمارت آن کند یا از برای تزویج کنیز کی.

حمره به مریخ تعلق دارد و از بروج بحمل و مذکر و نحس دلالت کند بر چیزهای گرم و خشک معدنی و رنگ‌های سرخ که با سیاهی زند و بر مواضع قصابان و سیاست‌گاه و مطبخ‌ها و بر مردمان سرخ و ارزق و تنگ چشم و میانه بالا و پلک‌های چشم اندک و دست و پا باریک و بر راهزنان و اهل فسق.

و اگر در خانه ضمیر افتد سؤال از زن خواستن بود یا از برای زری که خواهد قبض کند یا گنجی یا غایتی یا محبوسی.

بیاض به راس تعلق دارد به شرکت مشتری و مذکر است و دلالت کند بر معدنیات و چیزهای سرد و تر و رنگ‌های سفید و باریک و بر مردمان سفید پوست و خندان روی و خوش طبع و بر زنان آبستن.

و اگر در خانه ضمیر افتد سؤال از رنجوری بود یا از غایتی یا محبوس یا از بیع و شرای بندگان یا از بضاعتی یا از نامه که برسد.

نصرت داخل به قمر تعلق دارد.

و به قولی بر زهره و از بروج به ثور دلالت کند هم بر معدنیات و هم بر نباتات و چیزهای سرد و تر و شور طعم و رنگ‌های سفید که به سرخی زند و بر مساجد و مواضع عبادات و بر جوانان خوب صورت و فقها و صلحا و مردم پهن سر و پهن دوش و باریک پیشانی و دراز بالا.

اگر در خانه ضمیر افتد سؤال از نکاح بود و غایتی که به او رسد یا از بهر طمعی که به کسی دارد یا از چهار پای یا از چیزی که از دست او رفته باشد و خواهد که به دست آید.

نصرت خارج به آفتاب تعلق دارد و از بروج باشد و مذکر است و بر سعد دلالت کند بر چیزهای گرم و خشک و تلخ و بوی‌های خوش و مواضع بلند و بر سلاطین و ملوک و رؤسا و مهتران با تهور و خردمند و بد خوی و تمام قد و تنگ روی و شهما چشم و سیاه موی و نیرومند.

و اگر در خانه ضمیر افتد سؤال از حاجت بود نزد امیر یا مهتران و پادشاه یا کسی که متعجب باشد به خود یا از سفری یا غایتی یا چهارپایی که از او رفته باشد و اگر بسیار و مکرر باشد نیک باشد.

عتبه خارج به رأس تعلق دارد مؤنث است و نحس دلالت کند بر معدنیات و نباتات و چیزهای زرد رنگ و بر مواضع دود خورده و خانه‌های خراب و بر اهل شر و فسق و مردم میانه بالا که بر ابرو موی بسیار داشته باشند.

و اگر در خانه ضمیر افتد سؤال دزدیده بود یا چیزی که از دست رفته باشد عتبه داخل تابع لحيان است. بعضی گویند که به زهره تعلق دارد و بعضی گویند به مشتری و سعد است و نر دلالت دارد بر معدنیات و چیزهای گرم و رنگ‌های زرد و بوی‌های لطیف و بستان‌های خوش و آب‌های روان و بر اهل فضل و سعادت و مردمان نیک سیرت و زیرک و عاقل و میانه بالا و فراخ سینه و تنگ چشم و پهن پیشانی.

و اگر در خانه ضمیر افتد سؤال از نکاح یا سرایی که خواهد در آنجا مسکن سازد یا از عمل و شغل که خواهد حاصل کند یا چیزی که به مال تعلق دارد. اجتماع به عطارد تعلق دارد. و از بروج به سنبله و ممتزج است دلالت کند بر چیزهای ترش و رنگ‌های بر هم آمیخته و بر مواضع نقش کرده و چیزها بر آنجا نوشته و بر مردم اهل ادب و اطبا و خوش خوی و چرب زبان اما منافق و شریر باشد و بر دربانان و طوافان و مکاریان و مسخرکان.

و اگر در خانه ضمیر افتد سؤال از طلب کتابی یا نقش کردن بر جایی یا از غایبی که زود برسد یا از اجتماع قومی یا خصومتی یا دوستی یا بیماری یا محبوس‌ی یا تزویجی.

طریق به قمر تعلق دارد. و از بروج به سرطان مؤنث است و سرد و تر دلالت کند بر چیزهای نباتی و رنگ‌های سبز که به سیاهی زند و بوی‌های خوش و بر بازارها و راه‌های دور و تاریکی‌ها و مردمان دراز بالا و دراز گردن و کوچک سر و دلیر و خازنان و بوابان و مکاریان و طوافان و مسخرکان.

و اگر در خانه ضمیر افتد سؤال از سفر یا غایبی بود که در سفر باشد یا چیزی که از دست رفته باشد.

نقی الخد به مریخ تعلق دارد و از بروج به عقرب تعلق دارد و بر حیوانات آبی و طعم‌های شور و رنگ‌های اشقر و شهرهای بزرگ و بر جمعی که به روی ایشان موی نباشد.

و اگر در خانه ضمیر افتد سؤال از عاقبت بود یا از تزویج.

در معرفت بیوت.

شکلی را که در اول خانه رمل افتد خانه نفس و مبدأ گیرند و از آنجا استدلال به احوال او کنند.

و دویم را خانه مال و معاش و معاون و قدوم غایب و اخذ و اعطاء و فقر و

غنی.

و سیم را بر برادران و خویشان و نقل حرکت نزدیک.
و چهارم بر ملک و اسباب و عاقبت کارها و دفاین و پدر و جد و منزل و مقام.
و پنجم را خانه فرزند و معشوق و حظ و خیر و تحفه و هدایا.
و ششم خانه رنجوی و بندگان و چهار پایان کوچک و بند و زندان و سر
پنهان.

و هفتم را خانه اضداد و ازواج و شرکاء و دزدان و غایبان.
و هشتم را خانه موت و خوف و جنگ میراث.
و نهم خانه علم و دین و سفر.
دهم خانه پادشاه و عز و جاه و رفعت و سعادت و امر و نهی.
یازدهم خانه عشق و محبت و امید و طمع.
دوازدهم دشمن و چهارپای بزرگ.
سیزدهم حکم اول و چهاردهم حکم ثانی.
و پانزدهم حکم ثالث و شانزدهم حکم رابع دارد.

در بیان شواهد و کیفیت حکم شواهد.

اصل آن است که بدانند که هر شکلی را با شکلی چه نسبت است به حسب
مزاج و سعادت و نحو است و دوستی و دشمنی چنانکه شکل آتشی شاهد شود بر
آتشی و هوایی بر هوایی و خاکی بر خاکی و آبی بر آبی و سعد بر سعد و نحس بر
نحس.

مثلا اگر سؤالی از نفس و خوش دلی و سلامتی باشد و خانه اول مناسب
هشتم باشد گویند شاهد قوی است و سلامتی و خوشدلی باشد.
و اگر از سفر باشد و خانه نهم مناسب باشد گویند شاهد قوی است نیک باشد
و اگر سؤال از کسب مال بود و پنجم مناسب دویم باشد گویند شاهد قوی است،

مال و منفعت حاصل شود.

و اگر سؤال از عاقبت کار و اعمال و انتقال باشد و چهارم مناسب دهم بود شاهد قوی باشد و عاقبت به خیر گذرد و بیت عمل نیک شود.

و اگر سؤال از حصول مراد و دوستی بود و پنجم مناسب یازدهم بود مراد حاصل شود و اگر سؤال از چهارپای و بندگان و دشمنان و شقاوت بود و ششم مناسب دوازدهم باشد همچنین بود.

اگر به ضد مذکورات باشد حکم به ضد آن بود و باید که در شکل احتیاط کند و اگر در آن خانه اشتباه بود حکم خطا کند چنانکه اگر پرسند مال رسد یا نه اگر در خان □ مال شکل سعد بود و داخل باشد منفعت رسد و اگر پرسند مراد من حاصل شود اگر در خانه ۱۱ و ۱۵ شکلی داخل و سعد باشد حکم کند که مراد بر آید و اگر خارج بود حکم کند که بر نیاید و اگر خارج و سعد بود چنان حکم کند که بعضی بر نیاید و بعضی بر آید.

و اگر سؤال عقد کنند که میسر شود یا نه اگر خانه هفتم سعد و داخل باشد میسر شود. و اگر نحس بود بر نیاید مگر شواهدی قوی باشد و همچنین بر این منوال بود و اگر سؤال کند که غایب بیاید اگر هفتم خارج بود از آن موضع بیرون آمده باشد و الا نه.

در بیان استخراج ضمیر.

در این باب وجوه بسیار گفته‌اند وجهی که اکثر را اعتماد بر آن است، آن است که بنگرید تا شکل اول در کجا مکرر شده است و اگر در دوم مکرر شده باشد سؤال از مال بود. و اگر در سیم مکرر باشد از خویشان و سفر نزدیک بر این قیاس وجه دیگر آنکه از اول و سیزدهم شکلی بیرون آرند و از هفتم و چهارم شکلی و از این هر دو شکلی.

پس اگر آن شکل لحيان باشد ضمیر از نفس بود و اگر قبض الداخل از مال و

اگر قبض الخارج از برادران و خویشان و اگر جماعت از مادر و پدر و اگر کوسج از عشق و محبت یا از فرزند یا حمل زنان تا آخر بر این قیاس. چنانکه در فصل معرفت و دلالت اشکال در آخر هر یکی بر آن اشاره کرده شد.

وجهی دیگر آنکه از شکلی که در اول افتد و از خانه هفتم شکلی از آنها بیرون آید و از آن شکل و شکل خانه سیم شکلی دیگر. پس از آنجا ضمیر استخراج کنند چنان که یاد کردیم.

وجهی دیگر آنکه هر شکلی که فرد باشد نقطه‌های آن را جمع کنند به غیر از شانزدهم و از برای هر شکلی ۱۲ خارج کنند یعنی طرح کنند آنجا که به آخر رسد خانه‌ی ضمیر باشد.

وجهی دیگر آنکه تمامت نقطه‌های رمل را جمع کنند و نه نه بیندازند تا آنکه نه بماند یا کمتر پس از اول باقی از برای هر شکلی نقطه می‌اندازند آن جا که نقطه به آخر رسد خانه ضمیر باشد.

در بیان آنکه هر شکلی را در هر یک از خانه‌های چه حکم است.

لحیان اگر در خانه اول افتد دلالت کند بر فرح و شادی و بشارت و صلاح کار و بر آمدن حاجت.

و در دوم بر کسب مال و روزی و بر آمدن امید و در سیم بر منفعت و نیت سفر و زن خواستن و کسی که به او پیوندد.

و در چهارم بر پدر و مادر و اجتماع ایشان به شادی و در پنجم بر معیشت و روزی و خرمی و هدیه.

و در ششم بر رفتن چیزی از مال بر صلاح رنجوی و بنده که با دست آید و در هفتم با زنان و اهل و عیال.

و در هشتم بر نیکویی حال و عاقبت کار و گاه بود که بیم مرگ باشد و در نهم سفر خیر همچو حج و مانند آن. و در هم بر قوت عمل و دستگاه علم و

پیوستن به بزرگی.

و در یازدهم بر سعادت و یافتن امید از بزرگان.
و در دوازدهم بر سلامتی از دشمنان و در سیزدهم بر سلامتی و سعادت و در
چهاردهم بر حصول امید.
در پانزدهم و شانزدهم بر حسن عاقبت و صلاح کار.
قبض الداخل در اول مالی بود که به تعجیل برسد.
در دویم روزی بود یا غلام و چهارپای که رفته باشد به دست آید.
و در سوم از خویشان خیر و راحت بود.
و در چهارم عاقبت به خیر گذرد و از پدر و مادر بهرمند شود،
و در پنجم بر سود کردن در عمل و تجارت و رسیدن پیغام و خبرهای خوش
و در ششم یافتن چیزیکه از دست رفته باشد.
و در هفتم منفعت از شرکاء و ازدواج زنی و کنیزی که به دو پیوندد.
و در هشتم میراث و کرامت.
و در نهم روزی از غایب یا از سفر یا از پادشاه.
و در دهم بر منفعت و خیر از بزرگی.
و در یازدهم محبت بود با کسی و قبض چیزی که از آن سعادت یابد.
و در دوازدهم روزی بود و یا غلامی و یا کنیزکی یا چهارپایی که به او رسد و
اما مبارک نباشد.
و در سیزدهم فایده باشد از سفری که بزرگان به او رسانند.
و در چهاردهم قبض مال بد شواری و در پانزدهم بر نیکویی حال و در
شانزدهم عاقبت به خیر باشد. حصول امید.
قبض الخارج در اول دلیل سفر بود و بخت و سعادت و در دویم نقصان مال و
در سیم دلیل سفر نیک و در چهارم بر نقل و حرکت و نیکویی احوال پدر و
املاک و اسباب.

و در پنجم بز حرکت و سفر نیک و رجوع و سلامت و در ششم نیک نباشد و در شب احتیاط باید کرد تا زیانی نیفتد اما بیمار او شفا یابد و در هفتم فراش خالی یابد و شریک خلاف کند و در هشتم از همه چیزهای مکروه خلاصی یابد و مالی از میراث یا وصیت به او رسد.

و در نهم سفر بود به امن و سلامت و بر گشتن و در دهم مردی بزرگ به او پیوندد و در یازدهم خسارت بود و کدورت از دوستان و در دوازدهم رفتن چیزی از دست و کمی دوستان.

و در سیزدهم زیانی بود از سفر و حکام و کاری صعب اما آخر به اصلاح در آید و در چهاردهم اظهار عداوت باشد از دشمن ورنج و نا امیدی از کاری و در ۱۵ پسندیده باشد از برای عاقبت و دزدیده و تلف شده و در ۱۶ پسندیده نباشد.

جماعت در اول سلامتی نفس بود اما با قبض و اندوه و در دوم روزی و کسب بسیار در سوم بدی میان او و میان خویشان او با دید آید و گفته‌اند دلیل بود بر رسیدن خبر خیر.

و در چهارم رفتن مادر و پدر یا زیانی در ملک و ضیاع او.

و در پنجم کثرت فرزند و بسیاری سفر.

و در ششم بیماری اهل خانه.

و در هفتم دلیل رفعت و شوکت و زن خواستن.

و در هشتم دلیل رسیدن به مراد و آمیزش با دشمنان.

و در نهم سفر کردن با جمعی اگر سؤال از سفر باشد نیک بود.

و در دهم دلیل بیماری و مخاصمت با جماعتی.

و در یازدهم زیادتی مال بود و بسیاری از دوستان.

و در دوازدهم کثرت دشمنان اما از ایشان زحمتی نرسد.

و در سیزدهم فایده بود از سفر و رسیدن به مراد و کاری که از قبل حاکم بود

و در چهاردهم دلیل لشکر و مخالطت با یاران و سفر دراز.

و حصول مراد و در پانزدهم دلیل کند بر کثرت دوستان و در شانزدهم بر نیکویی عاقبت.

کوسج در اول فرح و شادی و در دوم بیرون رفتن چیزی از دست به سبب زنی یا غلامی که بگریزد و در سوم بر نیکویی دیدن از خویشان و در نکاح آوردن از ایشان و در چهارم بر نیکویی عاقبت احوال و خبرهای خوش و رسیدن تحفه‌ها و هدیه‌ها و در ششم بر باز آمدن گریخته یا گم شده و در هفتم بر تهمت به زنا و تزویج کردن و در هشتم بر حزن و بکاء و خوف در نهم بر سفری به تعجیل با قایده و در دهم خوف از بزرگان و خصومت و در یازدهم بر اقبال و بر سعادت و در ۱۲ بر غدر حساد و در ۱۳ بر شادی از سفر و مخدومان و رسیدن نامه و در ۱۴ بر اضطراب در امور اما فیروزی یابد و در ۱۶ بر نیکویی عاقبت.

عقله در اول دلیل بود بر ثبات در کار و چیزی که از او ممنوع بود یا غایب و در دوم بر بارهای بسته و جامه‌های نیکو و فیروزی و روزی به دشواری و در سوم بر نیکویی عاقبت و سرگردانی خویشان و در چهارم سفر کردن مادر یا پدر یا یکی از خویشان مادر و در پنجم بر حصول فرزندی یا مالی و در ششم بیماری گران و یا چهارپای و در هفتم اتصال به زنی باشد یا آبستنی زنی و در هشتم پسندیده نباشد و در نهم تاخیر در سفر یا توقف در غربت و در دهم محاسبه و حبس از حکام و بعضی گویند صره زر بود.

و در یازدهم اگر شواهد باشد قوت و سعادت بود الا ضد آن و در وازدهم همچنین در ۱۳ بیرون آمدن باشد از بند و قبض در چهاردهم سر گردانی و زحمت اما چیزی به دست آید و در ۱۵ ثبات کار و حصول مراد و در ۱۶ عاقبت به خیر،

انگیس در اول غم و اندوه و بیماری بود و در دوم کسب نیک و حاصل شدن چهار پای و در سوم سؤال از برادران و دل مشغولی از برای ایشان بود و در چهارم بیماری مادر و پدر و اما از برای ضیاع نیک بود و در پنجم بر ناخوشی عیش و

اگر شواهد نیک باشد ظفر یافتن بر دشمنان و در ششم بیماری دراز بود و گاه باشد که بنده یا چهارپایی به او رسد.

و در هفتم دلیل باشد بر دل مشغولی و در هشتم غیبت از وطن و فوت بزرگی و در نهم سفر بود به دشواری یا رسیدن غایبی و در دهم نکبت او باشد از پادشاه و افتادن از مرتبه.

و در یازدهم سقوط سعادت و در ۱۲ زیان رسیدن از دشمن و گرفتاری و در ۱۳ زحمت از حکام و بعضی گفتند بیرون آمدن از شقاوت و در ۱۴ زیان رسیدن اندک و ایمن شدن از ترس و در ۱۵ خرمی رسیدن و در ۱۶ عاقبت به خیر انجامیدن.

حمره در اول خوف و تهدید و مکر و حيله بود و در دوم رسیدن فایده از غایب و در سوم بر خصومت میان برادران و خویشان و در چهارم ثبات ملک و در پنجم روزی یا فرزند و در ششم غم یا خصومت و در هفتم نکاح دختر بکر و در هشتم نکبت و جنگ و خصومت و خون ریختن و در نهم سفر مخوف و در دهم خوف از حکام و در ۱۱ بر گزیدن دوستان و حذر از دشمنان و در ۱۲ بدی احوال و بعضی گفتند بیرون آمدن از عمل و در سیزدهم اگر به جهت بیمار بود بیم باشد و الا به حسب شواهد حکم باید کرد و در ۱۴ و ۱۵ و ۱۶ پسندیده نباشد.

بیاض در اول سؤال از نفس بود و رسیدن نامه و رسیدن چیزی به او و در ۲ شرف و ۳ رسیدن به برادر و خواهر و در ۴ بر عاقبت نیک اما اگر بیمار بود پسندیده نباشد و در ۵ فرزندی بود یا مکتوبی و در ۶ بیمار را خوف بود و در ۷ به واسطه زن چیزی از دست برود و در ۸ نیک باشد و در ۹ غایتی یا مسافری یا نامه برسد و در ۱۰ خیر و بشارت از بزرگان بود و دزدیده باز آید و در ۱۱ شغلی بود یا منفعتی یا مکتوبی که برسد و عاقبت به خیر باشد و در ۱۲ بیم از آفتی یا تهلکه بود و در ۱۳ رسیدن به وصل مطلوبی یا دوستی و در ۱۴ محظوظ شدن از عیش و صحبتی و در ۱۵ حکم ثالث و در ۱۶ حکم رابع دارد.

و نصره خارج در اول صحت و قوت حکم باشد و در ۲ بنده یا اسبی به او رسد و بیت المال نیک شود و در ۳ خوشی خویشان و برادران و در ۴ نیکویی عاقبت و در ۵ بشارت غایب یا فرزند.

و در ۶ شفا یافتن بیمار و در ۷ پیوستن به زن بزرگ مشهوره که از او فایده بیاید و در ۸ نعمتی بود از میراث که به او رسد و درازی عمر و در ۹ روزی و شرف از سفر و در ۱۰ عمل و دولت از بزرگان و در ۱۱ سعادت دایم و اتفاق دوستان بود و در ۱۲ بیرون آمدن از مشقتها.

و در ۱۳ پیوستن به بزرگان و در ۱۴ سفر از جانب حکام و حصول امید و در ۱۵ رفعت و جاه در ۱۶ عاقبت به خیر.

نصرت داخل در اول اصلاح حال نفس و بدن و در دوم روزی و کسب و مال و در سوم تزویج و منفعت به زودی و در چهارم عاقبت به خیر و صلاح و در پنجم معیشت و کسب و خیر و بسیار چیزی که به آن خرم شود و در ششم بر حصول چهارم پای و اگر بیمار باشد شفا یابد.

و در هفتم از شریکی یا زنی فایده به او رسد و در هشتم مال و نعمت بود و در نهم روزی از سفر باشد یا رسیدن غایتی یا بشارتی و در دهم حکومت و قدر و جاه و در یازدهم حصول امیدها و در دوازدهم حاصل شدن چهارپای و در سیزدهم از پریشانی بیرون آمدن و در چهاردهم درازی عمر و حصول امید و در پانزدهم بر آمدن حاجتها و در ۱۶ عاقبت به خیر انجامد.

عتبه خارج در اول سفر بود به زحمت و در دوم تلف شدن مال و در سوم عداوت برادران و خواهران،

و در چهارم خرابی خانه و بدی عاقبت و در پنجم فساد خانه و اسباب و در ششم خوف بر بیمار و چهار پای و در هفتم طلاق زن و خرابی ولایت و در هشتم دلیل موت و در نهم توسط حال سفر و در دهم فوت و موت و در یازدهم توسط حال عمل و دولت.

و در دوازدهم جنگ و خصومت و در سیزدهم عداوت و گریختن از حکام و در چهاردهم عداوت دوستان و زیان در خریدن و فروختن و در پانزدهم و شانزدهم بر بدی عاقبت.

عتبه داخل در اول خرمی و سعادت بود و در دوم روزی و فرح و در سوم توسط حال خویشان و در چهارم عاقبت به خیر و در پنجم بغایت نیک باشد و در ششم کنیزک حاصل شود و در هفتم زنی صالحه را در عقد آورد و از او نفع بیند و در هشتم سلامتی از همه چیزها و در نهم رسیدن غایب اما سفر دشوار بر آید و در دهم درجه و بزرگی و در یازدهم سعادت و در دوازدهم دشمنان دوست شوند و در سیزدهم غایتی رسد و در چهاردهم با بزرگان پیوندد و در پانزدهم و شانزدهم نیز سعادت بود و عاقبت بخیر باشد.

اجتماع در اول کتاب بود و صورتهای و اگر بسیار واقع شود گفته‌اند خصومت باشد و در دوم مال و فواید بسیار و در سوم اجتماع به مادر و پدر یا مکتوبی و اندیشه و در چهارم حصول مال و در پنجم فرزند بود و طلب علم و رسیدن مکتوب و رسیدن خبر خوش و در ششم بیداری گران و حصول بنده یا چهار پای بزرگ.

و در هفتم اجتماع به زنان یا دوستان و در هشتم پسندیده نیست و در نهم رسیدن غایب و در دهم خصومت و رفتن پیش حکام و در یازدهم پیوستن به کسی که از او فایده یابد.

و در دوازدهم جمعیت خاطر بعد از پریشانی و گاه بود که خصومت باشد و در سیزدهم حصول مراد و در چهاردهم پیش آمدن کاری مشکل اما عاقبت به خیر گذرد و در ۱۵ و ۱۶ عاقبت خیر و صلاح کار بود.

طریق در اول سفر با سلامت و در دوم رفتن چیزی از دست و در سوم سفر بزرگ و رنجوری برادر یا خواهر و در چهارم خرابی خانه و ولایت اما عاقبت به خیر بود و در پنجم سفری نزدیک به فرخی و سعادت و در ششم رنجوری و تلف

چهارپایان و در هفتم خالی ماندن فراش به طلاق زن یا به مردن او و در هشتم سلامتی بیمار و مسافر و در نهم سفر دور با سلامت.

و در دهم سفر از قبل بزرگان و به امر ایشان یا افتادن از جاه و مرتبه و در یازدهم سفر پسندیده.

و در دوازدهم سفر بی منفعت و خصومت و در سیزدهم سفر نزدیک با سلامت و در چهاردهم فایده و سعادت اگر شواهد نیک باشد و الا سقاوت و رنج و در پانزدهم و شانزدهم سفری دراز و بر آمدن حاجتها و رسیدن غایت و عاقبت میانه بود.

و نقی الخد در اول اتصال بود به زنی و در دوم رفتن چیزی و حاصل شدن غلامی یا کنیزی یا زنی و در سوم پیوستن به دوستی و در چهارم عاقبت به خیر و در پنجم عشق و محبت و در ششم حاصل شدن چهارپای یابنده و در هفتم از دوستی مراد حاصل کردن.

و در هشتم بیم تلف یا تهمت به زنا و در نهم رسیدن غایب و در دهم قوت و مرتبه پیش بزرگان و در یازدهم اتصال به دوستی.

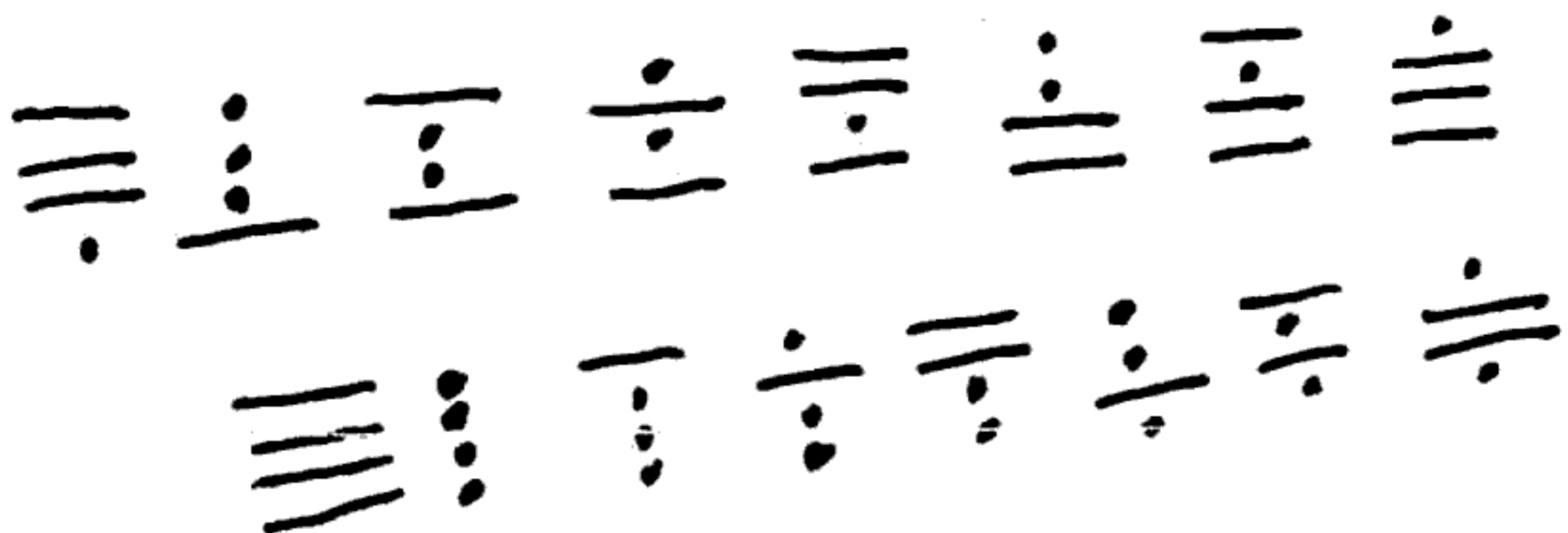
و در دوازدهم احتراز از دشمن و در سیزدهم دوستی کردن با کسی یا سفر و در چهاردهم خریدن چهار پای و در پانزدهم و شانزدهم به خیر بودن عاقبت کارها.

و الله اعلم.

بسمه تعالی

الحمد لله رب العالمین اما بعد خلاصه ای از علم آسمانی رمل یا علم نقط که توسط حضرت دانیال علیه السلام آورده شده است بیان می شود امید است بیاری خداوند متعال مورد استفاده قرار بگیرد انشالله تعالی.

علم رمل علم برمغیبات است. رمل دارای شانزده خانه است. چهار خانه اول: أمهات، چهار خانه دوم را مبات، چهارخانه سوم را متولدات، خانه ۱۳ و ۱۴ زایدات، ۱۵ و ۱۶ شواهدت نامند خانه های رمل به دایره حضرت دانیال (دایره ابدح)



خانه اول لحيان دوم حمرة سوم نصره الخرج چهارم بياض پنجم قبض الخارج ششم اجتماع عفتم عتبه الخارج هشتم اثلين نهم عقلة دهم قبض داخل يازدهم فرح دوازدهم نصره الداخل سيزدهم نقى الخد چهاردهم عتبه الداخل پانزدهم طريق شانزدهم جماعت.

کلیه خانها و نقاط به ترتب قرار گرفتن به ترتیب بین عناصر اربعه آتش، باد، آب، خاک، تقسیم شوند آتش بمقام روح باد: مقام عقل، آب: مقام نفس خاک: مقام جسم است.

منسوبات خانه ها:

۱. لحيان به مشتری از افلاک سبعة متعلق است از بروج حوت است
برنباتات از رنگ ماه زرکه به زردی زند مایل به سرخی است، کوه بلند
یا، عالی، قلاح، قصور، اشراف، قاضی دراز، بلند و بالاو پهن، گاو
چشم خوش خلق، معدن، بوی خوش ماه رمضان، شرق مطلق ناری روز
پنجشنبه معلمان مدرسه عبادتگاه، ارباب نوامیس، ترسایان، جنس سوار
نامدار نقش زندگانی، سنگ الماس، مرجان، یاقوت سفید و زرد به
شراکت زبرجد از بلورهای سفید.

۲. حمرة فلک: مریخ برج حمل مذکر شمس م و خشک معدنی رنگ سرخ
که به سیاهی زند مواضع قصابان جلادان سشتر داران مطبخ، مردم سرخ
رنگ ارزق چشم میانه بالا پلک چشم اندک، دست و پا باریک، راهزن،
اهل فسق، فروردین ماه روز سه شنبه مال اهل سوال، نوکر، مواضع
حربگاه، آتشکده، حیوانی مطلقا شمالی، بادی، رنگ سرخ، درآن، طعم
شور، تلخ، متاع حیوانی، عاج، گوسفند، ماهی، مجوق، درخت و بته
خاردار.

۳. نصره الخارج: فلک شمس ماه مرداد برج اسد روز یکشنبه ماه صفر اهل
سلاطین بزرگان، خداوندان، امرونی، حیوانی معدنی شرقی ناری،
مواضع قصر مسکن سلطان رنگ زرد سرخ مربع، جوهر، زرونقره
منقوش، حیوانی که در آتش پخته باشند.

۴. بیاضن، براس تعلق دارد به شرکت مشتری مذکر معدنیات چیزهای
سردتر رنگ سفید مردم سفید پوست خندان رو، زنان آبستن، خوش طبع
مقام و ملک برج جدی دی ماه، یوم شنبه ماه محرم به دهقانان، گوشه
نشینان، ارباب، خانه دار، قدیم، مردمان سیاه صفت یهودان، مواضع
مزیله، گلخن حمام، رهگذرنباتی، معدنی رنگ سفید مثلث، رنگ آهن

سیاه یا آلتی بود، انواع سموم و زهرها و حیوانات درنده و خورنده دلالت دارد.

۵. قبض الخارج: به ذنب متعلق است به شرکت زحل، مذکر نحس است به معدنیات چیزهای سرد مردان فاسق شهیر راهزن اهل ظلم سیاه چرده خرمند زیرک، باریک ساق وسال خورده، مربوط به مسافرت و چیزهای از دست رفته دلالت دارد.

۶. اجتماع: به عطارد متعلق است برج سنبله، شهریورماه، ماه شعبان روز چهارشنبه دبیران و خواجگان، اهل دیوان اکابر و وزیران، شاعر مواضع منقش رنگ رنفس مربع مجوف، کاتی، سنگ دوپهل و نباتی رادلالت دارد ازمرها برترشی ها و حلیه اشخاص منافق را متعلق است.

۷. عتله الخارج: به رأس متعلق است مونث نحس، معدنیات نباتات چیزهای زرد رنگ مواضع دوده خورده خانه های خرابمردمان اهل شروفسق موهای سیاه زیاد ماه بهمن برج دلو، اهل بنایان از محل ها به رودخانه ها، چاه، معدن، مشرق جنس آهن یا مس متعلق است.

۸. انکیس: فلک زحل برج دلو دیمه روز دوشنبه ماه شوال نحس چیزهای سرد و خشک، نباتی رنگ های سیاه، ترشی جات، بوهای ناخوش، چاه کاریز، مواضع باریک زیر زمین ها مردمان دون همت، بندگان، دندان کج به اشخاص عمله و مقابر خوابه، خاکی جنوبی نحس زرد رنگ آمیخته به سیاهی مدور مجوف داخل سفید به سنگ آهن (حدید) الماس برمام فیروزه، مغناطیس دلالت دارد.

۹. عَقْلَه - کوکب زحل برج جدی مذکر نحس چیز سرد و خشک نباتی و ترشی ها رنگ سیاه سنگ کلوخ های قدیمی زندانها، حصرها صندوق ها، تابوت، کشتی ها مردمان فرومایه کوتاه قد، زن

آبستن محبوس زندانی، بهمن ماه شعبان روزشنبه مردم سنگ تراش و حجار و نحسمعدنی و کانی آهن و قلعه رنگ سفید مایل به سیاهی، کانی، جنوبی مدور، گوروقبرستان، مزبله، گنده، چاه، را دلالت دارد.

۱۰. قبض الداخل بمشتري تعلق دارد برج اسد ماه جمادی الثانی سعد داخل است از مردمان به اهل سلاطین از مواضع به دارلضرب (ضرابخانه) بازار، کانی، حیوانیو سفید مایل به زرد مدور مربع بازار صرافان، پستان داران مردم کریم طمع

۱۱. فرح - به زهره متعلق است برج میزان اردی بهشت ماه ربیع الثانی یوم الجمعة از مردمان به اهل خازنان (خزانه داران) ارباب لهو و لعب اهل عیش و عشرت مواضع کریه همچون اصطبل مردمان کم ریش (کوسه) زنان حلیه گرمکار، سخن چین مضطرب به میش سنگ های سرخ مروارید، جامانده، مرجان و سیم (سکه) دلالت دارند.

۱۲. نصره الداخل: به مشتری برج اسفند و حوت ماه ربیع الاول روز پنجشنبه از مردمان به اهل ادب مدرسان مواضع بوستان، قضرهای بلند، رنگ آبی زرد سفید-نباتی، نقره و برنج چیزهای سردتر طعم شور رنگ سفید که بر سرخی زند موضع مسجد و عبادتگاه جوانان خوب صورت، فقها، صلها، مردم چمن سر، دوش باریک پیشانی دراز دلالت دارد.

۱۳. نقی الخد: کوکب مریخ برج عقرب، آبانماه نحس روز سه شنبه از مردمان به اهل نظام مواضع بوستان، آبهای روان، معنیات نباتی، دراز کبود، مس، فولاد، عقیق مجموعه سنگ های سرخ طعم شور

رنگ آبی شهرهای محله ها بزرگ، و بر جمعی از مردمان که بر رویشان موی نباشد (کوسه)

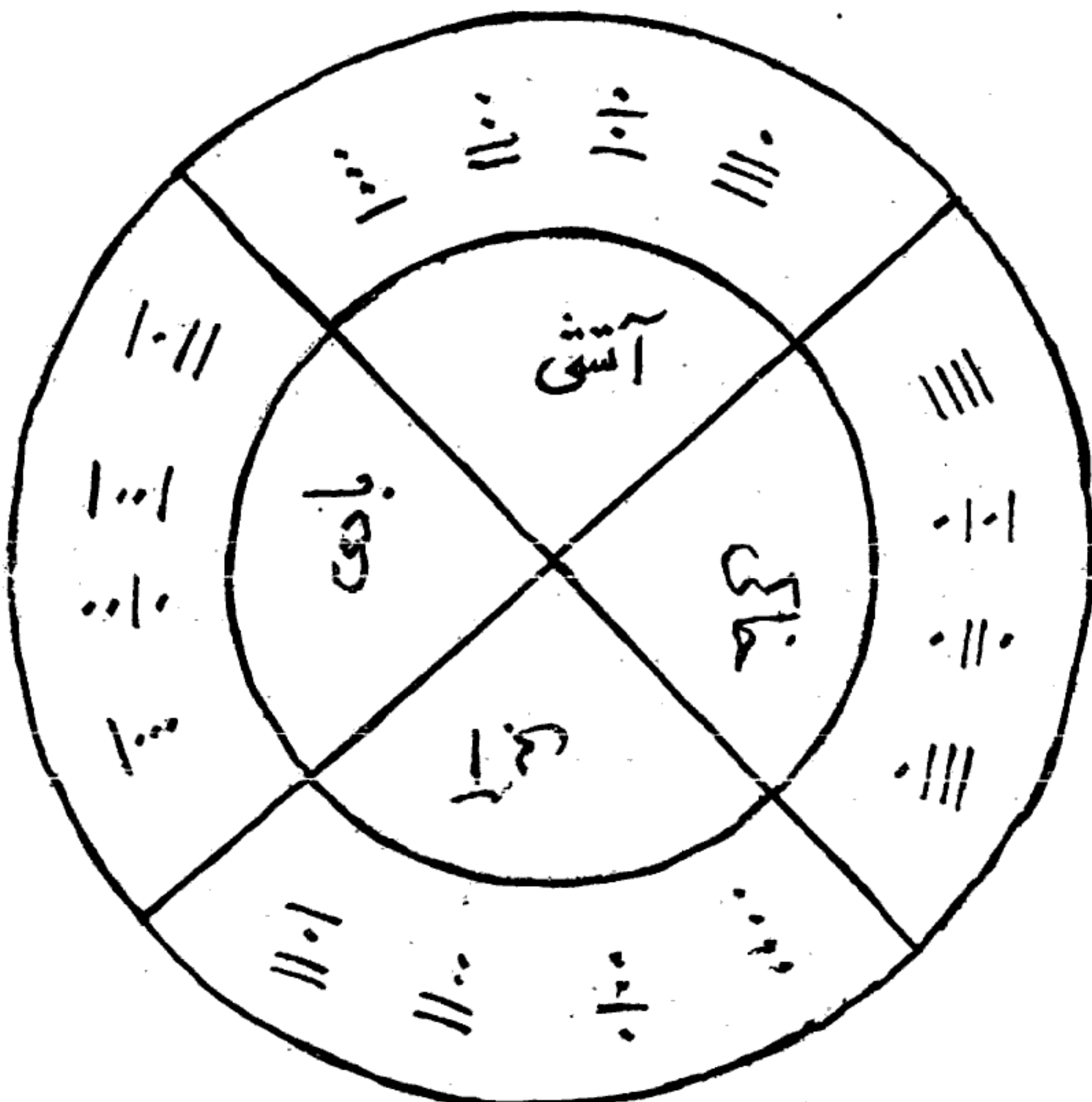
۱۴. عتبه الداخل - تابع لحيان استبه مشتری و زهره متعلق است سعد است به مهرماه برج میزان ماه ربیع الثانی روز جمعه متعلق است. به مردمان اهل طرب و مواضع بوستان، اشخاص نیک سیرت زیرک تنگ چشم متعلق است.

۱۵. طریق: به کوکب قمر برج سرطان تیرماه ماه محرم الحرام روز دوشنبه به نجاران، مکاران، خائزان، مردمان درازگردن راه های تاریک راه شاهی رنگ سفید، کبود، سبز، زرد نقره، ازسنگ ها به مروارید و بلورها متعلق است.

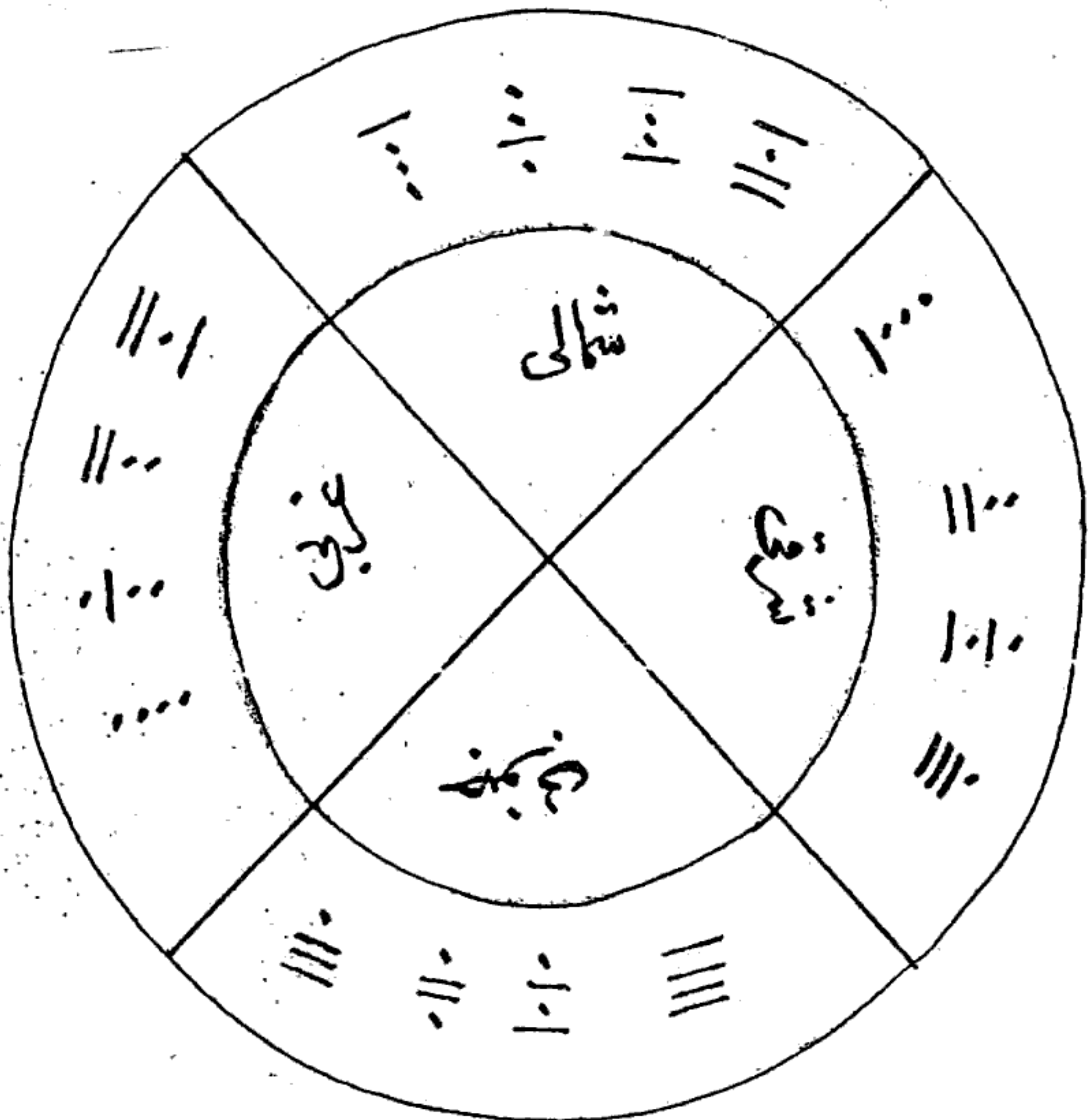
۱۶. جماعت - به کوکب عطارد برج تیرماه ربیع الاول یوم چهارشنبه تعلق داشته و به اهل وزرا، گنج سوق و یوانه جهت شمالی رنگ بنفش مربع، مجوف زیبق، قلع، سنگ زمرد، زبرجد و شیشه های متبلور از مردمان: لشکری اهل بازار و مردمانی که به مسجد جمع شوند و از حيله به اشخاصی که دراز فربد و تنگ چشم هستند و از آسمان رعد و برق و به ریزش باران و جاری شدن سیل دلالت دارد البته باید عرض طالبین این علم شریف رساند که علم رمل یا علم نقطه قواعدی طولانی دارد و محاسبات آن بر اساس نظریات مختلفی که در مورد احکام آن توسط استادان داده شده است انجام میگیرد و موفق نمی شود مگر آنکه اهل تحقیق باشد و در ضمن کسب احکام و استخراج مطب دارای استنباط باطنی باشد تا بتواند کاملاً واقف بر جواب سوالات باشد. و این امر میسر نمی گردد مگر بریاضات شرعی و تقوی که متأسفانه حقیر دارای صنعت نمی باشم

و این نوشتحات خلاصه و چکیده ای از این علم بود که به اطلاع
مبارکتان رسید.

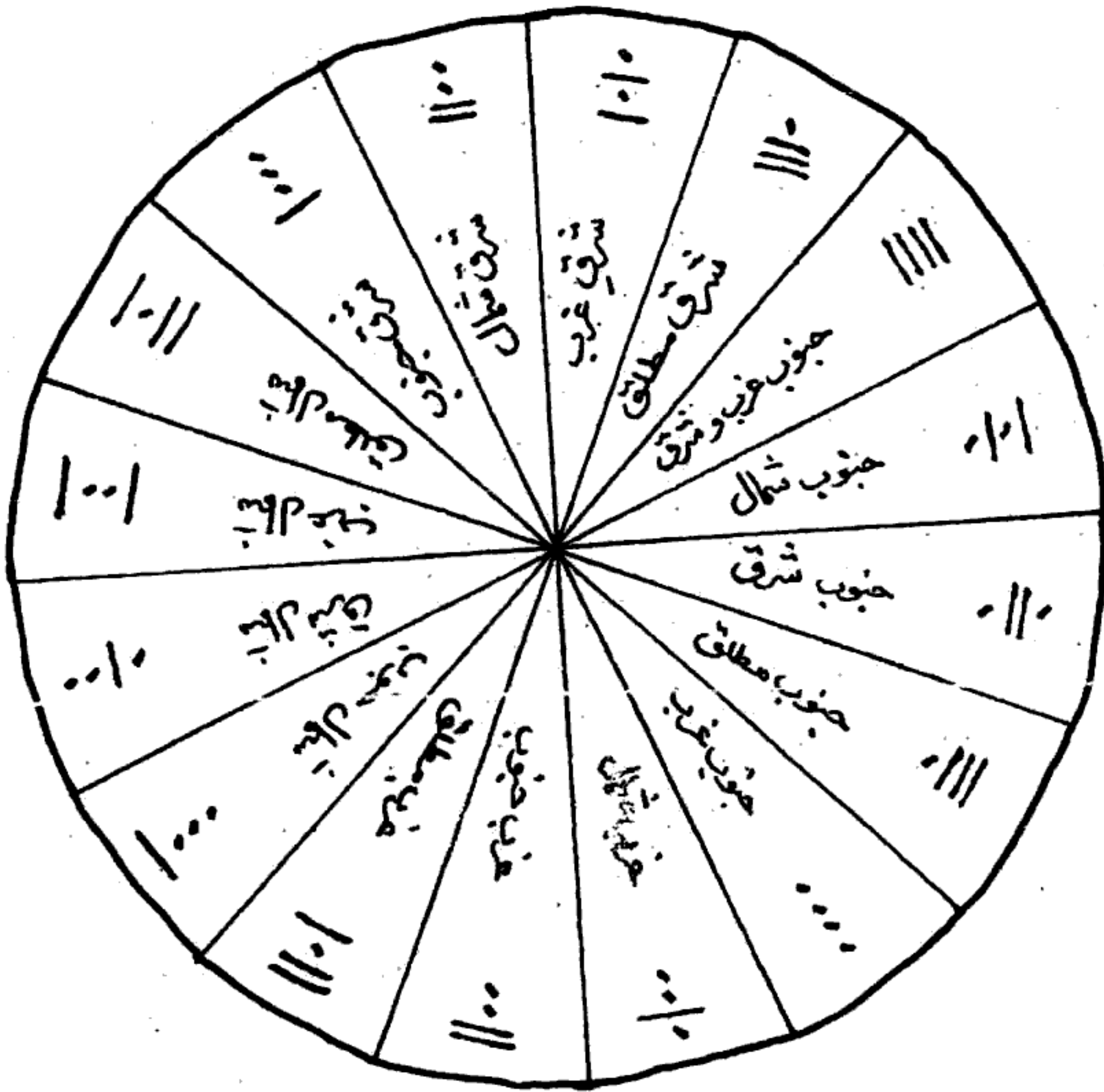
تمام شد خلاصه ای از منسوبات و شرح اشکال بدائره حضرت دانیال علیه
السلام



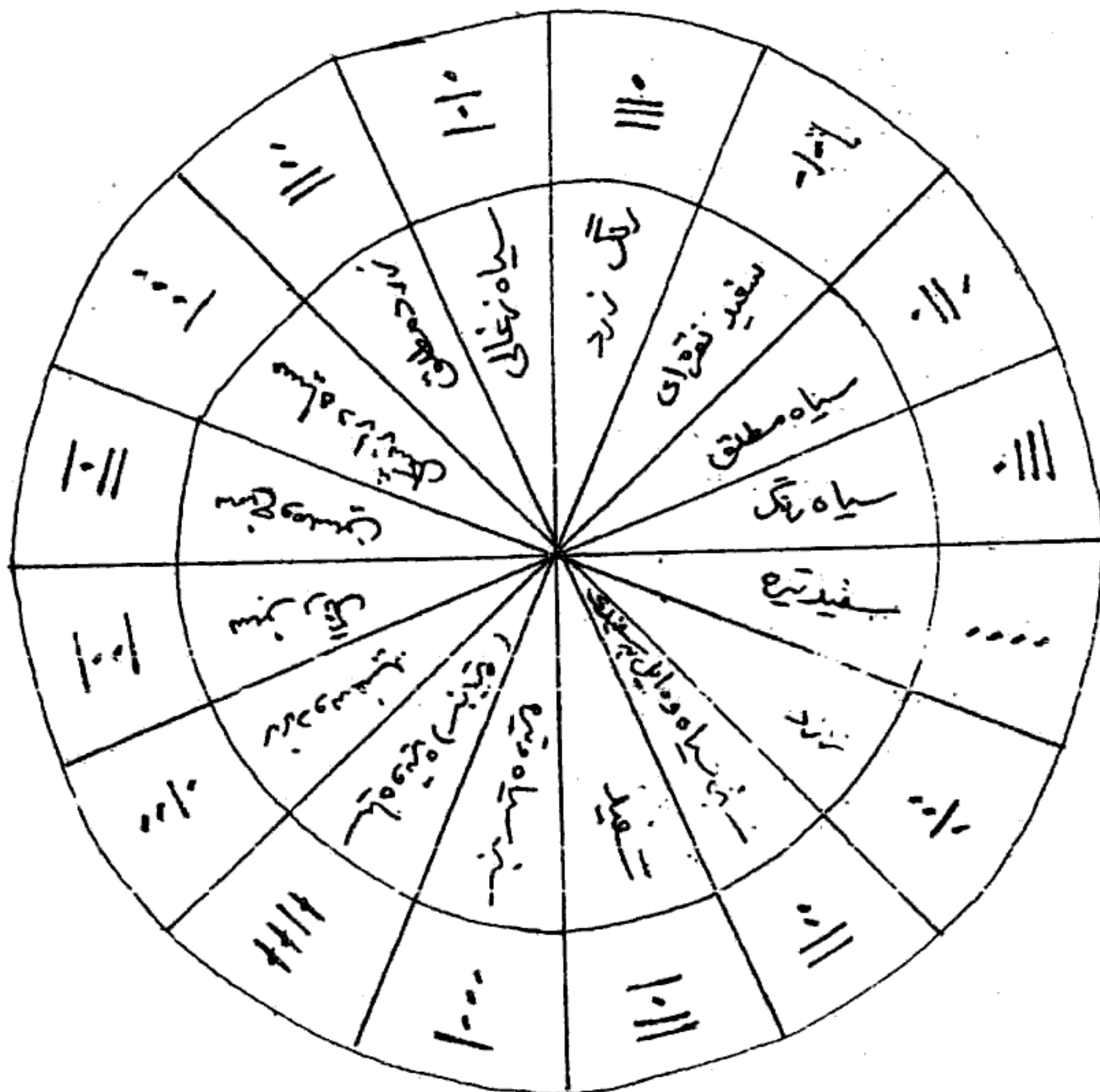
دائره تقسیمات اشکال شانزده گانه
به عناصر اربعه در قاعده دانیال نبی (ع)



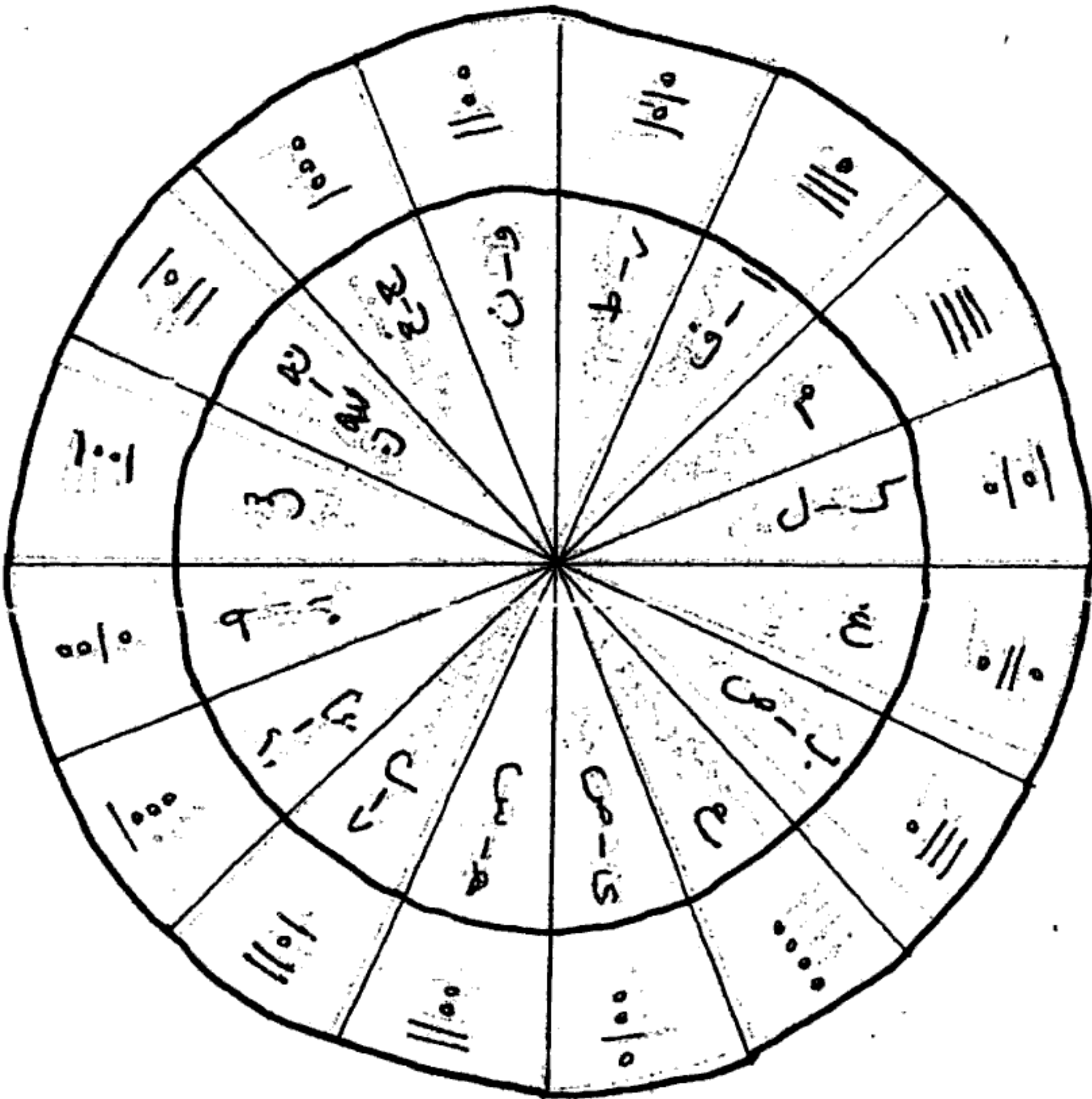
دائرة تقسیمات اشکال شانزده گانه
به جهات اربعه



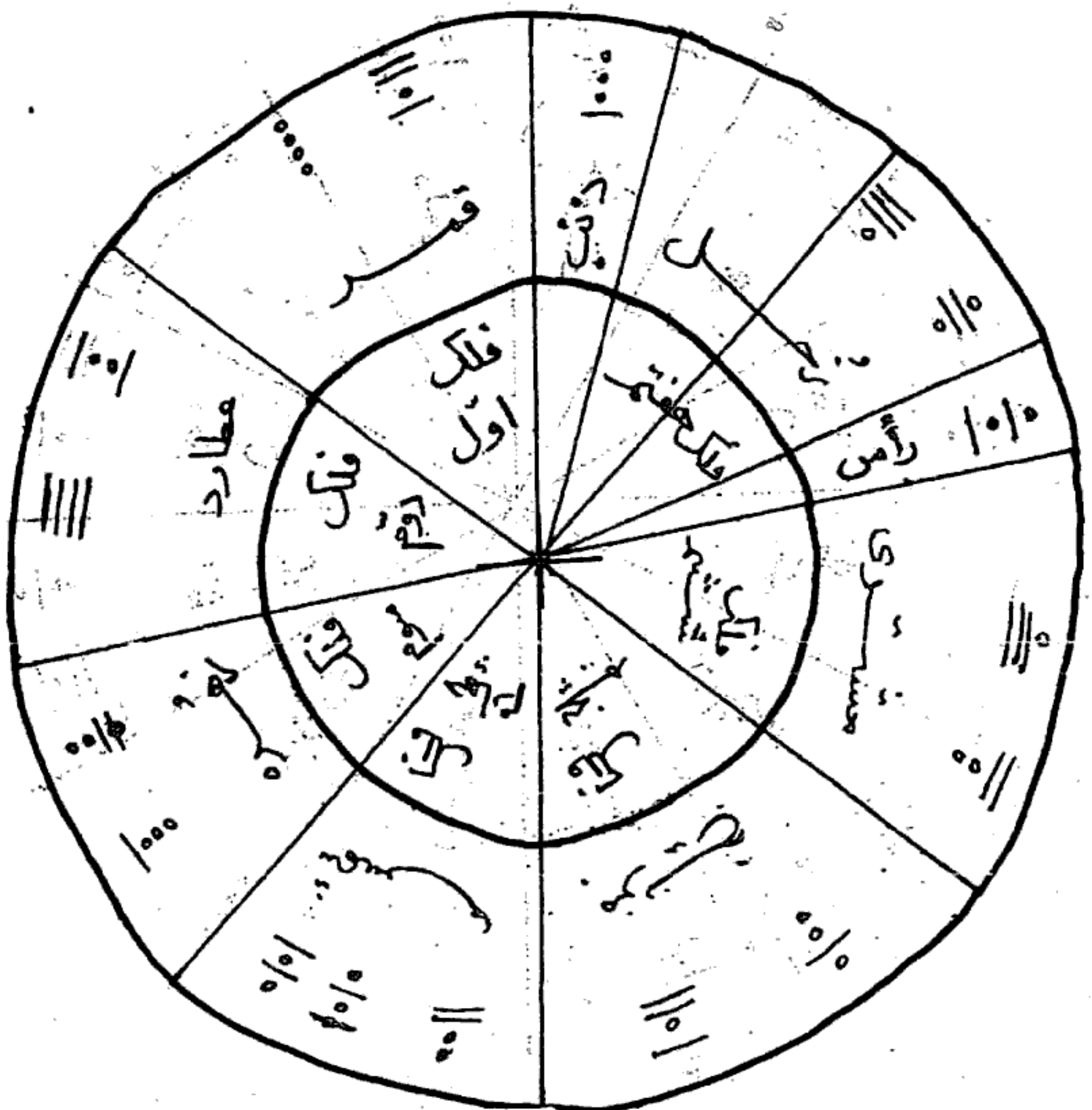
دائرة جهات مختلفه متعلق به اشكال
شانزده گانه بقاعده حضرت دانیال علیه السلام



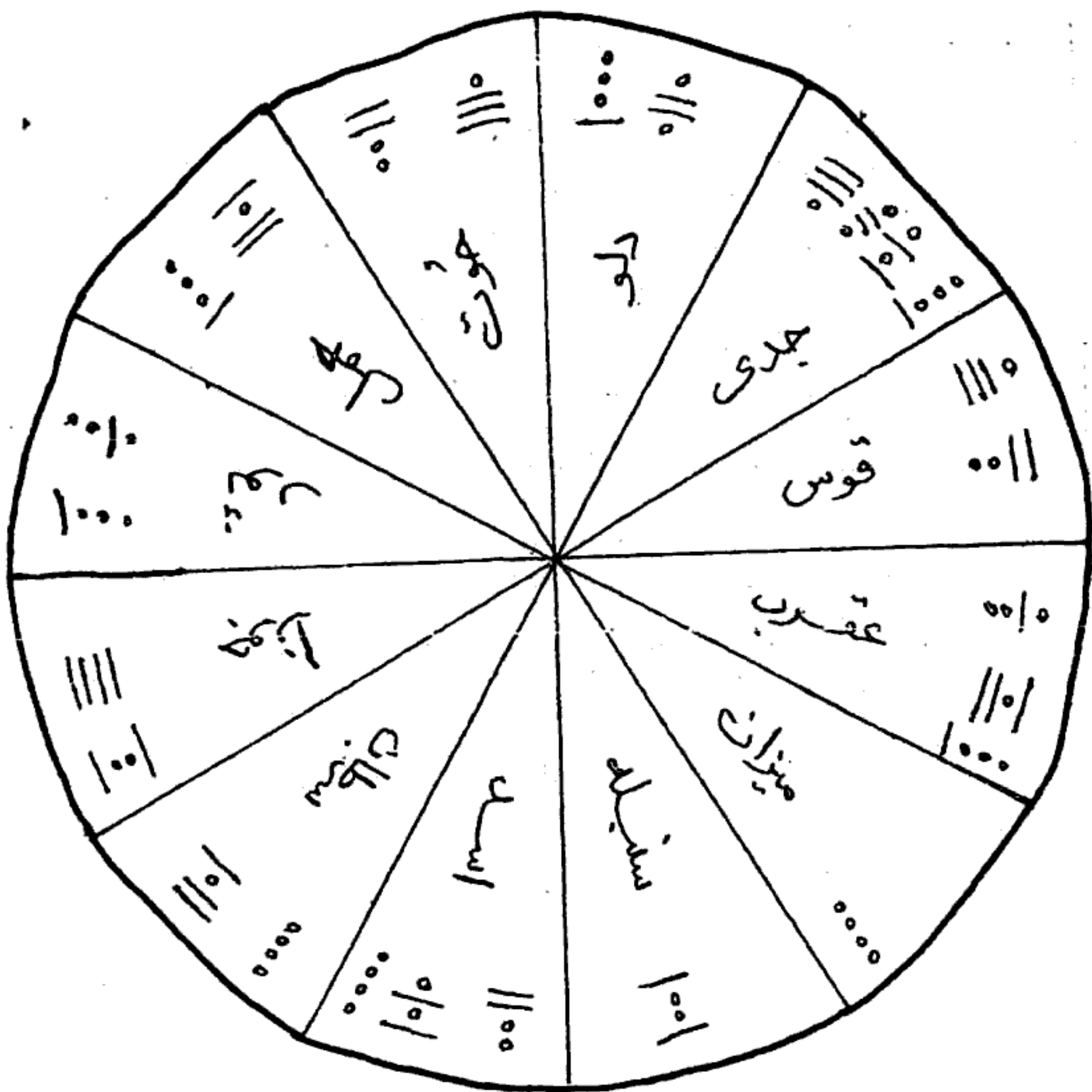
دائرة رنگ های اشکال شانزده گانه



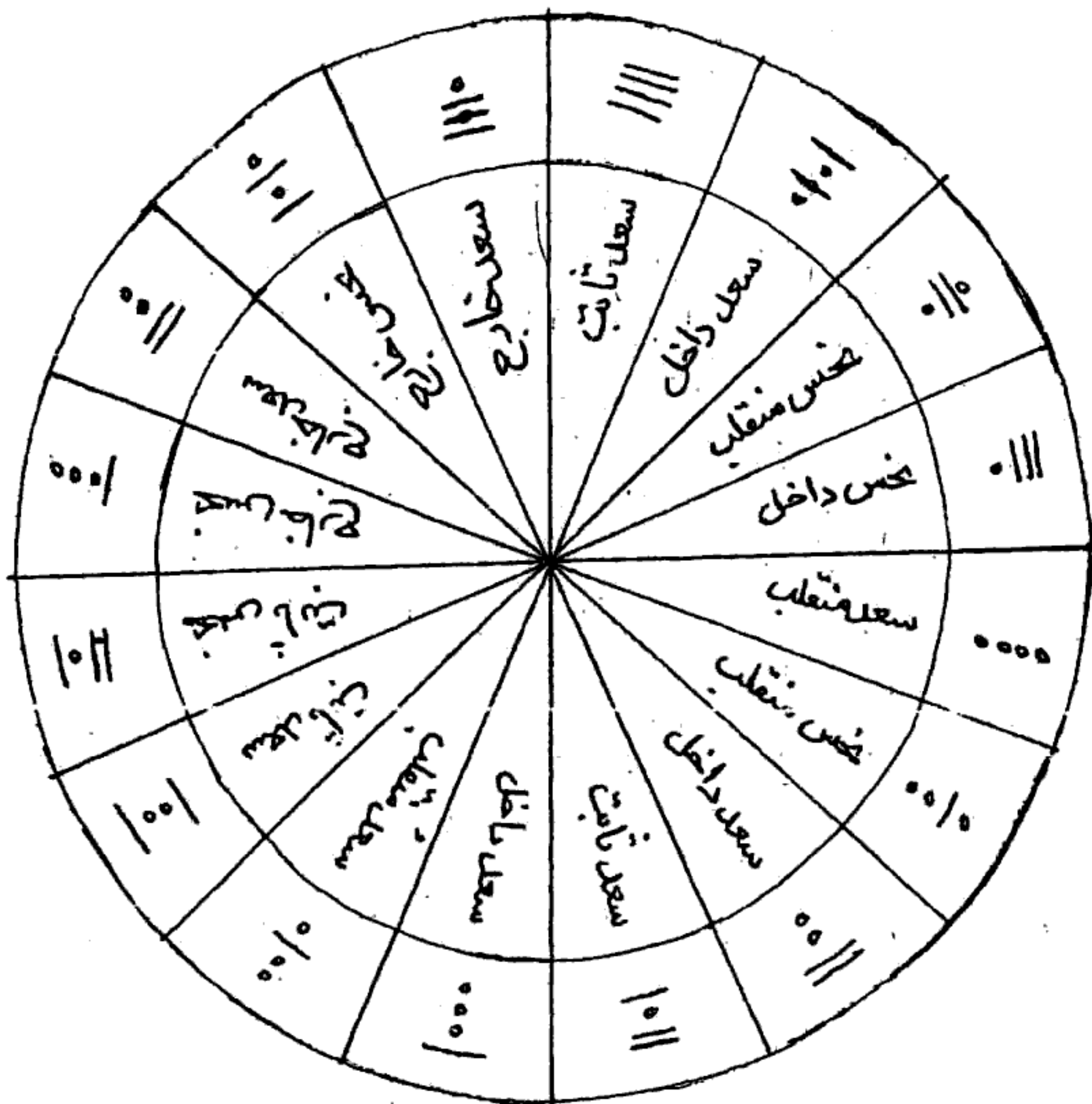
دائرة حروف اشکال شانزده گانه



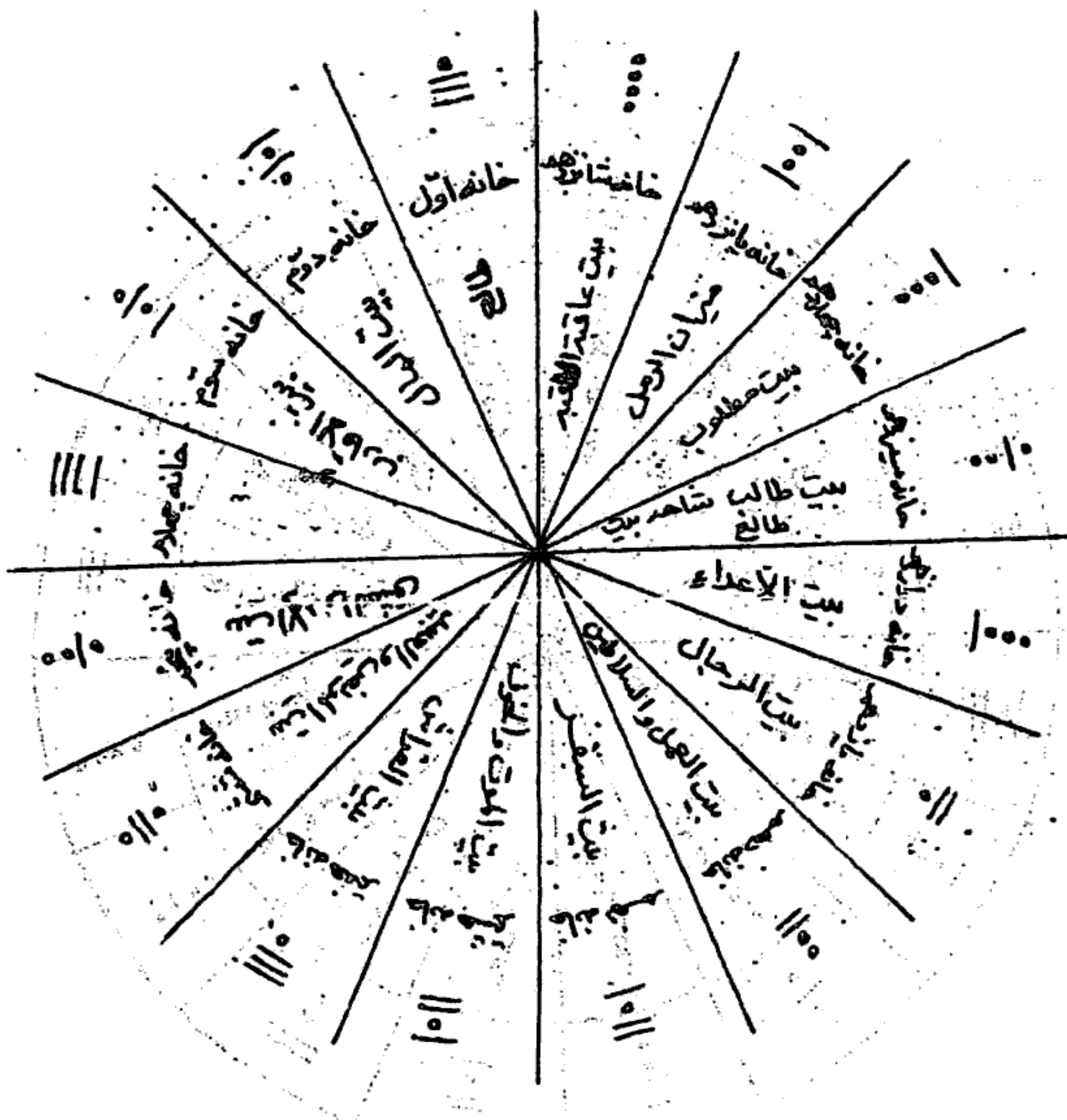
دائرة منسوبات اشكال به افلاك سبعه



دائرة بروجات منسوب به اشکال
شانزده گانه



دائرة سعد و نحس اشکال شانزده گانه



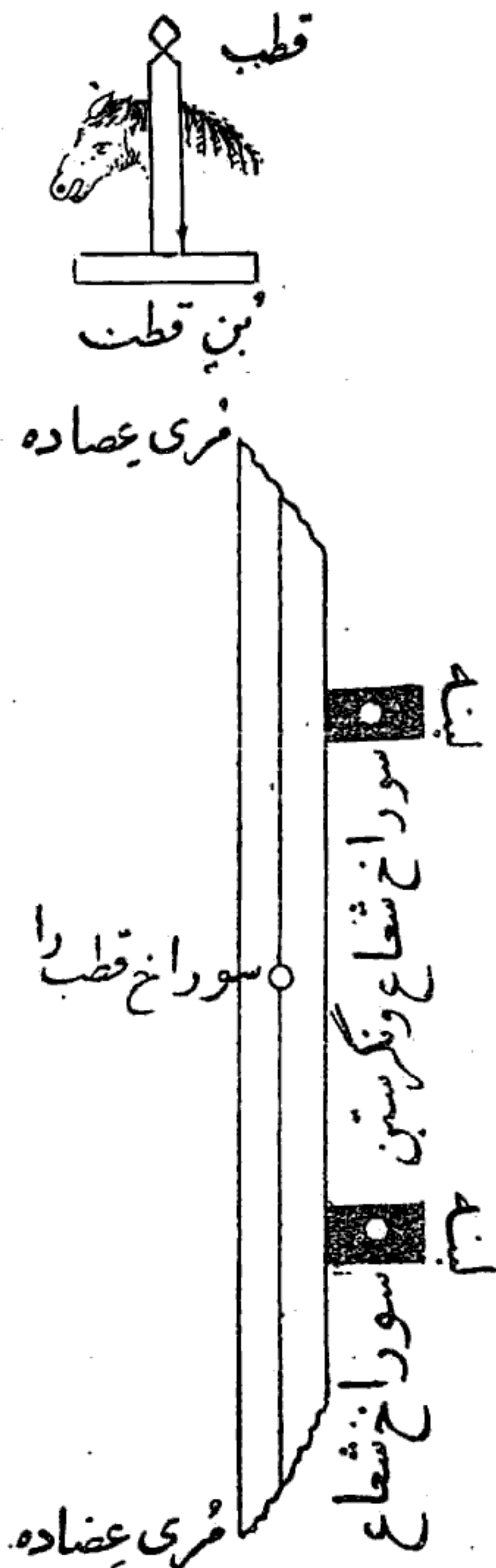
دائرة منسوبات خانه های ۱۶ گانه

معرفت بیوت شانزده گنه بعاعده خواجه نصیر الدین طوسی حمد الله علیه

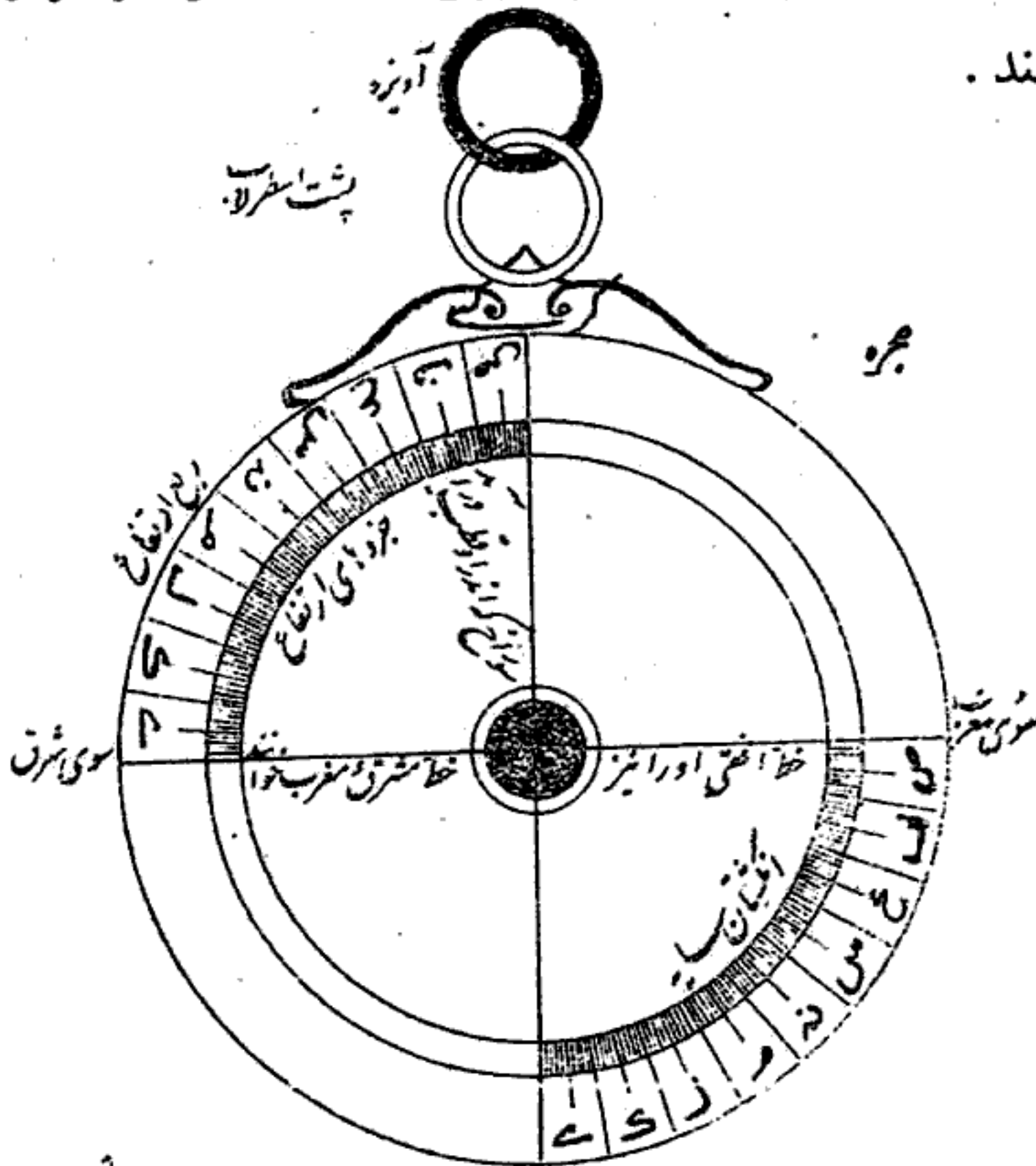
در اسطرلاب

اسطرلاب چیست این آلتی است یونانیان را ،
 نامش اسطرلابون ای آینه
 نجوم ^۱ . و حمزه اسپاهانی ^۲ او را از پارسی بیرون
 آورد که نامش ستاره یاب است . و بدین آلت
 دانسته آید وقتها ، آنچ ^۳ از روز و شب گذشته
 بود ^۴ به آسانی و غایت درستی . و نیز دیگر
 کارها که از بسیاری نتوان شمردن . و این آلت
 را پشت است و شکم و روی و اندام های
 پراکنده . و ایشانرا ^۵ بهم آرد قطبی که بمیان
 اوست . و برین آلت صورتهاست و خطها . و هر
 یکی را نامی است و لقب ^۶ نهاده مردانستن را .

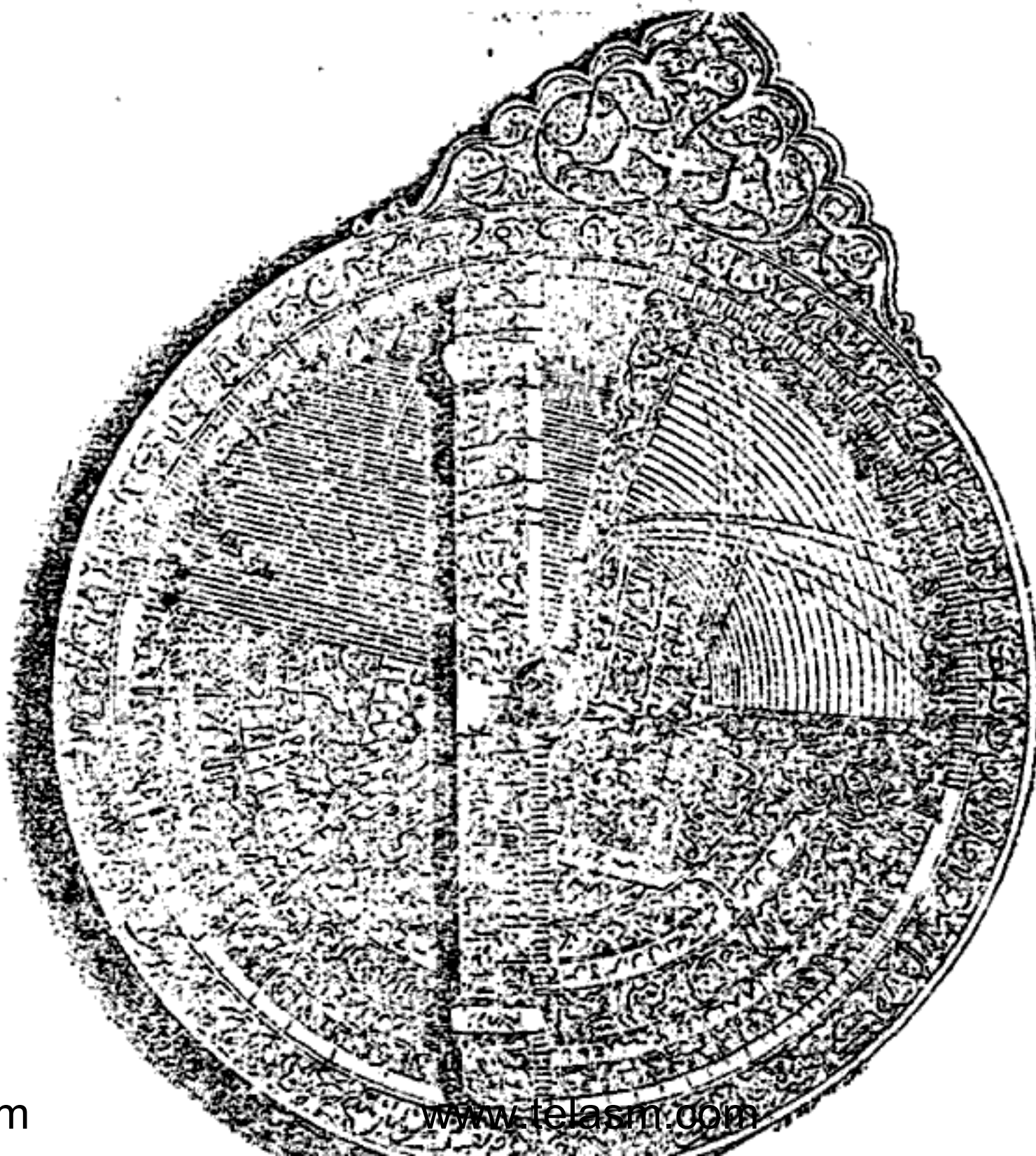
اندام های اسطرلاب جمله اسطرلاب گرد
 کدامند
 است . و از گردی او
 به یکی جای افزونی دارد بیرون آمده ^۸ نامش
 کرسی . و اندرو سولاخی است آویزه را و حلقه یی
 اندروی . و به مرکز اسطرلاب سولاخی است . و
 اندر او قطبی همی گردد . و اندر قطب اسبکی
 همی در آید تا قطب بدان بتواند داشتن ^۹ آنچ بدو
 اندر آمده است ^{۱۰} . و برپشتش پاره ایست دراز



چون مسطره ، و بر قطب همیگردد نامش
عضاده . و به هر دوسرش نوککها تیز بیرون آمده ^{۱۱} . و هر دو را مریهای
عضاده ^{۱۲} خوانند .



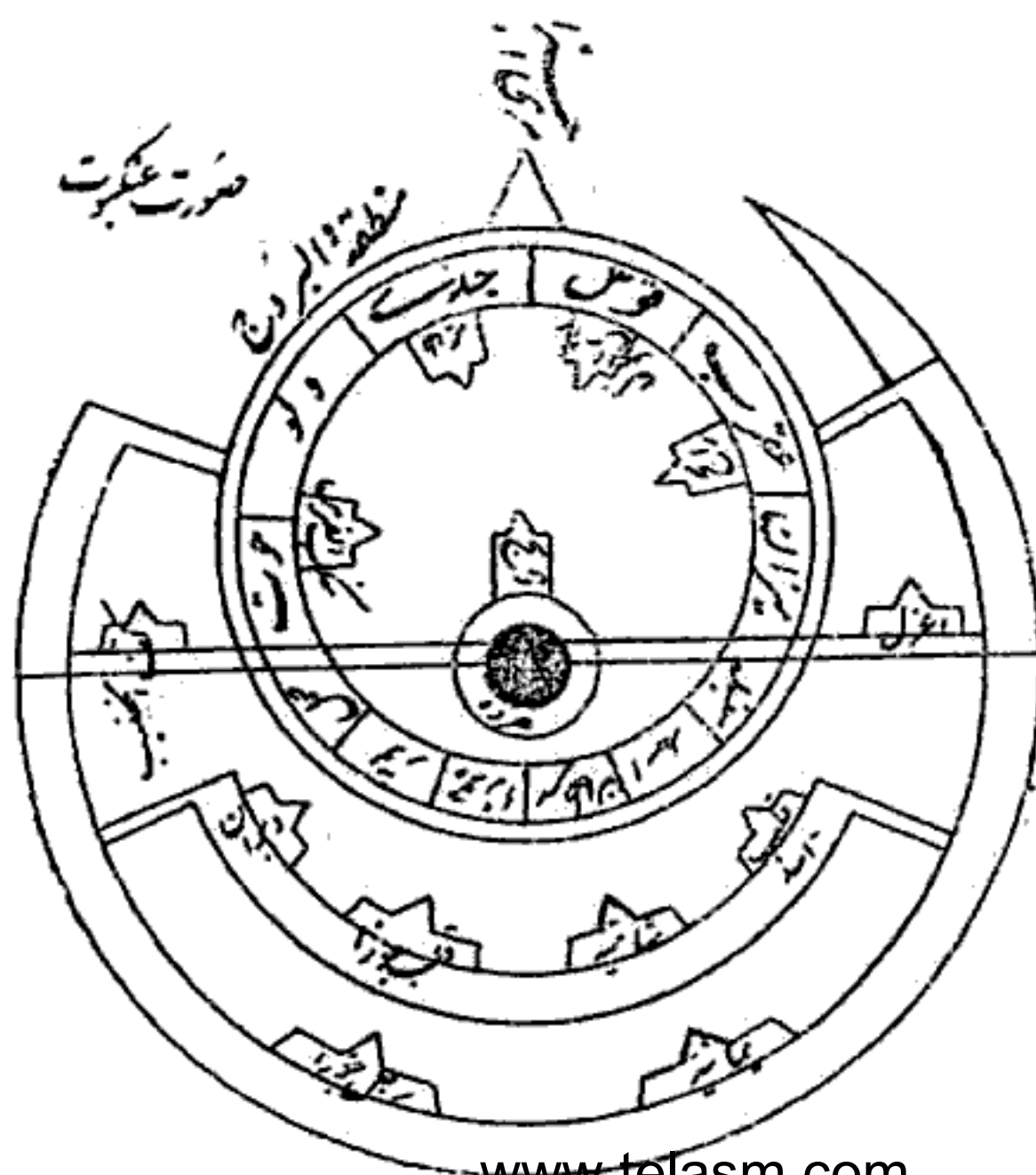
و فرو تر از آن سوی میانه ، دوپاره است چهار سو و بر روی عضاده



بر پای خاسته^{۱۳} نامشان لبه ای خشتک . و نیز هدفه خواننده ای نشانه ئی که براوتیرزنند^{۱۴} . و به میان هر یکی از این دو خشتک ، سولاخکی است تنگ . نامش سولاخ شعاع . و گر نیز گوئی سولاخ نگرستن شاید^{۱۵} . و اما روی اسطرلاب آنست کز آنسوی پشت اوست . و گرد بر گرد او دیوارکی است نامش حجره^{۱۶} . و اندرونش برروی^{۱۷} صفیحه ایست دریده ، نامش عنکبوت . و نیز شبکه گویند . و اندرین دایره ایست تمام ، و بروی نامهای دوازده برج نبشته ، و نامش منطقه البروج . و ز او از سرجدی چیزکی تیز بیرون آمده است خرد^{۱۸} نامش مری مطلق بی صفت . و چون عنکبوت را بگردانی همیشه این مری مر حجره را بیساود .

و گرد بر گرد منطقه نوکهای تیز است بیرون آمده از پاره های چون سه سو^{۱۹} و نام کواکب ثابته بر آن نبشته . آن سر کهای تیز را مریهای کواکب خوانند^{۲۰} .

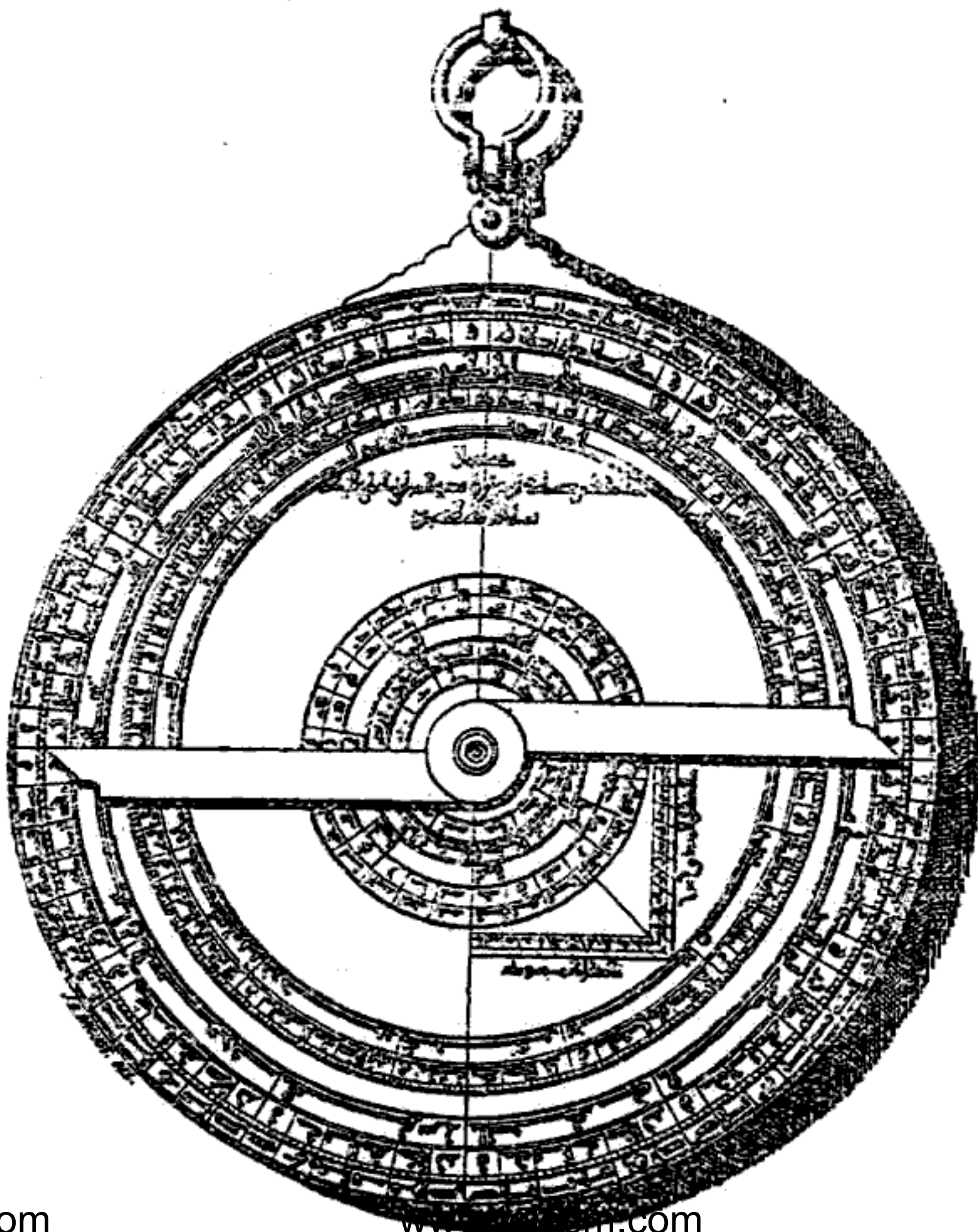
و چون فرس از قطب بیرون آری عنکبوت و صفیحه ها جدا شوند . و این صفیحه ها زیر عنکبوت باشند . هر روی از آن عرض شهری را کرده یا عرض اقلیمی را و این صورت آن است^{۲۱} .



نامها خطها اسطرلاب کدامند باشد^{۲۲} اما بر پشت او چون برابر خیش گیری و کرسی زبر سوی، آن قطرش که بر پهناش هست از دست راست تو تا دست چپ^{۲۳} او را خط افقی خوانند. و نیز خط مشرق و مغرب خوانند. و آن چهاریک چپ از نیمه زبرینش^{۲۴} ربع ارتفاع خوانند. و بنود پاره راست بخش کرده است. آن را اجزا ارتفاع^{۲۵} خوانند. و آغازشان از خط افقی است. و بنود رسد^{۲۶} برابر نیمه کرسی. و پنجگان آن یا دهگان^{۲۷} زبرش نبشته بود بحروف جمل. و آن چهار یک که برابر ربع ارتفاع است او را ربع ظل خوانند. و قسمت کرده است با نگشت های سایه. و آغازش از آن قطر است که نیمه کرسی همی آید. و نهایتش واحد نیست. زیرا که آنجا سپری شوند کجا اسطرلابگر عاجز شود از جهت تنگ شدنشان^{۲۸}.

فاما آنچ بر عنکبوت است آنست که پیشتر گفتم. و اما آنچ بر صفیحه ها

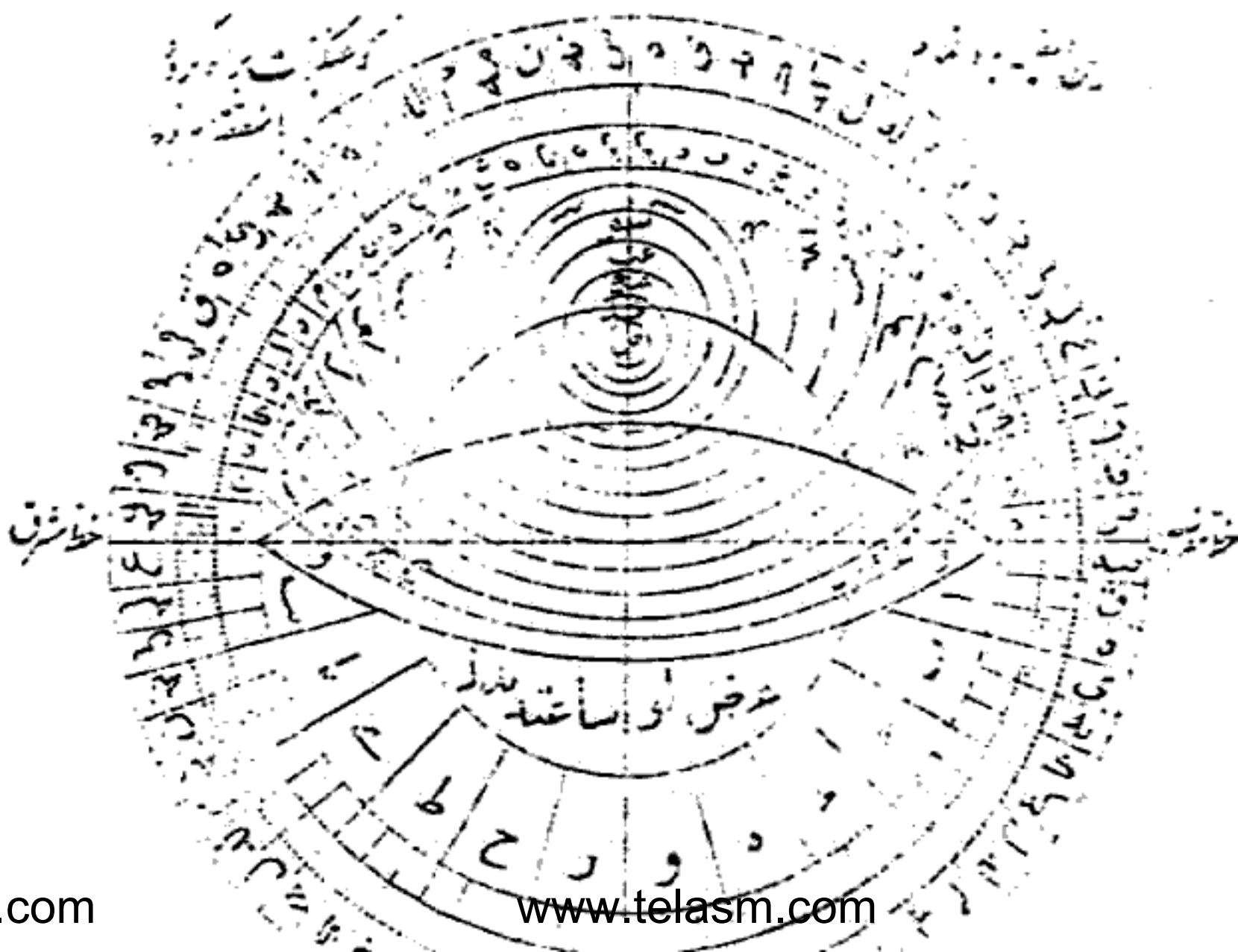
بود،



نخست بر هر روی سه دایره بود متوازی . بزرگترینشان که بیرونتر است و از مرکز دورتر ^{۲۹} و بکرانه صفیحه نزدیکتر نامش مدار جدی است ^{۳۰} . و خوردترینشان که اندرونتر است و بمرکز نزدیکتر نامش مدار سرطان . و میانگی نامش مدار حمل و میزان .

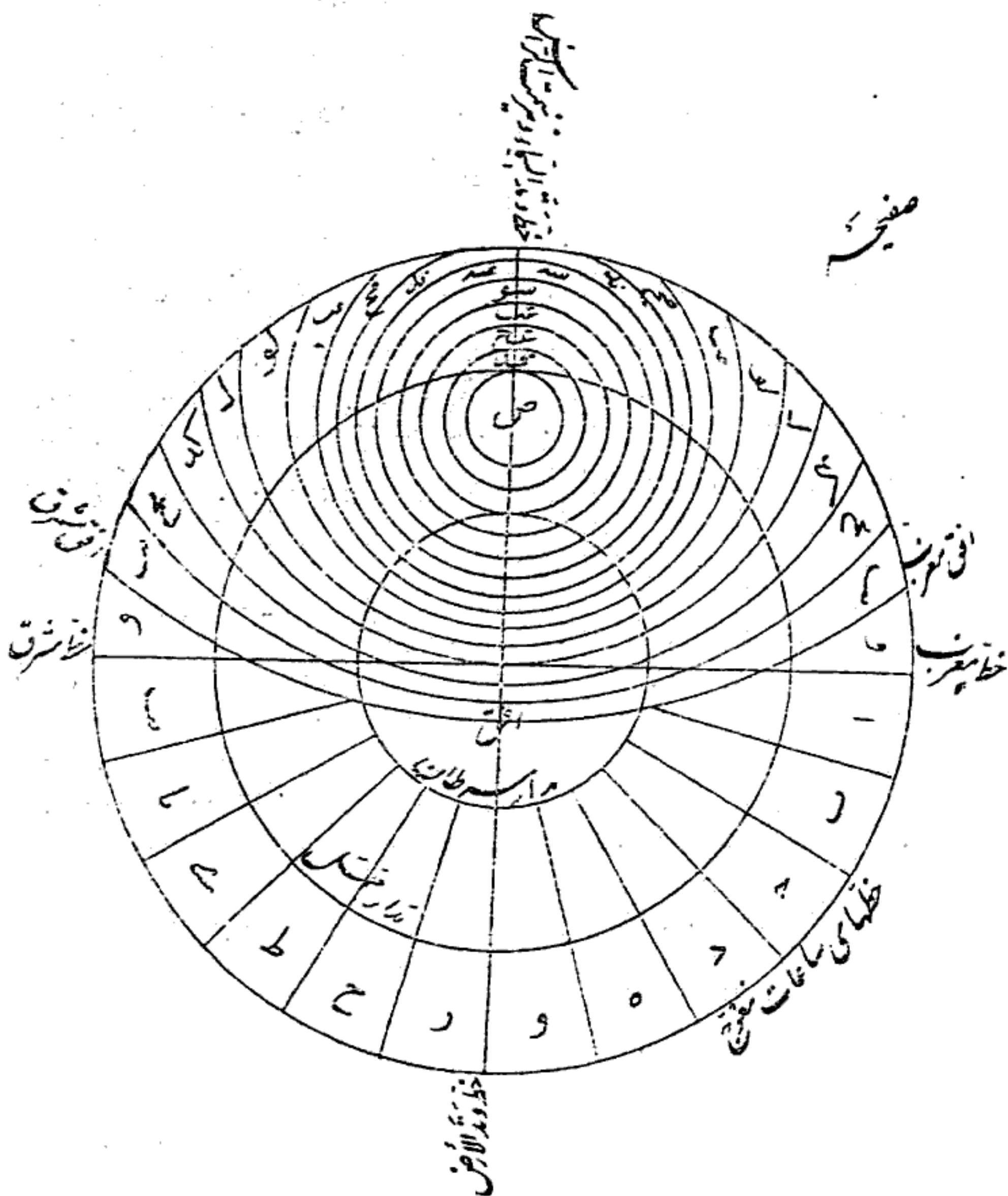
و به هر صفیحه ئی بر دو قطر است که رویش را به چهار پاره راست همی بخشند ^{۳۱} راست خط مغرب . آنک بر پهناست از دست راست به چپ ، او را خط مغرب و مشرق خوانند . و بر مرکز فصل شود تا آن نیمه چپ خط مشرق باشد و نیمه ^{۳۲} راست خط مغرب . و قطر دوم برافق فصل شود تا آن پاره که از وی سوی کرسی است خط وسط السما خوانند و نیز خط نصف النهار . و دیگر پاره فروردین ^{۳۳} خط وتدا الارض و نیز او را خط نصف اللیل خوانند .

و افق ان قوسی باشد که بر هر دو تقاطع مدار حمل با خط ^{۳۴} مشرق و مغرب همی گذرد . و آن قوس ها و دایره ها که زیر افق اند ^{۳۵} و مانده او مقنطرات خوانند . و زین مقنطرها هرچ از خط نصف النهار سوی مشرق افتند مقنطرا شرقی خوانند . و هرچ از سوی مغرب افتد مقنطرات غربی خوانند .



پس مقنطره یکی باشد . و لکن بخط نصف النهار چون او را دو پاره کند^{۲۶}
 دو نام دیگر تا مقنطرات مشرق و مقنطرات مغرب باشند . و همچنان افق
 دونیمه شود . یکی افق مشرق بود دیگر^{۲۷} افق مغرب .

و میان کهنترین مقنطره نقطه ایست برروی حرف ص نبشته ، نامش
 سمت الرأس است .



و خط های ساعات معوجه ^{۲۸} آن اند که زیر افق میان مدار سرطان و مدار جدی ^{۲۹} کشیده است . و به میان هردو خطی ^{۳۰} عددشان نبشته است از یکی تا دوازده .

پس از اسطرلاب تمام و نیمه و جز این چون باشد
اسطرلاب تمام آن بود که مقنطراتش کشیده
باشد از افق تا سمت الرأس نود ^{۳۱} منقطره
راست . و عددشان بحروف جمل نبشته بود از سوی مشرق و زسوی مغرب ^{۳۲} از
یکی تا نود بولاء عدد طبیعی .

و چون اندازه اسطرلاب خورد تر بود از آن مقدار که تمام را شایست تا همه
مقنطرات ^{۳۳} اندرو نگنجد ، میان هردو یکی یله کنند تا آنچ کشیده شود اندرو
چهل و پنج باشد و عددشان که نبشته آید عدد ها جفت متوالی باشند ^{۳۴} و آن
اسطرلاب را نصف خوانند . اگر نیز از آن خورد تر باشد ، مقنطرات او سی کنند و
او را ثلث خوانند . ای مقنطراتش سه یک نوداند . و هم بر این قیاس سدس بود و
عشر . و خمس هیچ نکنند هرچند که شاید کردن . و هرچ از این معنی بر
مقنطرات کرده آید همچنان بدرجه های بروج کرده آید .

سپس دانسته آید داننده را ^{۳۵} که سبب این نامها بزرگی و خردی اسطرلاب
بود و چابکی دست ^{۳۶} و ناچابکی صناع .

اسطرلابهای که مخالف
این اسطرلاب و صفات
او باشد دامنند
اسطرلاب باول دوگونه است . یکی شمالی ، و آن
آنست که صفت کردیم ساده بی افزونی بربایست . و
دیگر گونه جنوبی و نشانش به عنکبوت آن باشد ^{۳۷}

که برج سرطان بدان جای بود که ما جدی نبشته ایم ^{۳۸} و جدی بجای سرطان و
باقی برجها بجای هائی برابر این . و نشانش به صفیحه آن بود که هر دوسر افق
و برخی از مقنطرات فروسو بود و گوژیشان سوی کرسی "آنگاه باقی مقنطرات بر

حضرت دانیال نبی

نهاد اسطرلاب شمالی بود^{۳۹}. و زین دو گونه^{۴۰} بسیار لونها^{۴۱} ترکیب کنند چون اسی که منطقه البروج او بیرگ مورد ماند. و چون مطبل که مانده طبل بود. و چون مسرطن^{۴۲}. وز اسطرلاب لونی است او را مبطن خوانند^{۴۳} و مقنطراتش و منطقه البروج اندرو گرد نبوند و لکن فشرده پهن چون خربزه. و زین جهت مبطن خوانند. و نیز بود که مخالفت اسطرلاب از جهت زیادت ها بود چون صفيحة مطرح الشعاع و صفيحة آفاقی^{۴۴} و آنچ بر صفيحه ها کبشند از دایره های سموت که گرد آمدن آن بر سمت الرأس باشد. و نیز خطهای ساعات مستوی یا معوج و خط بر آمدن سپیده و فرو شدن شفق، و آنچ بر پشت اسطرلاب کنند از خطهای جیوب^{۴۵} وز ظل سلم^{۴۶} و خطهای زوال نماز دیگر^{۴۷}. آنگه بضرورت آنرا عضاده محرفه باید، آنک از در از ابدونیم کرده بود^{۴۸} و بروی خطهای ساعت معوج نگاشته^{۴۹} و قسمت جیبها و قوسها و عددشان^{۵۰}. و این باب را نهایت نیست.

این رقمها که بر پشت
اسطرلاب بود چیست
گاه بر او حدود کواکب
و وجوه و مثلثات

نیسند. و آنجا جای بدان فراخی نبود که نام سیاره
گنجد^{۵۱}. پس کواکب را بر رقم های^{۵۲} رومیان
کنند که سخت مشهور شدند میان اهل صناعت
بر این کردار.

و هندوان نشان ستارگان نخستین حرف
دارند از نام ایشان به هندوی.

پس ارتفاع چون باید
گرفتن با سطرلاب^{۵۳}
روی سوی آفتاب کن
و اسطرلاب بدست

راست گیر گرفتنی که انگشت به حلقه اش^{۵۴} بود
تا آویخته بود سست. و ربع ارتفاع سوی چشمه

نشانهای هفت سیاره	
زحل	♄
مش	♅
مرخ	♆
مشر	☼
زهره	♁
عطارد	☿
متر	☾

آفتاب کن تا پشت اسطرلاب سوی تو بود .

و عضاده را بجنبان زیر و زبر ، تا سایه آن لبه که سوی آفتابست بر آن لبه افتد که سوی زمین است و شعاع از سولاخ زبرین بر سوراخ^{۵۵} زیرین افتد راست . چون چنین شود عضاده را بر نهاد خویش یله کن و مجنبان . و لکن بدان مری عضاده بنگر که بر اجزای ارتفاع همی گذرد تا کجا رسید^{۵۶} و عدد دهگان یا پنجگان از آن خط بدان که این مری بروی بود یا زیرش . و بفزای بر آن آنچ میان آن خط است و میان مری . و آنچ گرد آید ارتفاع آفتاب بود آن هنگام^{۵۷} . و بدان که شرقی است یا غربی . و آن آنست که اگر پیش از زوال آفتاب بود شرقی است . و اگر پس از زوال بود^{۵۸} غربی است .

دانستن سایه و ارتفاع یک از دیگر
هرگاه که ارتفاع آفتاب گیری و سایه شخص خواهی که بدانی که چند است آن هنگام بنگر بمری عضاده زیرین که کجا^{۵۹} رسیده است از انگشتان سایه . و آغاز پنجگان از آن قطر است که بر میانه کرسی گذرد . پس عدد آن همچنان دان که عدد ارتفاع دانستی . آنچ یابی ظل هر شخصی اندر آن وقت^{۶۰} همین بود بدان مقدار که درازی شخص دوازده بود . و گر سایه شخص گرفته داری بر زمین و دانستی^{۶۱} که چند انگشت است و خواهی که بدانی^{۶۲} ارتفاع آفتاب چند است^{۶۳} ، مری عضاده اندر ربع سایه بر همچند انگشتان بنه که با تو است از یافن . آنگاه بمری عضاده زبرین بنگر که کجا رسیده است از اجزای ارتفاع ، آنچ باشد ارتفاع آفتاب بود بدان وقت که سایه گرفته آمد^{۶۴} .

طالع دانستن از اسطرلاب را بگردان تا روی او برابر تو شود . و قبل ارتفاع آفتاب^{۶۵} آن روی صفیحه زبر همه صفیحه ها بنه که

حضرت دانیال نبی

عرضش راست همچند عرض شهر تو بود^{۶۶} یا از همه عرضها که بر صفیحه هاست بعرض شهر تو نزدیکتر، و زیر عنکبوت بنه چشم را پیدا. و آنگه اندر مقنطرات مقنطره یی بجوی که عددش همچند ارتفاع آفتاب باشد که با تست. اگر شرقی است جستن به مقنطرات مشرق بود و گر غربی است به مقنطرات مغرب^{۶۷}. و چون بیابی نشانی کن بروی. و ناچاره یافته آید اگر اسطرلاب تمام بود. پس اگر تمام نباشد شاید بودن که مقنطره یی نیابی چند ارتفاع، ولکن ارتفاع میان دو مقنطره بماند از آن مقنطره ها که در آنجا کشیده است.

و چنان نهیم مثلاً که ارتفاع^{۶۸} بیست درجه بود، و اسطرلاب ماسدس است. پس ارتفاع میان مقنطره یح و میان مقنطره کد باشد. و از یح تا بارتفاع گرفته دو درجه است. و این دو درجه سیکی است از شش درجه که میان هر دو مقنطره است. پس از این میان سه یک حزر کنیم از سوی یح بیدار چشم. و آنجا نشانی کنیم که آن جای^{۶۹} مقنطره بیست است^{۷۰}. و اگر اسطرلاب ما ثلث باشد مثلاً، ارتفاع که همی داریم میان مقنطره یح بود و مقنطره کا^{۷۱}. و از یح تا بارتفاع دو درجه است. و این دو درجه دو سیک باشد از آن سه که میان هر دو مقنطره است. پس از این میان دو سیکش بتخمین بستانیم از سوی یح. و نشانی کنیم آنجا که رسیم، زیرا که جای مقنطره بیست است. آنگاه از تقویم سال جای آفتاب بدانیم آن وقت را. و درجه او به منطقه البروج بجوئیم اندر آن برج که اندروست. و گر اسطرلاب تام نباشد^{۷۲} و اتفاق نیوفتد که درجه آفتاب خطی باشد از آن خط ها که برج را قسمت کنند، همچنان کنیم که بارتفاع کردیم به میان دو مقنطره. چون درجه آفتاب یابیم بروی نشانی کنیم. آنگه این درجه آفتاب بر آن مقنطره ارتفاعش نهیم که نشانش کرده بودیم^{۷۳} بجهت ارتفاع یا از مشرق یا از مغرب. چون ازین فارغ شویم بافق

مشرق باز گردیم و بنگریم که کدام برج بر اوی است و چند درجه از آن برج طالع باشد.^{۷۴} پس اگر چنان اتفاق افتد که افق مشرق راست بر خطی نیاید از خطهای درجات، ولیکن میان دو خط اوفتد، عدد نخستین خط بدانیم آنک به سر برج نزدیک باشد.^{۷۵} و یاد داریم. آنکه حزر کنیم تا چند باشد از این خط نخستین تا بافق مشرق از جمله آنچ میان هر دو خط است.^{۷۶} و او را بر آن فزاییم که یادداشتیم. آنچ گرد آید درجات طالع باشد. و نموده را گیریم که چون به افق مشرق نگریم^{۷۷} برج حوت بروی یافتیم. و افق میان خط سوم و چهارم افتاد از آن خطها که اسطرلاب سدس بر آن بخشش کرده است. پس عدد خط سوم که نخستین خط است^{۷۸} ازین هر دو خط هژده باشد. و این را یاد گرفتیم و حزر کردیم [تا]^{۷۹} ازین خط اول تا افق چند باشد از آنچ میان دو خط است که شش درجه است، سه یک بود به دیدار، و سه یک شش، دو درجه بود.^{۸۰} پس این درجه را بر آن هژده فزودیم که یادداشته بودیم، بیست گرد آمد. و این آن درجه هاست که بدان وقت از برج حوت بر آمده است. و هم چنین کنیم بدان باب ها که این را ماند. زیرا که هر باری این را^{۸۱} یاد کردن ملال آورد.

چگونه دانسته آید آنچ از روز گذشته باشد
 چون درجه طالع بر افق مشرق نهاده بود آن هنگام بمری که بسر جدی است بنگر کجا رسیده است از اجزای حجره، و بر آنجا نشانی کن. و آنگاه عنکبوت را با شگونه بگردان سوی خلاف توالی البروج از مغرب بوسط السما و به مشرق. تا درجه آفتاب بر روی نشان کرده داری^{۸۲} بافق مشرق رسد. و بنگر که مری کجا رسید از حجره. و بشمار ازو تا بدان نشان که بر حجره نخست کردی. آنچ باشد از اجزاء حجره دایره خوانند. و معنیش آنچ از ازمانها معدل النهار بگردند^{۸۳}. از آفتاب بر آمدن تا بوقت ارتفاع گرفتن. پس هر پانزده زمان را^{۸۴}

حضرت دانیال نبی

یکی ساعت گیر و آنچ پانزده تمام نشود هر زمانی را چهار دقیقه از ساعت^{۸۵} و آنچ ازو حاصل شود ساعات مستوی بود و کسرشان که از روز گذشته بود^{۸۶}.

اگر ساعات گذشته از روز حاصل بود و خواهیم که طالع و ارتفاع آفتاب دانیم چگونه کنیم

چون تورا ساعت ها دهند از روز گذشته که آن بآب یا ریگ دانستند ، هر ساعتی را پانزده زمان گیر و کسر های ساعات را^{۸۷} هر چهار دقیقه یکی زمان^{۸۸} گیر . و آنچ گرد آید از ازمانها دایر

بود^{۸۹} . آنگه درجه آفتاب بر افق مشرق بنه و آنجا نشانی کن که مری بر او بود از حجره . وز آن نشان هم چند دایر بشمر از چپ سوی راست ، ای چنانک از مشرق به وسط السماء و به مغرب . و آنجا که رسی نشان کن . و عنکبوت بگردان تا مری بدین نشان دوم رسد . آنگاه بافق مشرق نگر ، آنچ بروی بود از برج و از درجاتش آن طالع بود . و بنگر به درجه آفتاب که تا بر کدام مقنطره است و عدد او چند است ، آن ارتفاع آفتاب باشد بدان جهت کجا مقنطره است از مشرق یا مغرب^{۸۹} .

ساعات معوج چون باید سانستن

چون طالع بر افق مشرق نهاده بود بنگر کجاست^{۹۰} نظیر درجه آفتاب از ساعات های معوج .

آنچ^{۹۱} میان خطهاست زیر افق ، آن از ساعات معوج است کجا پایی اندر وی^{۹۲} . و نظیر درجه آفتاب به هفتم برج بود از او بهم چندان درجات که وی است . وز ساعت معوج آن بس بود مارا که دانیم که چندم است^{۹۳} . فاما آنچ از وی گذشت آنجا^{۹۴} بکار نیست .

این چیز ها از ساعت باید دانستن

اما به شب ارتفاع آفتاب نبود ، که آفتاب غایب بود ولکن چون ترا ساعتها دهند از شب گذشته^{۹۵}

و بر صد دانسته ، آنرا دایر کن چنانک گفتم . آنگاه نظیر درجه آفتاب بر افق مشرق بر نه ، که این نظیر به شب بجای درجه آفتاب بود بروز . آنگه از جایگاه مری بحجره از چپ سوی راست همچند دایر بشمر و آنجا کجا رسی ^{۹۶} مری بر آن نه . و بافق مشرق نگر ، آنچ از منطقه بر او بود برج طالع است و درجاتش . و بنگر تا درجه آفتاب بکدام ساعت است از معوج . آن ساعت بود از معوج کجا پایی اندر وی ^{۹۷} .

ارتفاع کواکب ثابتہ
چون باید گرفتن
آهنگ ستاره ای کن که نامش به عنکبوت
اسطرلابت ثابت بود ^{۹۸} و روی سوی او کن .

و اسطرلاب به دست راست بیاویز ، چنانک ربع ارتفاع سوی آن ستاره باشد ^{۹۹} ، و عضاده برآر و فرود آر ^{۱۰۰} و بیکی چشم همی نگر از ثقبه ^{۱۰۱} خشک زیرین تا آنگاه که ستاره را به هر دو ثقبه بینی . چون بدیدی ^{۱۰۲} ، **بمری** عضاده بنگر که بر چند است ^{۱۰۳} از اجزا ارتفاع ، آن ارتفاع ستاره بود . و بدان که شرقی است یا غربی بحسب جای او از خط نصف النهار .

طالع از او چون
بباید دانستن
مری آن ستاره که ارتفاعش گرفتی ، و آن
سرک تیز او بود ، بنه بر مقنطره ارتفاعش . اگر
شرقی باشد به مقنطرات مشرق و گر غربی بود
به مقنطر مغرب بر نه ^{۱۰۴}

چون نهادی بافق مشرق نگر ^{۱۰۵} که چیست بر وی از منطقه ، آن برج و درجه طالع بود . و بنگر به درجه آفتاب که ^{۱۰۶} بکدام ساعت معوج است ، آن ساعت آنوقت بود .

چون دانیم از وی
که چند گذشت از
شب
چون درجه طالع نهاده بود بر افق مشرق ، نشانی
کن بر جایگاه مری از حجره . و عنکبوت با

حضرت دانیال نبی

شگونه بگردان تا نظیر درجه آفتاب بافق مشرق آید . و بنگر که چند جنبیده است ^{۱۰۷} مری از اجزای حجره ، که آن ^{۱۰۸} دایر است . و او را ساعات کن چنانک گفتیم .

چگونه توان دانستن بر آمدن یا فرو شدن ستاره که
سر مری او بر افق مشرق بنه و بنگر بدرجه
اگر زبر بافق باشد اندر مقنطرات ، بدانک
نش ^{۱۱۰} بروز است . آنگه در جای مری از حجره
نشانی کن و عنکبوت باشگونه بگردان تا رجه آفتاب بافق مشرق رسد، آنچ
مری بجنبید دایر بود ، و او را ساعات کن . و این آنست که از روز گذشته
باشد تا بوقت بر آمدن آن ستاره ^{۱۱۱} . و اگر درجه آفتاب زیر افق یابی ^{۱۱۲} اندر
ساعات معوج ، بدانک برآمدن ستاره بشب باشد و نشانی کن بر جایگاه ^{۱۱۳}
مری از حجره . و عنکبوت باشگونه بگردان تا نظیر درجه آفتاب بافق مشرق
رسد ، آنچ مری بجنبید دایره است ، او را ساعات کن . و این آنست که از
شب گذشته باشد تا بر آمدن ستاره . اگر این کارها بفروشدن طلب کنی ^{۱۱۴} ،
افق مغرب را بدل افق مشرق به کار دار ^{۱۱۵} و باقی عمل همان است که
گفتیم ^{۱۱۶} تا وقت و حالهای فروشدنش دانی ^{۱۱۷} .

دوازده خانه را تسویت
درجه طالع بر افق مشرق بنه . آنچ بافق مغرب
چگونه باید کردن
رسیده باشد از منطقه ، آن درجه سابع باشد ، و
بخط نصف النهار بنگر آنچ بدو رسیده باشد برج و درج وسط السماء است
^{۱۱۸} . ولکن وسط السماء اندر صورت بعدد دهم برج باشد از طالع . اگر اینکه
از اسطرلاب یافتی نیز دهم برج طالع است ، درجه ها با وی تیس ، که وتد
ها قائم اند . و هرگاه که مایل باشند آنچ از اسطرلاب یافتی اندر یازدهم برج
طالع بود ، نخست وسط السماء را برج دهم نبیس ، و مثلاً که ^{۱۱۹} دلو است

، آنگاه از پس او آن برج با درجه هانیس که یافتی تا چنین باشد ، الدلو من الحوت بچندین درجه . و گر وتدها زایل باشند آنچ باسطرلاب بیرون آید ^{۱۲۰} بنهم برج باشد . همچنان ابتدا به عدد کن و بگوی الدلو من الجدی بچندین درجه .

و درجات برج چهارم راست باشد با درجات برج دهم ^{۱۲۱} . و هم چنین هر خانه یی با مقابل خویش برابر بود بدرج و دقایق ، چنانک اگر دهم خانه دلو باشد نظیر وی اسد بود و اگر دهم الدلو من الحوت بود چهارم نظیر وی الاسد من السنبله بود . و گر دهم الدلو من الجدی بود چهارم الاسد من السرطان بود ^{۱۲۲} . و این قیاسی است راست اندر باقی خانه ها ، چون یکی دانی مقابله او نظیر او باشد .

آنگه عنکبوت را با شگونه بگردان تا درجه الطالع فرود آید زیر افق دوساعت معوج ، و برخط اول ساعت یازدهم نشیند . آن هنگام به خط نصف النهار نگر که چیست از برج و درجه بروی ^{۱۲۳} ، آن برج نهم خانه باشد و در جاتش . و نظیرش برج سیوم خانه است و درجات او .

آنگاه دیگر بار عنکبوت بگردان هم باشگونه ^{۱۲۴} تا درجه طالع دیگر بار دو ساعت معوج فرود آید برخط اول ساعت نهم نشیند . آنگه هرچ برخط نصف النهار نشیند آن برج خانه هشتم باشد و درجاتش . و نظیر او برج دوم خانه بود و درجاتش . آنگاه بازگرد و درجه نظیر طالع بر خط اول ساعت سوم بنه زیر افق مغرب ، و آنچ بخط نصف النهار آید برج و درجات خانه یازدهم باشد . و نظیرش برج خانه پنجم بود .

و آنگه عنکبوت را راست بگردان تا درجه نظیر طالع فرود آید بر خط اول . ساعت پنجم نشیند ، آنچ بخط نصف النهار آید آن برج ^{۱۲۵} و درجات خانه دوازدهم باشد . و نظیرش برج خانه ششم بود و در جاتش ^{۱۲۶} . و همه

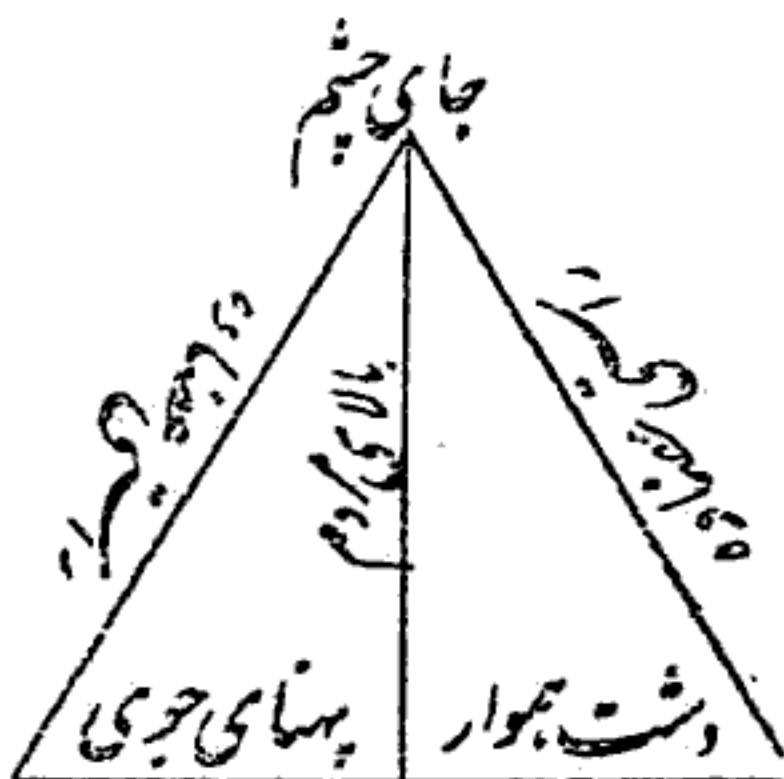
خانه ها راست باشد ^{۱۲۷}.

طالع چگونه توان دانستن اگر دیگر و تد معلوم باشد ^{۱۲۸}

اگر معلوم ^{۱۲۹} درجه غارب است ، او را بر افق مغرب بنه . و اگر درجه وسط السماست برخط و السما سوی کرسی بنه . و گر درجه و تد الارض است او را برخطش ^{۱۳۰} زیر افق بنه . و آنگاه بدین همه ^{۱۳۱} بافق مشرق نگر ، آنچ بدو رسیده باشد ^{۱۳۲} برج و درجه طالع باشد ^{۱۳۳} .

دانستن پهنای جوی یا پاره ای از زمین که رسن برو نتوانی کشیدن و نتوانی پیمودن

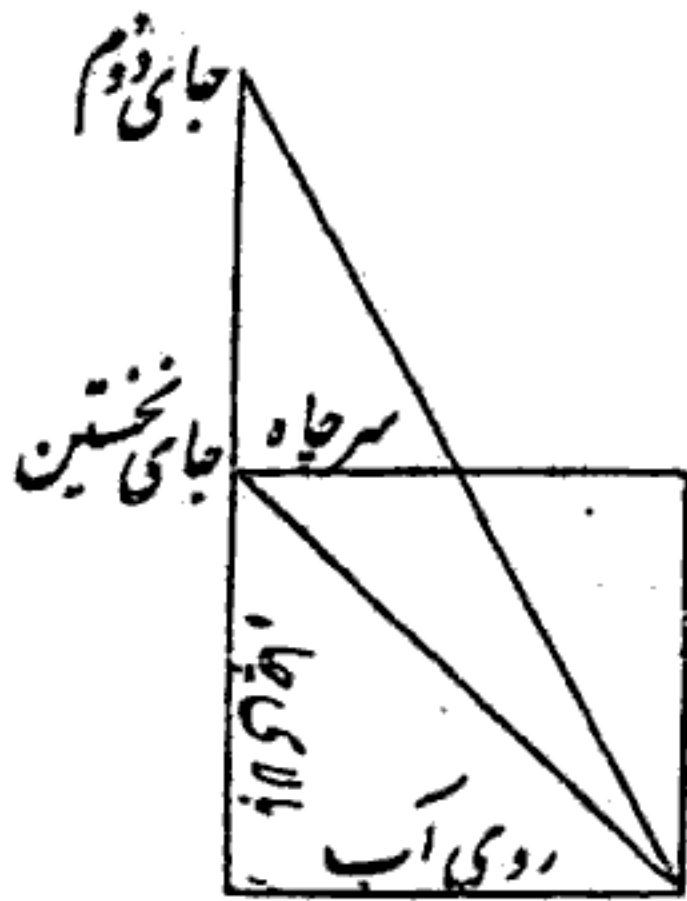
بایست بر کرانه او و اسطرلاب ^{۱۳۴} بدست راست بیاویز و به یک چشم نگر از ثقبه آن لبه که سوی تست و عضاده زیر و زبر بجنبان تا بهر دو سولاخ لبه ها کرانه جوی بینی که برابر تست . زانسوی جوی چون دیده شود ^{۱۳۵} برخویشتن بگرد و زجای خویش مجنب . و روی سوی دشت ^{۱۳۶} کن و هم از دو سولاخ بنگر و عضاده را بجنبان پس آنجای را ^{۱۳۷} نگه دار که دیده آید، و بروی نشانی اندیش. آنگاه از آنجا که ایستاده باشی تا بدان نشان به پیمای



چندانک باشد پهنای آن رود ^{۱۳۸} هم چندان بود . و اگر نیز زمینی باشد نه جوی و اندر آن حالی باشد که تو را همی بازدارد ^{۱۳۹} از رسیدن به دورترین حد او چون و حل و مانده او . او را بجای جوی انگارو آن دورترین حدش چون کرانه جوی دان و همان عمل کن تا مقدارش بر دشتی افتد که مساحتش توان کردن . و این است هیات ^{۱۴۰} جوی .

بایست به کرانه او و اسطرلاب بدست چپ بیاویز
تا ربع ارتفاع سوی تو گردد و ربع سایع سوی چاه

دانستی مغی
چاه^{۱۴۱}



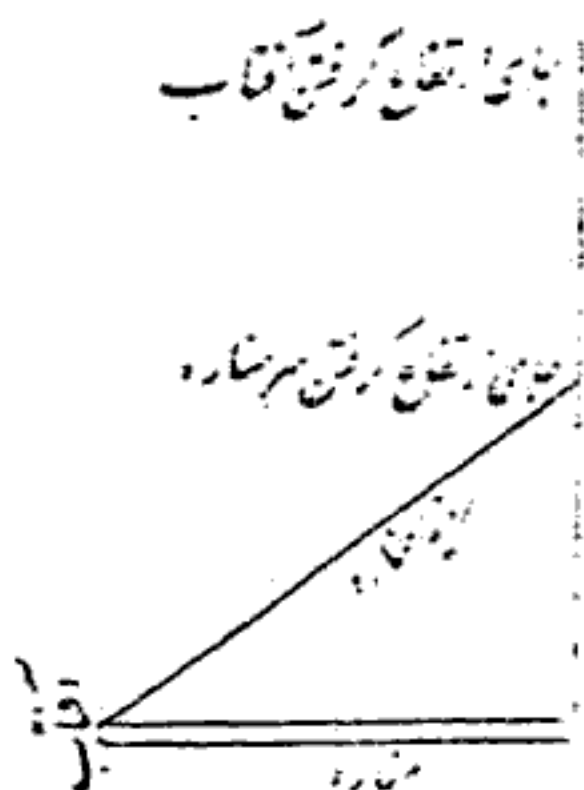
و عضاده را^{۱۴۲} بجنبان تا بیک چشم از هر
دوسو لاخ کرانه آب به بینی که برابر تو باشد یا
کرانه زمین چاه و مقدار سایه بدان که چند
انگشت است از جای مری عضاده اندر ربع
سایه و یاد دار آن مقدار وز آن یکی انگشت
کم کن و مری بنه بر آنچ بماند . وز آنجا که

ایستاده ای راست به بالا برو تا جایی رسی که همان کرانه آب یا زمین چاه
به یک چشم از هر دو سولاخ بینی^{۱۴۳} بی آنک عضاده را از نهاد^{۱۴۴}
بجنبانی . آنگاه پیمای از آنجا تا بر زمین که لب آن چاه است . آنچ باشد
بدان انگشتان که یادداشتی بزنی ، آنچ گرد آید مغی^{۱۴۵} چاه بود . و گر اینکه
پیموده ای بدوازده زنی فراخی سر چاه گرد آید آنک قطر اوست . و این
صورتش است^{۱۴۶} .

پپای ارتفاع آفتاب را رصد کن تا آنگاه که چهل
و پنج درجه گردد . آنگاه بدان وقت سایه آن
مناره یا دیوار به پیمای از سر سایه تا بینش^{۱۴۷} ،

دانستن درازی
مناره یا دیواری اگر
بینش توان رسید

آنچ



باشد بالای او هم چندان بود . و گر چنانست
که ارتفاع بدان روز^{۱۴۸} به چهل و پنج درجه
نرسد یا اندر وقت خواسته آید ، مری عضاده
بر چهل و پنج از اجزای ارتفاع نه^{۱۴۹} و بیک

حضرت دانیال نبی

چشم به سولاخ لبه ها نگر و پیش و سپس
 شو^{۱۵۰} و عضاده مجنبن تا آنکه که بجایی
 رسی که سر آن چیز به هردو سولاخی بینی.

آنگاه از جای پایشنه خویش^{۱۵۱} به پیمای تا بین آن چیز . آنچ باشد بالای
 خویش بر او افزای تا جمله آن بالای آن چیز بود که خواستی .

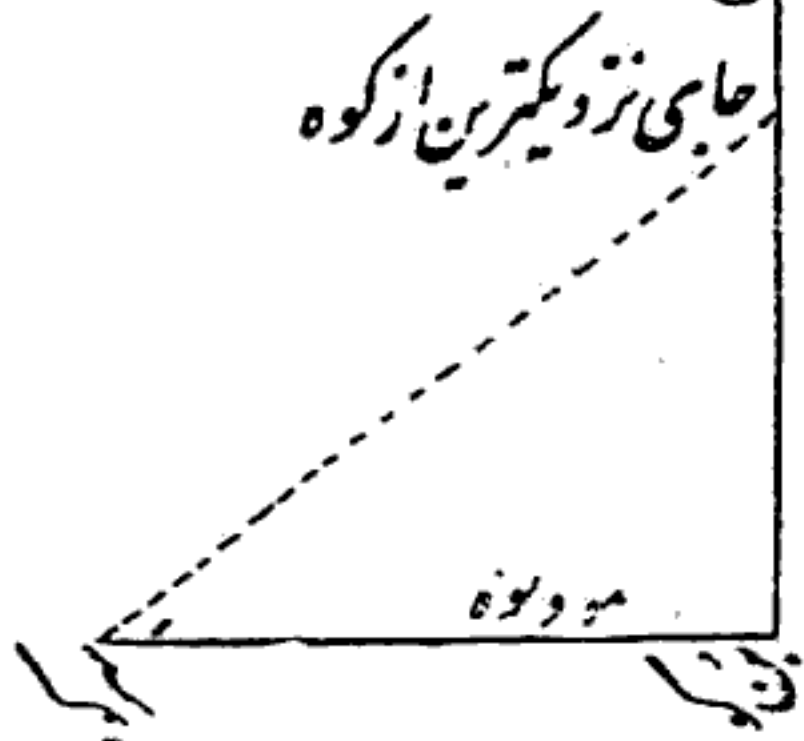
بایست بر جای و عضاده را بجنبنی زیرو زبر ، و
 بیک چشم همی نگر تاسر آن چیز بینی چنانک
 ارتفاع کوکب گیری ، و بنگر که مری عضاده از
 ربع سایه بر چند^{۱۵۵} انگشت است . و مقدار او

دانستن بالای مناره یا
 دیوار یا عمود کوهی^{۱۵۲}
 که بینشان^{۱۵۳} ناوان
 رسیدن^{۱۵۴}

سایه نخستین نام کن . و آنکه بیر ابری پیشتر شو یا سپس تر چنانک همی
 توانی و زمین هموارتر باشد^{۱۵۶} . اگر پیش خواهی شدن سوی کوه یا مناره ،
 از سایه نخستین یکی انگشت کم کن و بر باقی مری عضاده بنه . آنگاه
 آغاز پیشتر رفتن ، و همی نگر^{۱۵۷} تا جایی رسی که سر کوه از دو سولاخ ترا
 پدید آید . و گر از پس خواهی شدن از کوه ، بر سایه نخستین یکی انگشت
 بفزای و مری بر جمله برنه آنکه از پس رو وز

جای دورترین از کوه

جای نزدیکترین از کوه



کوه دورتر همی شو و همی نگر تا ترا سر
 کوه از دو سوراخ پدید آید . چون چنین یافتی
 به پیمای میان جای نخستین و جای دوم ،
 آنچ باشد بدوازده بزن ، آنچ گرد آید بالای
 عمود کوه باشد^{۱۵۸} .

و اگر آنچ بیمودن یافتی به سایه^{۱۵۹}
 نخستین زنی ، از آن گرد آید میان جایگاه
 نخستین کجا ارتفاع گرفتی^{۱۶۰} و میان بن

عمود کوه .

و اگر چنان بودی که چیزی ایستاده
بودی اندر هوا ^{۱۶۱} چون ابر و چون مرغ و
نجنبیدی چندانک ارتفاعش به دوجای گرفته
شدی و مختلف ^{۱۶۲} ، دوری او از زمین
معلوم بودی ، و آنچ میان تست و میان آن
جای برزمین که سنگی اوفتد اگر از وی رها
شود ، هم بدین عمل که گفتیم .

توضیحات

۱. کلمه اسطرلاب Astorlab از دو کلمه یونانی مرکب است Astrou یعنی ستاره و Lambanin یعنی آینه یا ترازو. اختراع این آلت را به ریاضی دان معروف ابرخس (هیپارک) نسبت داده اند که در سده دوم پیش از میلاد مسیح می زیست. و تکمیلش علمی و عملی بدست مسلمین انجام گرفت. بنابر معروف اول کسی که از علمای اسلام اسطرلاب ساخت و آنرا در اعمال نجومی بکار بست ابراهیم بن حبیب فزاری بود که در قرن دوم هجری می زیست و در سالهای ۱۳۶-۱۵۸ حیات داشت.
۲. حمزه ابن حسن اصفهانی مولف کتاب تاریخ اصفهان و تاریخ سنی ملوک الارض والانبیا از دانشمندان و مورخان معروف اسلام است که در قرن چهارم هجری می زیست و در حدود سنه ۵۳۵ وفات یافت. برای ترجمه حالش رجوع شود به کتاب الفهرست تالیف ابن ندیم و تاریخ آداب اللغة العربیه تالیف جرجی زیدان.
۳. وآنچ، حص. س.
۴. باشد، خ.
۵. واندامها و پراکنده اند ایشان را، حص.
۶. نام و لقب است نهاد، حص. نامش و لقب نهاده است.
۷. این اندامهای حص.
۸. آمده است، س. بیکجا افزونی بیرون آمده. حص.
۹. تا قطب بتواند داشتن، حص. بتوان دانستن، خد.
۱۰. حلقه ای را که در زیر فرس گذارند تا از سطح عنکبوت بالاتر بایستد فلس و پیشیز خوانند (بیست باب خواجه نصیر الدین در اسطرلاب)
۱۱. آمده است، س.
۱۲. مری عضاده، حص.
۱۳. برپای ایستاده، حص.
۱۴. هدفشان را نیز دفتان خوانند از آنجهت که به جلد کتاب یا دوطرف زین اسب مانند است. و در دو بیت معروف هم که برای اجزا اسطرلاب ساخته اند و شیخ بهائی در

کتاب تهفه خاتمی آورده دفتان آمده است .

ام است و صفایح و شظایاست بدان
پس حلقه و عروه و علاقه است عنان
فلس و فرس و عضاده و قطب و مری
کرسی و مدیر و عنکبوت و دفتان
۱۵. حص ، و اگر نیز سولاخ نگریستن گویی شاید . س : همه جا (سوراخ) بجای (سولاخ)
۱۶. و صفیحه ای که بر کرسی مشتمل است و طوق حجره بر آن سوار شده تا صفیحه
ها در آن جای می گیرد ام خوانند بمعنی جایگاه و آن بزرگترین اندامهای اسطرلاب
باشد و مشتمل است بر پنج جزو : علاقه ، حلقه ، عره ، کرسی ، حجره . بعضی
استادان فن مانند خواجه نصیر الدین در بیست باب اسطرلاب حجره و ام را یکی
دانسته اند . اما گفتار استاد ما معتبر ترین اقوال است .

۱۷. بروی ، حص .

۱۸. چیزکی است تیز و بیرون آمده خرد ، حص .

۱۹. پاره های سه سو ، خد .

۲۰. مری کواکب ، س . مری ستاره را شظیه کواکب نیز گویند و جمعش شظایا باشد .
باید دانست که اعضای اسطرلاب دو قسم است . یکی کلی که بعضو دیگر پیوسته
نیست مانند ام و دیگر جزئی که بعضو دیگر پیوسته است مانند کرسی . اعضای
کلی هفت تاست که آنها را هفت اندام اسطرلاب توان نامید بدین قرار : ام عضاده ،
صفایح ، عنکبوت ، فردوس ، فلس ، قطب . از جمله اعضای جزئی که استاد ما از
آنها نام نبرده یکی مدیر است ای گرداننده و دیگر ممسکه ای نگاه دارند . اما مدیر
برآمدگی کوچکی است بر کرانه عنکبوت که بدان صفیحه عنکبوت را می گردانند .
و ممسکه زبانه ایست که بیشتر صنعتگران بر صحیفه ام سازند و کنار صفایح را
اندک بریدگی پدید کنند تا زبانه در آن رود و صفایح را نگاه دارد . اما ستارگان
معروف که از آنها ارتفاع توان گفت و در بعضی از اسطرلابها همه را و در بیشتر
بعضی از آنها را رسم کنند چهل ستاره است بدین قرار :

عین الپور ، عیوق ، یدولجوز الیمنی ، رجل الجوز السیری ، شعری العبر ، شعری
الغمیما ، راس التوام المقدم ، راس التوام الموخر ، قلب الاسد ، فرد ، صرفه ،
سماک رامیح ، سماک عزل ، نیرفکه ، قلب العقرب ، نسرالوقایع ، نسرطایر ،

حضرت دانیال نبی

راس الحوا ، ردف ، كف الخضيب ، قري البور ، يد الجوزا السیری ، ظهر الاسد ، سهيل ، جناح الغرب ، فم الحوت ، ذنب قیطس شمالی ، آخر النهر ، ذنب الدلفین ، عنق الحیه ، منقار الدجاجه ، مرفق الپریا ، راس الغول ، سره الفرس ، جناح الفرس ، منكب الفرس ، متن الفرس ، بطن الحوت ، رجل المسلسه ، ناطح .

از این چهل ستاره بیست کوکب اول برای ارفاع گرفتن مشهور تر از بیستای بعدی است . عروض و اقدار این کواکب در جداول مجسطی و کتاب الاستیعاب ثبت شده و عبد العلی بیرجندی رحمه الله در آخر شرح بیست باب اسطرلاب مواضع آنها را در اول سال هشتصد و پنجاه و سه (۸۵۳) یزد گردی استخراج کرده است بحساب ۶۶ سال یک درجه و یازده سال ده دقیقه و سالی قریب ۵۴ ثانیه که در حواشی پیش بتفصیل نوشتیم . میان تاریخ مذکور و تاریخ وضع ثوابت در جدول مجسطی ۱۳۴۵ سال شمسی است . و حرکت ثوابت بنابراین نزدیک بشش درجه و پنجاه و یک ثانیه و چهل و هشت ثلثه رسیده است . و اگر سنین ناقصه را حساب کنیم ۶ درجه و ۵۲ دقیقه و ۴۲ ثانیه می شود . و بر این قیاس مواضع کواکب در تاریخ مابدست میآید و الله العالم .

ناگفته نگذاریم که صفحات و اعضا و اجزا اسطرلاب در نسخ فارسی و عربی این کتاب بی اندازه مغشوش و مغلوط بود . و آنچه اینجا تصویر شده است نگارنده از روی قدیمی ترین نسخه ها با آن اندازه که اصلاحش ممکن بود خود رسم کرد و غالب رابخط خود نوشت و بعضی را بخطاط نستعلیق داد . و دو صفحه نیز از روی اسطرلاب خط کوفی کلیشه و با اشکال کتاب الحاق کرد . و با همه دقت باز در صفیحه عنکبوت دو اشتباه از آثار نسخه اصل باقی است که باید خوانندگان اصلاح کنند . یکی (ذابح) که بجای آن (واقع) صحیح است . و دیگر (قلب جوزا) که صحیحش (منكب الجوزا) است .

۲۱. در نسخه عربی عبارتی اینجا دارد که مضمونش در هیچ کدام از نسخ فارسی نبود . عین عبارت با تصحیح حدسی و تخمینی نگارنده این است و هذه صورة كل واحد من اجزائه و فوق اصفیحه تكون ایحجره و تكون خطوطها مقسومه علی ثلثمائه و ستین خطا اما بالا خماس او غیر ذلک فتوخذ لكل خمس عشر منها ساعت زمانیه

و هی الساعات المستویه و اخذها بممرالمری و هو راس الجدی علیها و مالم یتیم ساعت فلكل زمان اربع دقائق من ساعت . یعنی دایره حجره را بر سیصد و شست بخش راست کنند پنجگان یا دهگان یا دیگر بخش ها . و هر پانزده درجه را یک ساعت زمانی و هر درجه را چهار دقیقه گیرند از ساعات مستوی . و این درجات را بنشان مری راس الجدی شمارند .

خواجه نصیر الدین در بیست باب می گوید و دایره ای که به حجره بود به سیصد و شست قسم کنند و ابتدا از خطی کنند که بر کرسی بگذرد و به علاقه پیوندد از جانب راست بر توالی . و هر پنج و ده را رقوم نوشته باشند و آنرا اجزاحجره خوانند . مقصود خواجه از جانب راست طرف راست صد است آنگاه که روی اسطرلاب مقابل او و کرسی بر سمت بالا باشد . و مقصود از توالی در حرکت عنکبوت آنست که از نقطه مشرق بجانب عروه و از آنجا بجانب مغرب رود و آنرا حرکت مستویه نیز گویند . و اگر بر خلاف این باشد حرکت معکوسه و خلاف توالی خوانند (شرح عبد العلی بیرجندی بر بیست باب اسطرلاب) .

۲۲. نامها خطوط ، خد . نام خطها ، حص . یا دست چپ ، حص . بادست چپ ، س .

۲۳. زیرین ، س . و آن چهار یکی چپ از نیمه زیرین ، حص . زیرین تحریف است .

۲۴. اجزا الارتفاع ، خد .

۲۵. رسند ، خ .

۲۶. بادهگان ، س .

۲۷. بر پشت صفیحه ام دو خط مستقیم باشد متقاطع بر زاویه های قائم . یکی که از جانب علاقه آید آن را خط علاقه و خط وسط السماء گویند . و آن دیگر را که از راست به چپ کشیده است خط مشرق و مغرب خوانند . پس سطح این صفحه به تقاطع این دو خط چهار قسم متساوی می شود . دو ربع زیرین یا فوقانی و دو ربع زیرین یا تحتانی . غالب آنست که اجزا ارتفاعا در دست چپ از دو ربع فوقانی نقش کنند و اجزا ظلل مستوی را نقش کنند که آنرا اظلل ثانی و ظل ثانی و ظل مبسوط نیز گویند . و آن سایه ایست که مقیاسش عمود بر سطح افق باشد . و هرگاه مقیاس ظل عمود بر سطحی باشد که قائم بر سطح افق و دایره ارتفاع است ظل را

حضرت دانیال نبی

معکوس و منتصب و ظل اول خوانند .

و مقایسه سایه را گاهی به شست قسم متساوی کنند و آن اقسام را اجزا ظل و سایه را ظل ستین خوانند . و گاه دوازده بخش متساوی کنند و آن اقسام را اصابع و ظل آنرا ظل اصابع گویند . و گاه بهفت یا شش و نیم بخش کنند و آنرا اظل اقدام نامند . اجزا ظل که در پشت اسطرلاب در قسمت تحتانی رسم می شود اگر ابتدا از خط علاقه و منتهی بخط مغروب شده باشد ظل مستوی است . و اگر عکس آن باشد یعنی از خط مغرب آغازد تا خط علاقه ظل معکوس باشد .

اینکه گفتیم بر فرض این است که اجزا ارتفاع مطابق رسم غالب صنعتگران در دست چپ از نیمه زبرین نقش شده باشد . و گاه اجزای ارتفاع را در سمت راست یا در هر دو ربع فوقانی نقش کنند . در صورتی که اجزا ارتفاع را در سمت راست اعتبار کنیم ظل مستوی از خط علاقه است تا خط مشرق و ظل معکوس از خط مشرق است تا خط علاقه .

۲۸. خد (از مرکز دورتر) ندارد .

۲۹. مدار سر جدی است ، حص . در بیشتر کتب این فن مدار راس الجدی و مدار راس السرطان و مدار راس الحمل و المیزان معروف است . باید دانست که در اسطرلابهای جنوبی برعکس شمالی مدار سر جدی در اندرون و مدار سر سرطان در بیرون واقع میشود .

۳۰. بخشد. حص.

۳۱. بنیمه. خد

۳۲. فروردین را. خ.

۳۳. تا خط ، خط . دائره افق در اسطرلاب دایره ناتمامی است که بر کرانه مقنطرات رسم شده است .

۳۴. آید ، خد .

۳۵. کنند ، حص . س .

۳۶. و یکی ، حص .

۳۷. معوج ، حص .

۳۸. و میان جدی ، حص .
۳۹. و میان هر دو خط ، حص .
۴۰. بود ، حص . خد . تحریف است .
۴۱. بود سوی مشرق و سوی مغرب ، خد . از سوی مشرق و سوی مغرب ، س .
۴۲. که تمام را شاید و همه مقنطرات ، حص .
۴۳. باشد ، حص .
۴۴. پس باید دانستن ، حص .
۴۵. یچابکی دست ، خد . و چابک دستی ، س .
۴۶. و نشانش از عنکبوت آن بود ، حص .
۴۷. نبشتم ، حص .
۴۸. حص (بود) ندارد .
۴۹. وزین گونه ، خد . و بدین دو گونه ، حص . ثم ركب من هذين القسین انواع ، ع .
۵۰. گونهها ، س .
۵۱. اسطرلاب اقسام بسیار دارد و از جمله اقسامش که اینجا یاد نشده است : **سفرجلی ، اهلبلجی ، زورقی ، مسطری ، صلیبی ، لوبی ، کری ذی العنکبوت ، رصدی ، مجنح ، طوماری ، هلالی ، قوسی ، صدفی ، جامعه ، مغنی ، ذات الحق ، عمای موسی ، عقربی .**

در صورتی که اسطرلاب تمام مقنطرات را از یک تا نود داشته باشد اسطرلاب تام گویند و اسطرلابی که بیشتر معمول بوده است مسطح شمالی یا جنوبی خوانند و بانواع مختلف تام و سدسی و ثلثی و غیره ساخته اند .

فن اسطرلاب سازی که به عقیده ما بالاترین مظاهر علمی و صنعتی است بدست استادان هنرمند ایرانی همچون عبدالائمه در قرن دوازدهم هجری (نگارنده تاریخ اسطرلابهای عبدالائمه را که سر آمد استادان این فن بوده از ۱۱۳۰ تا ۱۱۴۳ دیده است) و محمد امین بن عبدالغنی از اسطرلاب سازان چابک دست زمان شاه عباس صفوی (اسطرلابی از کارهای او دیده ام مورخ بسنه ۱۰۳۷ هجری) و محمد

حضرت دانیال نبی

مقیم نبی عیسی در قرن یازدهم (نگارنده اسطرلابی سدسی شمالی از کارهای او دارد مورخ بسال ۱۰۵۱ ه) و امثال این هنر پیشگان چابک دست بحد کمال رسید . استاد ابوریحان در صنعت اسطرلاب تالیفی بی نظیر دارد بنام **استیعاب الوجه الممكنه فی صنعت الاسطرلاب** ، در این کتاب بیشتر اقسام و انواع اسطرلاب را با نام مخترع و کیفیت ساختن و عمل کردن بدانها با قواعد علمی و عملی بسیار دقیق شرح داده است . از جمله در باره اسطرلاب زورقی که مخترعش ابو سعید احمد بن عبد الجلیل سجزی معاصر عضد الدوله دیلمی است (۳۳۸-۳۷۲ ه) و چون معتقد بحرکت زمین بوده این اسطرلاب را براساس حرکت وضعیه زمین ساخته است میفرماید : وقد رایت لابی سعید السجزی اصطرلابا من نوع واحد بسیط غیر مرکب من شمالی و جنوبی سماه الزورقی فاستحسنته جدا الاختراعه اياه علی اصل قائم بذاته مستخرج مما یعتقده بعض الناس من ان الحرکه الکلیه المرئیه الشرقيه هی للارض دون الفلک . ولعمری هی بشبهه عسرہ التحلیل صعبه المحق لیس للمعولین علی الخطوط المساحیه من نقضها شی اعنی بهم المهندسين و علما الهیته علی عن الحرکه لاحلیه سوا کانت للارض او کانت للسماء فانها فی کلتا الحالتین غیر قادحه فی الصناعاتهم بل ان امکن نقض هذالاعقاد و تحلیل هذه السببه فذالک موکول الی الطبیعین من الفالسه .

اسطرلاب طلیبی و لولبی نیز از اختراعات ابو سعید سجزی است . و اسطرلاب مسطری در طریقه عمل باسطرلاب زورقی شباهت دارد . و اسطرلاب رصدی رصدی از اختراعات عبد الله معروف به نیک مرد است که از مردم قائن خراسان و معاصر عبد الجلیل سجزی بوده است . و ابونصر منصور بن علی بن عراقی در سال ۴۲۰ هجری قمری کتابی در اسطرلاب سرطانی مجتمع تالیف کرد .

برای شرح اقسام اسطرلاب و طریقه ساختن آنها رجوع شود به کتاب استیعاب ابوریحان و کتاب منهج الطلاب فی عمل الاسطرلاب تالیف عمر بن یوسف بن عمر بن علی . و مفاتیح العلوم ابو عبدالله محمد بن احمد بن یوسف کاتب خوارزمی متوفی ۳۸۷ هجری .

۵۲ شاید علت اینکه در عبارت تغییر اسلوب داده و اسطرلاب مبطلخ را در ردیف آسی و

مسرطین و مطبل نشمرده است این نکته باشد که خود در کتاب استیعاب فرموده است: احمد بن محمد بن کثیر فرغانی (متوفی ۲۴۷ هجری) در آخر کتاب الکامل اسطرلاب مطبخ را غلط شمرد و دلیل آنرا موکول بکتاب عله الاسطرلاب محمد بن موسی بن شاکر خوارزمی (متوفی ۲۹۵ هجری) کرده است. اما محمد بن موسی در این کتاب بر غلط بودن این نوع اسطرلاب دلیلی مقنع نیاورده و تنها بدشنام و بدگوئی از سازنده و عامل آن پرداخته است. و لست احمل هذا من ذنیک الفضلین الاعلی حجب العصبیه نور الانصاف عن قلبهما و تزیین العداوه و البغضا بشناعه الارتکاب عند هما فلقد کان بین بنی موسی بن شاکر و بین یعقوب بن اسحق الکندی من النفره و الوحشه ما جعل الولدان شیبا و حتی صار ذالک لعدول الخالفه عن احمد بن المعتصم سبیا و قد صرح ابو العباس الفرغانی فی اول کتابه الکامل بما یفهم ان الکندی اما هو مستنبط هذا الاسطرلاب المبطخ و امه هو الموتر له و العامل به.

۵۳. مطرح شعاع کواکب عبارت از نظراتی است که قوس آنها از دایره معدل انهار باشد میان افق حادث و دایره عظیمه ایست که بمرکز جرم ستاره و بدو نقطه شمال و جنوب می گذرد. اما صفیحه مطرح الشعاع در اسطرلاب صفیحه ایست که قوسهای بسیار بر آن کشیده باشند و آن قوسها همه بافق و خط وسط السماء بر یک نقطه تقاطع دارند و این نقطه در اسطرلاب های شمالی نقطه شمال است و در اسطرلابهای جنوبی نقطه جنوب. مطرح شعاعات ستارگان را از این صفیحه معلوم کنند. این صفیحه را استاد ما اصطلاحی تازه وضع کرده بنام **صفیحه التیسیر**، و در کتاب الاستیعاب فرموده است «و من الزیادات فی الاسطرلاب الصفیحه المعروفه به مطرح لشعاع و انا اسمیه صفیحه التیسیر اوقوع ذلک فیها بالحقیقه مع فسانه الاصول المثبتة علی المطالع فی مطرح الشعاع کما بتینت فی غیر واحد من کتبی» صفیحه آفاقی آن صفیحه بود که بر چهار بخش او دوائر بسیار کشیده باشند و بر هر ربع قوسی چند که بر یک نقطه متقاطع شوند و آن نقطه موضع تقاطع خط مشرق و مدار راس الحمل و المیزان بود و هر یک از این قوسها افق شرقی موضعی بود که عرضش بر آنجا نوشته باشد (بیست باب خواجه نصیر الدین)

حضرت دانیال نبی

۵۴. گاهی خطوط جیب درجات را پشت اسطرلاب موازی خط علاقه رسم کنند . و اینگونه اسطرلاب را مجیب خوانند .

۵۵. ظل سلم آنست که از منتصف ربعی که ظل بر آن نقش میشود دو عمود خارج کنند یکی بر خط علاقه و دیگر بر خط مشرق و مغرب هر کدام از این دو عمود را غالب به دوازده بخش و گاهی هفت یا شش و نیم یا شست قسم کنند و علامات بر آن نویسند یکی را ابتدا از خط مشرق و مغرب و دیگری را ابتدا از خط علاقه . ظل سلم چنانکه استاد فرموده مخصوص است با اسطرلابی که عضاده محرّنه داشته باشد .*

۵۶. برای تعیین وقت نماز دیگر یعنی نماز عصر دو خط رسم کنند و بر یکی اول عصر نویسند یعنی اول وقت نماز دیگر بمذهب شافعی و بر خط دیگر آخر عصر نویسند که اول وقت نماز دیگر است بمذهب حنفی . و خط زوال رانیز پهلوی این دو خط رسم کنند .

استاد در کتاب الاستیعاب میفرماید : وقد يعمل ایضا فی الصفیحه خط وقت العصر علی مذهب الفقّهین الامام الشافعی و ابی حنیفه رحمهما الله و ذلک ان وقت صلوه العصر عند ابی حنیفه یكون حين یزید ظل العود المنصوب عمودا علی سطح مواز للافق علی ظل نصف النهار مثلی العود نفسه و عند الشافعی حين یزید علیه مثل العود مره واحده فقط .

۵۷. عضاده تام آنست که چون شطیه ارتفاع بر خط علاقه نهند خط علاقه آنرا دونیمه متساوی کند . و عضاده محرف آنست که طرف آن بر طرف خط علاقه منطبق شود . استاد در کتاب الاستیعاب شرحی راجع بعضاده محرفه و طرز ساختن آن نوشته است بدینقرار : ونهیی له عضاده محرفه و هو انّا نأخذ لوحا من شبه طولہ ارجح من قطر الحلقه فی العرض اصبع و نصف و سمک یقویه و یمنه عن الالتواء والاعوجاج و نخط فی طولہ خطا مستقیما یقسم عرضه بنصفین و یتمد فی طولہ و نعم علی ذلک الخط فی وسط نقطه نجعلها مرکز اوندیر یبعد نصف عرض اللوح دائره و نقطع منه احد التصفین الطولاتیین الخارجین من ادائره اما علی الاستواء اعنی ان یكون فی الجهتین فی ناحیه واحده و اما بالتبادل اعنی ان یكون فیها بالتبادل اعنی ان یكون فیها بالتبادل فی ناحیتین مختلفتین و نبرد حرفها المار علی المركز

بردامسیفا و نذیر علی ذلک المרכז معینه دائره اذاثقبتا بها وسعه القطب المسور فی اللوح .

نگارنده دوتصویر عکسی از صفحات اسطرلاب که با خط کوفی است بر اشکال این کتاب الحاق کرد تا عضاده محرفه و ظل سلم و بعض زوائد دیگررا نشان بدهد .

۵۸. معوج بود ، س . غالب آنست که برای ساعات معوج مابین دولبنه را شش قسم مختلف کنند به پنج خط که موازی فصل مشترک سطح عضاده و سطح لبنه است . و گاهی عرض عضاده را دونیم کرده دریک نیمه ارقام ساعتهای پیش از نصف النهار و در نیمه دیگر ساعات بعد از نصف النهار را ثبت کنند .

۵۹. نصف عضاده محرفه را ابتدا از مرکز کرده ۹۰ قسم مختلف کنند و آنرا نصف مقوس گویند و نصف دیگر را هم ابتدا از مرکز ۶۰ بخش متساوی کنند و آنرا نصف مجیب گویند . پس چون نصف مقوس را بر خط علاقه نهاده از مرکز بمقدار قوس مفروض بشمارند و علامت گذارند آنکه نصف مجیب را هم برآن خط نهاده بینند کدام جزو بر آن علامت افتاده است از مرکز تا آنجا بشمرند جیب قوس مفروض معلوم شود .

۶۰. ستاره ، س .

۶۱. بررقمهای ، حص .

۶۲. خد (باسطرلاب) ندارد . فکیف یوخذالارتفاع بالاسطرلاب ، ع .

۶۳. بحلقه یش ، حص .

۶۴. بسولاخ ، حص .

۶۵. رسد ، س .

۶۶. و انظر الی السطیبه التي تمر علی اجزا الارتفاع عین هی و اعرف عدد الخسات اوالعشرات من الخط الذی وقعت علیه السطیبه اوتحتته و اصف الی ذلک مابین الخط والسطیبه فتکون الجملة هی اجزا الارتفاع ، ع .

۶۷. و اگر پس از زوال آفتاب بود ، حص . برای معلوم کردن ارتفاع شرقی و غربی رسم آنست که پس از یک لحظه دوباره ارتفاع گیرند . اگر روی با افزایش دارد شرقی است و اگر روی بکاهش دارد غربی است .

۶۸. خد (که) ندارد .

۶۹. این وقت ، خد . ظل شخصی اندرین وقت همین بود و بدان مقدار ، س .

۷۰. بزمین و دانی ، حص .

۷۱. بدانی که ، س .

۷۲. که چند است ، حص .

۷۳. هم چندان انگشتان ، حص .

۷۴. برای تشخیص اینکه ظل رسم شده بر پشت اسطرلاب از کدام اقسام است باید شظیته را برا ارتفاع ۴۵ درج نهاد . پس اگر شظیه دیگر بر ۱۲ بیفتند ظل اصابع است و اگر بر ۷ یا ۶/۵ بیفتند ظل اقدام است و بر ۶۰ ظل ستینی است . و برای استخراج هر کدام از ظل مستوی و معکوس و ظل سلم از یکدیگر قواعدی است . رجوع شود بشرح ملاعبدالعلی بیرجندی بر بیست باب خواجه نصیر الدین و رساله تحفه حاتمی شیخ بهایی .

۷۵. از قبل آفتاب و ارتفاع او ، خد .

۷۶. تواست ، خد .

۷۷. مقنطرات مغربی ، س .

۷۸. و همچنان نهیم مثلا ارتفاع ، خد . و چنانک مثلا ارتفاع ، س .

۷۹. از جای ، خد .

۸۰. در اسطرلاب غیر تام اتفاق میافتند که درجه موضوع آفتاب علامت معین ندارد و میان دو خط میافتد . و همچنین درجه ارتفاع که گرفته اند با آنچه بر صفیحه رسم شده است مطابق در نمی آید و میان دو مقنطره واقع میشود . و همچنین درجه طالع میان دو خط از اجزا بروج میافتد . در این صورت بیشتر رصد کنندگان به تخمین و حزر قناعت می کنند (حزر بفتح حا بی نقطه و تقدم زا نقطه دار بر را بی نقطه بمعنی برآورد کردن و اندازه گرفتن است به تخمین) و اندازه را بدیدار چشم بر آورد می نمایند . و اگر بخوان هند عملشان دقیقتر و از روی حسابی منظم تر از این باشد باید مطابق آن قاعده عمل کنند که در فن اسطرلاب تعدیل نامیده میشود . و تعدیل موضوع آفتاب و مقنطرات و درجه طالع هر کدام قاعده مخصوصی دارد . مثلا

در تعدیل مقنطرات آنجا که ارتفاع موجود میان دو مقنطره میافتد قاعده اش این است که موضوع آفتاب یا شظیه کوکب را بر مقنطره اول و دوم نهاده هر دو جامری را نشان کنند . آنچه میان دو نشان باشد اجزا تعدیل نامند . پس تفاوت میان مقنطره اول و ارتفاع موجود را در اجزا تعدیل ضرب و بر تفاوت میان مقنطرات (در اسطرلاب سدسی بر شش و در ثلثی بر سه و در نصفی بر دو) قسمت کنند و مری را بعدد خارج قسمت از نشان اول بسوی نشان دوم بگردانند تا درجه آفتاب یا شظیه کوکب بر آن ارتفاع بیفتد که گرفته باشند . برای مثال این قاعده و توضیح مطالب دیگر آنچه را که خود نگارند با اسطرلاب سدسی شمالی در طهران که عرض شمالیش بتقریب ۳۵ درجه و ۴۱ دقیقه میباشد عمل کرده است شرح میدهد :

پیش از ظهر روز شنبه پنجم تیر ماه ۱۳۱۶ شمسی هجری مطابق ۱۷ ربیع الثانی ۱۳۵۶ قمری هجری خواستیم دایر و ساعت از روز بر آمده را با اسطرلاب معلوم کنیم . نخست از روی ماه های شمسی و دفتری تقویم موضوع آفتاب را در این روز بدست آوردیم ، پنجم درجه سرطان بود . پس بدستور ارتفاع آفتاب برگرفتیم (کو) یعنی ۲۶ درجه برآمد . صفیحه عرض (له ما) در اسطرلاب نبود از این جهت صفیحه (لو) را که از همه عرضها که بر صفیحه هاست بعرض طهران نزدیکتر بود زیر عنکبوت نهادیم بر آن قاعده که کسر بیشتر از نصف در اینگونه اعمال یکی تمام فرض می شود . پس مدیر عنکبوت را بر روی اسطرلاب گردانیدیم تا درجه آفتاب یعنی پنجم سرطان از نطاق البروج عنکبوت بر مقنطره (کو) افتاد . جای مری را نشان کردیم . بعد از آن هم درجه پنجم سرطان را بر افق مشرق نهاده جای مری را نشان گذاریم . و میان دو نشان را بتوالی شمردیم سی و سه درجه آمد که دایر گذشته از روز بود . آن را بر پانزده قسمت و باقیمانده را در چهار ضرب کردیم دو ساعت و دوازده دقیقه شد که مقدار دایر بود . پس دانستیم که در آن وقت دو ساعت و دوازده دقیقه از روز بر آمده است و بقاعده ای که بعد از این خواهیم گفت تمام ساعات روز را نیز استخراج کردیم . ساعت آفتابی هم که عملش جدا از اسطرلاب است در آن لحظه پنج ساعت بظهر مانده را نشان می داد . پس معلوم کردیم که نصف النهار روز پنجم تیر ماه در طهران ۷ ساعت و ۱۲ دقیقه

است . چون ارتفاع موجود یعنی ۲۶ درجه در اسطرلاب ما میان دو مقنطره (کد) و (ل) میافتد محتاج به تعدیل مقنطرات شدیم . پس پنجم درجه سرطان را نخست بر مقنطره (کد) و سپس بر مقنطره (ل) گذارده میان دو نشان را از اجزا حجره شمردیم تا اجزا تعدیل بدست آمد هفت درجه و نیم بر آمد . پس با این اندازه علامت اول بطرف علامت دوم پیش رفتیم و مری را آنجا نهادیم تا درجه آفتاب بر درجه ارتفاع موجود افتاد .

۸۱ میان یح بود و میان کا ، س .

۸۲ تام بود ، خد بخط الحاقی . تحریفش واضح است زیرا در اسطرلاب تام چنین اتفاق نمی افتد . فان لم یکن الاسطرلاب تاما و لم یتفق درجه شمس الخطوط التی سنقسم بها البروج ، ع .

۸۳ ارتفاعش که نشان کرده بودیم بنهیم ؛ حص . س .

۸۴ باشد و درجات او ، س .

۸۵ برسر برج نزدیکتر بود ، حص .

۸۶ ثم حذرنا مابین الخط الاول و بین افق المشرق کم هو من جمله مابین الخطین ، ع .

۸۷ نگریم ، حص . نگرشیم ، خد .

۸۸ خطی است ، خ .

۸۹ از رو حص و بقینه ع افزوده شد .

۹۰ باشد ، س .

۹۱ خد (را) ندارد .

۹۲ کرده بودم ، خد . نشانه کرده داری ، س .

۹۳ و معنیش آنست که آنچ از ازمانها معدل النهار بگردید ، حص .

۹۴ ازمانی را ، خ .

۹۵ فخذ منها لكل خمسة عشر زمانا ساعة ومالم يتم خمسة عشر نخذ لكل زمان اربع

دقایق من ساعة فما اجتمع من ذلك فهو ما مضى من النهار ومن كسورها ساعة

مستویه ، ع .

۹۶. ساعات مستوی و کسرشان بود که از روز گذشته باشد ، س .
 باید دانست که هرگاه مطلوب تمام ساعات روز باشد جزو آفتاب را نخست بر
 افق شرقی نهیم و جای مری را نشان کنیم . آنگاه بر افق غربی نهیم و مری نشان
 کنیم و میان دو نشان را بشمریم . آنچه باشد قوس النهار خوانند . پس قوس النهار
 را چون بر پانزده قسمت کنیم و اگر باقیمانده داشته باشد باقی را در چهار ضرب
 کنیم ساعات و دقائق مستوی تمام روز معلوم شود . و چون آنرا از بیست و چهار کم
 کنیم باقیمانده ساعات و دقائق شب باشد .
 و هرگاه قوس النهار با بر دوازده که عدد ساعت معوج است قسمت و
 باقیمانده را در پنج ضرب کنیم اجزا و دقائق ساعت معوجه تمام روز معلوم شود . و
 چون آن را از ۳۰ کم کنیم باقیمانده اجزا ساعات شب بود (برای تفاضل و برهان
 این مطلب رجوع شود بشرح بیر جندی بر بیست باب) .
۹۷. ساعت را ، حص .
۹۸. هر چهار دقیقه را یک ازمان ، س .
۹۹. و آنچ از آن حاصل می شود ازمانها دایر بود ، حص . فما اجتمع من الازمان فهو
 الدائر ، ع .
۱۰۰. یا از مغرب ، خ . آن مشرق یا مغرب ، س . من مشرق او مغرب ، ع .
۱۰۱. بنگر که بکجا رسد ، حص .
۱۰۲. آنک ، خ . س .
۱۰۳. که بایی اندروی ، خد . آن ساعت معوج است کجا اندروی باشیم ، حص .
۱۰۴. ما راکه چند است ، حص .
۱۰۵. اینجا ، خ .
۱۰۶. خد (از شب) ندارد .
۱۰۷. رسد ، خ .
۱۰۸. آن ساعت بود کجایی ، خد . س ، کجایی ، خ .
۱۰۹. اسطرلابت بود ، خد . اقصده منها کوکبا یكون فی العنکبوت مثبتا ، ع . بر عنکبوت
 اسطرلاب ثابت بود ، حص . بعنکبوت اسطرلاب بود ، س .

حضرت دانیال نبی

۱۱۰. بود، حص.

۱۱۱. ثم ارفع العضاده و حطها، ع.

۱۱۲. از نقطه ثقبه، حص.

۱۱۳. بینی، خ.

۱۱۴. ب رکجاست و چند است، حص. فانظر الى مريم العضاده على كم وقع من اجزا الارتفاع، ع.

۱۱۵. و مر آن سرک تیز بود بنه ... بر مقنطرات مشرق ... بر مقنطرات مغرب، خ.

۱۱۶. بنگر، خ.

۱۱۷. که خود، حص. و بنگر که درجه آفتاب بکدام معوجست، س.

۱۱۸. جنبید نیست، خد. و انظر كم تحرك المرى من اجزا الحجره، ع.

۱۱۹. بدانک آن، حص.

۱۲۰. بود، حص. فروشدن ستاره بشب یا بروز، س.

۱۲۱. بر آمدن او، حص.

۱۲۲. حص. (آن) ندارد.

۱۲۳. باشد، خ.

۱۲۴. و نشانی آن بکن بر حجره بجایگاه، حص.

۱۲۵. فروشدن او را طلب کرده اند، حص. فروشدن او را طلب کنی، س.

۱۲۶. دارند، حص.

۱۲۷. که کردیم، حص.

۱۲۸. حص. جمله (تا وقت و حالهای) الخ را ندارد. و امثل فی باقى العمل ماذکر نابعینه

حتى يحصل لك احوال غربی، ع. تاوقت حالهای، س.

۱۲۹. برج وسط السما است و درجه او حص.

۱۳۰. خد (که) ندارد.

۱۳۱. آمد، حص. س.

۱۳۲. باشند درجات دهم را، خ. س.

۱۳۳. و همچنین هر خانه ای با مقابله خویش و برجهای نظیر باشند (هر خانه با مقابله و

برابری و برج ها نظیر خویش باشند ، س .) بدان معنی که اگر دهم دلو باشد چهارم الاسد من السنبله بود و اگر چهار الاسد من السرطان باشد دهم الداومن الجدی بود، حص .

۱۳۴. آن هنگام بنگر بخط نصف النهار که چیست بر او از برج و درجه ، خ و از درجه، س .

۱۳۵. عنكبوت باش گونه بگردان ، حص .

۱۳۶. از برج ، خد .

۱۳۷. خانه ششم و درجات او بود ، حص .

۱۳۸. راست شد ، س . خلاصه آنچه در قاعده تسویه البيوت فرمود این است که درجه تالع را بر افق شرقی نهیم آنچ بر افق غربی افتد درجه سابع باشد و آنچه بر خط نصف النهار افتد فوق العرض درجه عاشر و تحت العرض درجه رابع است نظیر به نظیر چون بدین عمل اوتاد بدست آمد خانه های دیگر را معلوم کنیم بدین طریق که درجه سابع را بر خط دوساعت زمانی نهیم آنچه بر خط نصف النهار افتد فوق العرض درجه یازدهم است و تحت الارض درجه پنجم . پس درجه سابع را بر خط چهار ساعت زمانی نهیم آنچه بر خط نصف النهار فوق العرض باشد درجه دوازدهم و تحت العرض درجه ششم است .

آنگاه درجه طالع را بر خط ده ساعت زمانی نهیم بر خط نصف النهار فوق العرض افتد و درجه سوم تحت العرض . پس درجه طالع را بر خط هشت ساعت زمانی نهیم درجه هشتم بر خط نصف النهار افتد فوق العرض و درجه دوم تحت العرض .

استاد ابوریحان خود در تسویه البيوت مخترع قاعده ای است . در کتاب الاستیعاب می فرماید « ولی طریق فی تسویه البيوت یختص بی دون غیری و قد استدلك فی کتاب فی تجرید الشعاعات و الانوار علی انه اولی الاعمال المدونه فی تسویه البيوت بان ینسب الی الصحه »

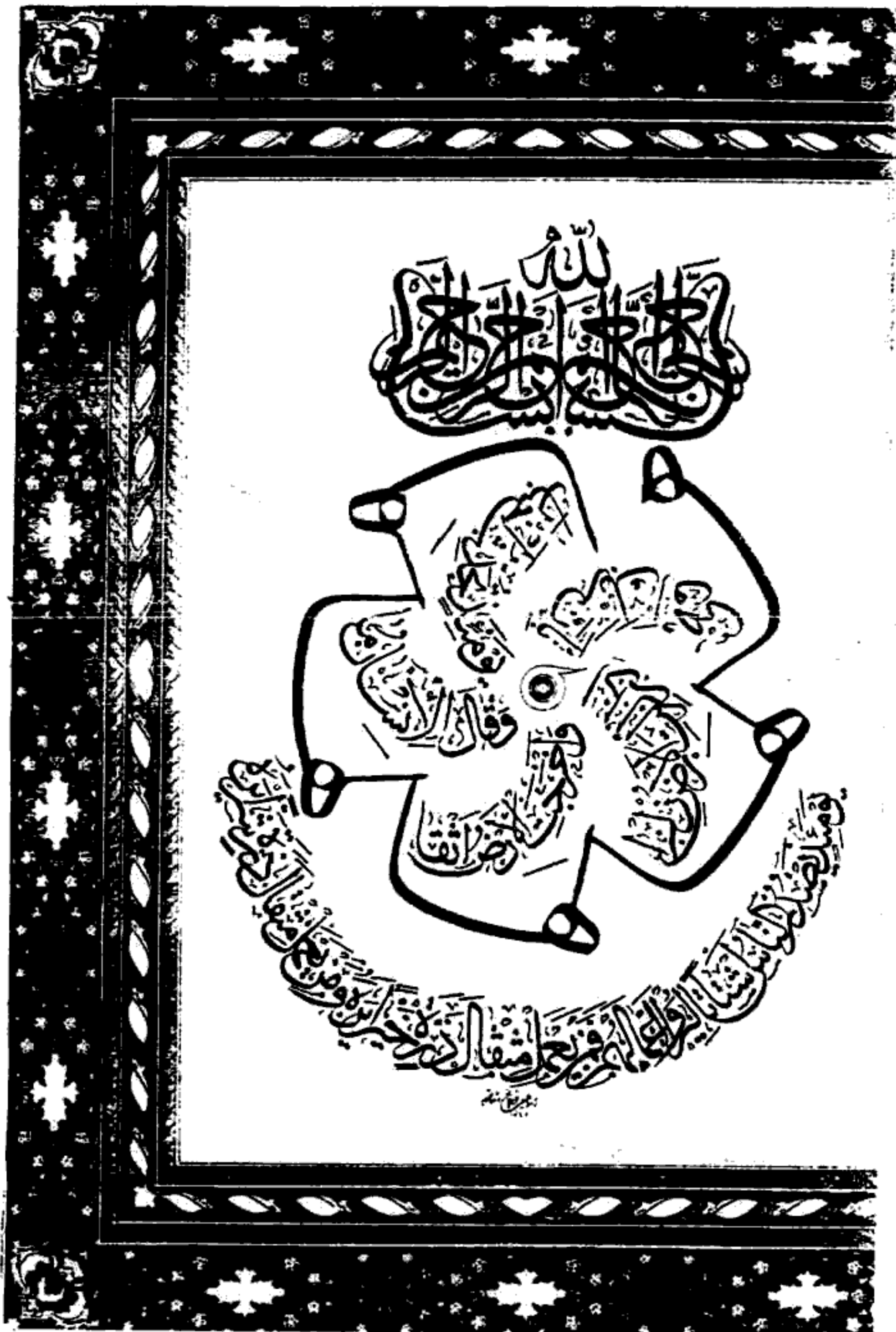
ملا عبدالعلی بیرجندی در آغاز باب هشتم از شرح بیست باب طریقه مخصوص ابوریحان را شرح می دهد و می گوید آنرا مراکز محققه خوانند و در آخر

- این باب مینویسد «و بجهت تسویه البیوت بر طریقه ابی ریحان در بعضی اسطرلاب ها هشت قوس کشیده باشند چهار فوق العرض دو در یسار خط وسط السما و دو دریمین او و چهار تحت العرض بدین طریق . و این قوسها در نقطه تقاطع افق و خط وسط السما بهم رسند . پس چون درجه طالع را بر افق مشرق نهند عاشر و رابع بر خط وسط السما افتد و غارب بر افق مغرب و درجات خانه های دیگر هر یک بر خطی افتند از آن خطوط که عدد آن خانه بر آن نوشته باشد » .
۱۳۹. اگر یک وتد معلوم بود ، حص . اگر دیگر وتد ها معلوم بود ، س .
۱۴۰. این معلوم ، خ . س .
۱۴۱. بر خط ، حص .
۱۴۲. برین همه ، خ .
۱۴۳. بیانی ، حص .
۱۴۴. بود ، خ .
۱۴۵. و بر کرانه او اسطرلاب ، خد .
۱۴۶. و آنسوی جوی دیده شود ، حص .
۱۴۷. دست ، خد . س .
۱۴۸. س (را) ندارد .
۱۴۹. آن جوی ، س .
۱۵۰. بازهمیدار ، حص .
۱۵۱. هیه ، خد .
۱۵۲. دانستن ژرفی چاه که چگونه بود ، حص .
۱۵۳. حص (را) ندارد .
۱۵۴. که هم از کرانه آب ... بینی جای نستین ، س .
۱۵۵. از جای ، خ .
۱۵۶. ژرفی ، حص .
۱۵۷. و هذا صورته ، خد .
۱۵۸. بین سایه ، س .

۱۵۹. ارتفاع آفتاب روز ، حص .
۱۶۰. حص ، پیش از کلمه مری ، بنه .
۱۶۱. بسولاخ لبنتان مینگر پیش و پس ، حص .
۱۶۲. پاشنه پای خویش ، س .
۱۶۳. یا کوهی ، خد .
۱۶۴. بین آن ، خ .
۱۶۵. رسیدن چگونه بود ، حص .
۱۶۶. بمیری عضاده از ربع سایه که چند ، حص . بنگر مری عضاده الخ ، خد .
۱۶۷. همراه باشد ، خ .
۱۶۸. آغاز پیشتر رفتن کی و مینگر ، خ .
۱۶۹. بالای کوه یا عمود کوه باشد ، خد . و اضربه فنی اثنی عشر فیجتمع طول العمود المطلوب ، ع . اینکه فرموده است بدوازده بزن در صورتی است که ظل اصابع باشد . و اما در جایی که ظل اقدام بود در هفت یا شش و نیم اگر ستینی باشد در شست باید ضرب کرد .
۱۷۰. در سایه ، خ .
۱۷۱. مخستین زنی که آنچ گرد آید الخ ، س . میان جایگاه اول که ارتفاع گرفتی ، حص . مقصود استاد این است که اگر بخواهیم بدانیم از موقف اول تا قاعده کوه یعنی مسقط الحجرش چه مقدار است آنچه میان دو موقف در ظل ارتفاع اول یعنی در عدد اقسام ظل مستوی که مقابل ارتفاع اول است ضرب کنیم آنچه حاصل شود ناصله میان موقف اول باشد و مسقط الحجر کوه .
۱۷۲. اندرو . اندراو ، س ، خ . ولوکان فی الهوا شیی من صاحب او طیر ثم امکن ان یقف و لا یتحرک الی ان تقیسه فی موضعین یختلف فیها ارتفاعه لامکن معرفه بعده من الارض و مابین موضعک و بین مسقط حجره من العرض ، ع . مقصود استاد این است که پاره ابر و مرغی که در هواست حکم کوه و مناره ای را دارد که مسقط الحجرش معلوم نیست . و اگر ممکن باشد که در یکجا بایستد تا دو ارتفاع مختلف از آن بگیرند بهمان قاعده که در کوه و مناره گفتیم هر دوری او

از زمین معلوم می شود و هم فاصله میان موقف و مسقط الحجر .

۱۷۳. ارتفاع گرفته شدی بدو جای مختلف ، حص .



الْعَلَّ الْعَظِيمُ :

ذات اقدس حق تعالی پس از صادر اول و نور نخست که نور محمدی بود - اولین اسمی که برای خود انتخاب فرمود العَلَّ الْعَظِيمُ است که احمد را از احد و علی را از الاعلی و علی عظیم تخریج صادر فرمود
ابن سینان از امیر المؤمنین علی علیه السلام نقل میکند که فرمود اول با اختار لنفسه العَلَّ الْعَظِيمُ لِآيَةِ اَعْلَى الْاَشْيَاءِ و اسماء دیگر مانند علیم - قادر - حی - سمیع - بصیر - اسماء صفات ذات او هستند و از ۹۹ اسم اسمی که در دنیا و آخرت ملازم آفرینش و تلاش و جزایا اسم عدل است که نظام خلقت و نظام تربیت و نظام تلاشی و نظام جزا و پاداش در بار عدل و عدالت ذات حق تعالی است که وَتَمَّتْ كَلِمَةُ رَبِّكَ صِدْقًا وَعَدْلًا لَا مُبَدِّلَ لِكَلِمَاتِهِ وَهُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ يَعْرِى بِالْعَدْلِ وَهُوَ عَلَى صِرَاطِ الْمُسْتَقِيمِ وَإِذَا حَكَمْتَ بَيْنَ النَّاسِ أَنْ تَحْكُمُوا بِالْعَدْلِ - وَإِنْ أَلَّهِ بِأَمْرِ بِالْعَدْلِ وَالْإِحْسَانِ وَاصْلِحُوا بَيْنَهُمَا بِالْعَدْلِ وَأَقْسِطُوا إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُقْسِطِينَ
در قرآن ۱۳ کلمه در باره عدل در ۱۵ آیه آموخته شده است .

و چنانچه اشاره شد کلمه اَللَّهُ اسمی است مستجمع بیس معانی ۹۹ اسم و کلمه هو اشاره به هویت ذات واجب الوجود عز وجل میباشد که مبتین تمام معانی اسماء صفات جلال و جمال و کمال است و همه این اسماء در وجود معشیت چهارده معصوم با لفظ هیهت شده که سخن کلمات التامات در سوره حمد اسم عظیم الهی است و عدد آیات آن ۷۷ عدد است که عدد کامل است و جز آن ضرب سال در ایام هفته است که ۲۵۲ میشود

و این عددیست که قابل تقسیم نصف $\frac{1}{2}$ و ثلث $\frac{1}{3}$ و ربع $\frac{1}{4}$ و خمس $\frac{1}{5}$ و سدس $\frac{1}{6}$ و سبع $\frac{1}{7}$ و ثمن $\frac{1}{8}$ و تسع $\frac{1}{9}$ و عشر $\frac{1}{10}$ است .

و عدد کلمات امّ الكتاب با اسم آیه ۲۹ کلمه است و عدد سوره های مصوّر بحروف مقطعه ۲۹ سوره میباشد و ۲۹ روز اگر الف را کم کنیم ۲۸ میشود و آن عدد منازل قمر است و چون تقسیم بر افلاک کنیم عدد ۹ دست میدهد و بروج ۱۲ - و عناصر چهارگانه و موالید ۳ و این محسوس ۲۸ عدد میشود و عدد حروف فاتحه ۳۲۴ حرف است و اعداد حروف ۹۳۶۱ میباشد و اسم اعظم ظاهری و باطنی دارد ظاهر آن ۸۶ بار و باطن آن ۹۹۳ بار و عدد بسایط حروف ۹۴۲ و اعداد بسایط حروف ۱۸ هزار میباشد -

پس از آن فصولی در حروف معجم و حروف اسم اعظم و خواص فاتحه و خواص جود و عالم جواهر و اعراض و اسرار عدد و اسماء بیان میکنند که مخصوص اهل عرفان است که همه از نقطه نورانی سرچشمه گرفته و تحت افاضات اشراق ربوبی خواص مخصوص بخود پذیرفته است (۱)

حروف قرآن کلمه الله و کلام الله
قرآن که ترجمان ربّ جلیل است دارای ظاهر و باطنی از حروف است که مستحون بر نامه محمد علی
« چنانچه شیخ ربیب رضوان له علیه در مشارق الانوار در فصلی ثابت نموده است »

قرآن کلام الهی است کلام اسم است و این اسم چهار قسم خوانده میشود که هر چهار نام پروردگار است
۱- الله ا- ل- ل- ه- الف و لام حرف تعریف است که چون از سر اسم قطع شود

۱- برای اطلاع بیشتر کتاب نفیس مشارق الانوار شیخ ربیب را رجوع نمائید .

- ۲- میشود **لله** و **لله کل شیء** همه چیز از خدا است
- ۳- **اله** چون **ل** **لله** را برداری میشود **آله** و **اله** و **هو الله کل شیء** او فرستاده همه چیز است
- ۴- **هو** چون **الف** **لام** را از **اله** برداری میشود **هو** و **هو وحده لا شریک له** عرفا **بالف** و **علما**، **بلام** و **عوام** به **هو** و **هو** تسبیح و تقدیس و تهلیل و تکبیر او میگویند -
- الف** اشاره بهوت ذات است که با او هیچ نبود و نیست و نخواهد بود و **ل** روح است که واسطه بین خالق و خلق است زیرا خلق از او و به او و بهوی او وجود گرفته اند -
- اول خلق او بعقل تعبیر شده که اولی و آخریت -

والله اسم حق تعالی است که اسم خفی و اسم جلی و در اعداد و حروف اشاراتی دارد -

الله اسم ذات است و اسماء صفات ۹۹ اسم است که بهاء الحسنی گفته شد -

حروف در نظر علمای حروف اقسامی دارد که از آنجمله حروف هلاله است و آن چهار مرتبه دارد

- ۱- مرتبه ذات - عقل - نفس - روح یا عبارت دیگر :
- جبرائیل میکائیل اسرافیل عزرائیل و بتعبیر دیگر :
- ابراهیم موسی عیسی محمد و بلسان شرع :
- امر نهی وعد وعید و عبارت برنامه :
- مصحف تورات زبور فرقان که برنامه شریف است .

اَحَدٌ وَوَاحِدٌ وَوَحْدَانِيَّةٌ :

احد اسم ذات الهی است با سلب تعدد صفات

لَيْسَ خَيْرٌ مِنْهَا
 وَأَنَا مَرَّةً جَعَلْتُ مَوَازِينَ وَمَا أَزِيدُ
 وَمَا أَزِيدُ فَافْهَيْتُمْ نَارَ عَذَابِي
 الْقَارِعَةُ مَا الْقَارِعَةُ وَمَا أَزِيدُ
 مَا الْقَارِعَةُ يَوْمَ يَكُونُ النَّاسُ
 كَالْفَرَاشِ الْمَبْثُورِ

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
 بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
 سَيَصِفُنَا نَارُ عَذَابِي
 مَا أَزِيدُ فَافْهَيْتُمْ نَارَ عَذَابِي

